

مصائب صحابه ﷺ

مؤلف:

سید نورالحسن بخاری رحمہ اللہ

مترجم:

مولانا عبدالرحمن سربازی رحمہ اللہ

این کتاب از سایت کتابخانه عقیده دانلود شده است.

www.aqeedeh.com

book@aqeedeh.com

آدرس ایمیل:

سایت‌های مفید

www.aqeedeh.com

www.islamtxt.com

www.ahlesonnat.com

www.isl.org.uk

www.islamtape.com

www.blestfamily.com

www.islamworldnews.com

www.islamage.com

www.islamwebpedia.com

www.islampp.com

www.videofarda.com

www.nourtv.net

www.sadaislam.com

www.islamhouse.com

www.bidary.net

www.tabesh.net

www.farsi.sunnionline.us

www.sunni-news.net

www.mohtadeen.com

www.ijtehadat.com

www.islam411.com

www.videofarsi.com

بسم الله الرحمن الرحيم

فهرست مطالب

مقدمه مترجم	۷
پیشگفتار مؤلف	۱۹
ستم‌های مشرکان بر نبی کریم ﷺ و اصحاب کرام ﷺ	۲۱
اقسام دو گانه اذیت و شکنجه:	۲۱
مظلومیت حضرت رحمه للعالمین ﷺ	۲۲
تصمیم قتل	۳۶
اذیت با زبان:	۳۹
حقایق لرزه آفرین و دردناک مظلومیت و جفاکشی اصحاب رسول الله ﷺ ...	۴۵
مظلومیت دردناک مؤمنین مستضعفین	۴۷
۱- حضرت بلال رضی الله عنه:	۴۹
۲- حضرت خباب بن الارت رضی الله عنه:	۵۰
اهل بیت اسلام حضرت عمار، حضرت یاسر و حضرت سمیه رضی الله عنهن	۵۱
۳- حضرت عمار رضی الله عنه:	۵۲
۴- حضرت سمیه رضی الله عنها:	۵۳
۵- حضرت یاسر رضی الله عنه:	۵۵
۶- حضرت عبدالله بن یاسر رضی الله عنه:	۵۶
۷- حضرت صهیب رضی الله عنه:	۵۶
۸- حضرت ابو فکیهه:	۵۷

- ۹- حضرت عامر بن فهیره: ۵۸
- رواداشتن جور و ستم بر زنان ۶۰
- ۱۰- حضرت زنیره رضی الله عنه: ۶۰
- ۱۱- حضرت لینه رضی الله عنه: ۶۱
- ۱۲ و ۱۳- حضرت نهديه و دخترش رحمتهما: ۶۲
- ۱۴- حضرت ام عیسی رضی الله عنه: ۶۳
- ۱۵- حضرت ام عبدالله رضی الله عنه: ۶۴
- ۱۶- حضرت فاطمه بنت خطاب رحمتهما: ۶۵
- مظلومیت خواهر سبب هدایت برادر می شود ۶۵
- نمونه بارز و زرینی از فضائل صدیق اکبر رضی الله عنه: ۶۶
- مظلومیت حضرت بلال رضی الله عنه و آزادیش: ۶۷
- ۱۷- حضرت ام سلمه رحمتهما: ۶۹
- رویداد اذیت و آزار جانگداز و روح فرسای احرار و عزت مندان سابقین اولین**
- ۷۱
- ۱۸- حضرت ابوبکر صدیق رضی الله عنه: ۷۲
- ۱۹- حضرت عمر رضی الله عنه: ۷۸
- اسلام عمر رضی الله عنه موجب عزت (غلبه) اسلام است ۸۱
- ۲۰- حضرت عثمان ذی النورین: ۸۲
- ۲۱- حضرت زبیر رضی الله عنه: ۸۳
- ۲۲- حضرت طلحه رضی الله عنه: ۸۳
- ۲۳- حضرت سعد بن ابی وقاص رضی الله عنه: ۸۳
- ۲۴- حضرت عامر بن ابی وقاص رضی الله عنه برادر حضرت سعد بن ابی وقاص رضی الله عنه: ۸۵
- ۲۵- حضرت ابوذر غفاری رضی الله عنه: ۸۶

۲۶- حضرت خالد بن سعید <small>رضی الله عنه</small>	۸۸
۲۷- حضرت عبدالله بن مسعود <small>رضی الله عنه</small>	۹۰
۲۸- حضرت سعید بن زید <small>رضی الله عنه</small>	۹۲
۲۹- حضرت عثمان بن مظعون <small>رضی الله عنه</small>	۹۴
داستان اسارت و زندانی صحابه کرام قدیم الاسلام.....	۹۷
۳۰- حضرت عیاش بن ابی ریعہ.....	۹۷
۳۱- سلمه بن هشام <small>رضی الله عنه</small>	۹۸
۳۲- حضرت ولید <small>رضی الله عنه</small> بن ولید بن مغیرہ.....	۹۹
تصمیم قریش در باره قتل آن هرسه حضرات <small>رضی الله عنهم</small>	۱۰۰
۳۳- حضرت مصعب بن عمیر <small>رضی الله عنه</small>	۱۰۱
۳۴- حضرت هشام بن عاص <small>رضی الله عنه</small>	۱۰۲
یک واقعه ای ایمان افروز و آموزنده.....	۱۰۳
روشن ترین کردار نمونه در تاریخ.....	۱۰۵
۳۵-۳۶- حضرت عبدالله بن سهیل و حضرت ابوجندل بن سهیل <small>رضی الله عنه</small>	۱۰۷
۳۷- حضرت ابو بصیر <small>رضی الله عنه</small>	۱۱۰
۱۰۷- حضرت طلیب بن عمیر.....	۱۱۱
عریانی و تشنگی صحابه <small>رضی الله عنهم</small> به خاطر اسلام.....	۱۱۱
۱۰۸- حضرت عبدالله ذوالبجadin <small>رضی الله عنه</small>	۱۱۲
۱۰۹- حضرت ابوامامه باهلی <small>رضی الله عنه</small>	۱۱۲
۱۱۰- حضرت ابو رافع <small>رضی الله عنه</small>	۱۱۳
داستان ناتمام.....	۱۱۴
بیان مظلومیت صحابه کرام <small>رضی الله عنهم</small> در قرآن مجید.....	۱۱۴
علت اساسی هجرت، مظلومیت صحابه <small>رضی الله عنهم</small> است.....	۱۱۶

- ۱۱۷..... علت اساسی جهاد نیز مظلومیت صحابه رضی الله عنه است.
- ۱۱۸..... اذیت شدن در راه خدا
- ۱۱۹..... هجرت به حبشه
- ۱۲۲..... هجرت دوم
- ۱۲۳..... تعداد مهاجران رضی الله عنه هجرت دوم
- ۱۲۳..... هجرت به مدینه
- ۱۲۴..... بیان هجرت در قرآن
- ۱۲۹..... فضائل و مناقب حضرات مهاجران رضی الله عنه
- ۱۳۰..... مقام ارفع و اعلی
- ۱۳۲..... ضمیمه:
- ۱۳۲..... فداکاری و نثار جان در راه دین
- ۱۳۳..... ۱- حضرت عروه بن مسعود رضی الله عنه:
- ۱۳۴..... ۲- حضرت عبدالله بن حذافه رضی الله عنه:
- ۱۳۷..... دعاء

مقدمه مترجم

الحمد لله، المتفرد المتوحد بالعظمة والجلال، عالم الغيب والشهادة الكبير المتعال، ونشكره على نعمة المتداومة المتعاقبة علينا بالغدو والأصال، اللهم صل وسلم وبارك على سيد الوجود، سيدنا محمد نبي الرحمة وسيد الأمة، المستغني عن جميع المادحين في الجمال والكمال وعلى آله الطيبين، وصحابته الأكرمين من المهاجرين والأنصار، الذين بذلوا غاية جهودهم الممكن، في نشر الدعوة الإسلامية بتضحية الأنفس والآهلين والأموال، الذين لم يفترؤا عن عبادة ربهم في أي حال ولم يتقاعدوا عن المكابدة والمجاهدة والقتال، وناضلوا في سبيل خالقهم حق النضال حتى أرتفعت ألوية التوحيد وخفقت رايات الإسلام واهتزت أعلام الشريعة المحمدية في بطون الأودية وعلى قلل الجبال، اللهم ارض عنهم جميعاً رضا دائماً سرمداً أبدياً، لا يزول ولا يزال، وارزقنا الاهتداً بهديهم و الاقتداً بسيرتهم الكريمة في جميع الخصال وصالح الأعمال، وارض عنا بفضلك وكرمك يا ذا المن والجود والنوال ويا من تنزهت وتقدس وتعاليت عن الحدوث والنقص والزوال.

اما بعد! هزار و چهار صد سال پیش، زمانی که دنیا در گرداب ظلمت های کفر و ضلالت، و در امواج متلاطم طوفان شرک و جهالت، سفاهت و انواع گمراهی ها سقوط کرده بود، و فرزندان آدم عليه السلام راه روشن انسانیت را فراموش کرده، آیین آدمیت را پس پشت انداخته بودند، ظلمت کفر و شرک و جهالت جهان هستی را از شرق تا غرب و از شمال تا جنوب فرا گرفته بود، ناگهان از میان کوه های سر به فلک کشیده سرزمین بطحا، آفتاب عالم تاب رشد و هدایت، و خورشید درخشان رسالت، با اشعه عالمگیرش بر افق عالم طلوع کرده، جهان بشریت را با آیین انسانیت آشنا، و ظلمت کده دنیا را تحت الشعاع انوار نبوت قرار داده منور ساخت.

ای مکه را ز یمن قدوم تو صد شرف
وی مروه را، ز مقدم پاک تو، صد صفا
بطحا ز نور طلعت تو، یافته فروغ
یشرب ز خاک پای تو با رونق و فزا

و در مدت کوتاهی نوع انسانی را از حضيض پستی به اوج سربلندی و معراق ترقی و تعالی عروج داد، و در مکتب اسلام شاگردان عظیم المثالی را تربیت کرده به جامعه انسانی تحویل داده که دست تاریخ بشر از آوردن نظیرشان قاصر و کوتاه است و تا ابد کوتاه خواهد بود.

از دم سیراب آن امی صلی الله علیه و آله لقب لاله رست در ریگ صحرای عرب
دشت پیمایان ز تاب یک چراغ صد تجلی از علوم اندر دماغ
نوع انسان را پیام آخرین حامل او رحمة للعالمین
ارج می گیرد از و نا ارجمند بنده را از سجده سازد سربلند
این شاگردان رشید مکتب اسلام و مدرسه قرآن، کسانی هستند که در اصطلاح دین مبین
برایشان لقب ارزنده «صحابی» که مفرد کلمه «اصحاب» است در نظر گرفته شده است، یعنی
«یاران، یاوران»، همراهان و همکاران و همنشینان حضرت رسول رحمت و نبی ختمی
مرتبت صلی الله علیه و آله.

این صحبت و همنشینی همان رتبه بلند پایه، سعادت عظیمه‌ای است که خداوند متعال جز
آنان نصیب احدی از جهانیان نفرموده است، و از میان تمام خلایق از دوره آدم تا زمان
خاتم صلی الله علیه و آله برای همیشگی و همکاری آن ناجی عالم بشریت در پیشبرد و ادامه برنامه رسالت و
تداوم حرکت نبوت غیر از آنان کسی دیگر را لایق و شایسته ندیده است، از ازل تا ابد برای
معیت آن حضرت صلی الله علیه و آله تنها آنان انتخاب شدند، و در این معیت چنان با ذات حضرتش قرین
و متصل قرار دادند که اذیت و آزار آنها موجب اذیت و آزار شخص رسول صلی الله علیه و آله، و

رعایت ادب و احترام آنان رعایت ادب و احترام شخص رسول ﷺ محسوب گردید، دشمنی شان دشمنی رسول، و مستوجب لعن و نفرین گردیده است، چنانکه در این آیه قرآن مجید به آن سوی اشاره موجود است:

﴿تُحَمَّدُ رَسُولَ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءَ بَيْنَهُمْ تَرَاهُمْ رُكَّعًا سُجَّدًا يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِّنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا سِيمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِّنْ أَثَرِ السُّجُودِ ذَلِكَ مَثَلُهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَمَثَلُهُمْ فِي الْإِنْجِيلِ كَزَرْعٍ أَخْرَجَ شَطْئَهُ فَكَازَرَهُ فَاسْتَغْلَظَ فَاسْتَوَىٰ عَلَىٰ سُوقِهِ يُعْجِبُ الزُّرَّاعَ لِيُغَيِّظَ بِهِمُ الْكُفَّارَ وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنْهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا﴾ [الفتح: 29].

«محمد پیامبر خداست، و آنان که همراه اویند سختند بر کافران، و با یکدیگر مهربانند، ایشان را رکوع کننده و سجده کننده می یابی، فضل و خشنودی را از خداوند می طلبند، نشانه صلاح آنان در چهره شان از اثر سجود پیداست، این است توصیف آنان در تورات، و اما توصیفشان در انجیل این است، ایشان مانند زراعتی هستند که برآورد گیاه سبز خود را پس قوی ساخت آن را، سطر شد پس برقرار یافت بر ساق های خود زراعت کنندگان را به شگفت آورد که به خشم آرد خدای تعالی (به سبب دین ایشان) کافران را، وعده داده است خدا از ایشان کسانی را که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده اند، وعده آمرزش و مزد بزرگ را داده است».

و رسول اکرم ﷺ نیز شخصاً ارشاد می فرماید:

۱- «اللَّهُ، اللَّهُ فِي أَصْحَابِي، لَا تَتَّخِذُوهُمْ غَرَضًا بَعْدِي فَمَنْ أَحَبَّهُمْ فَيَحِبِّي أَحَبَّهُمْ وَمَنْ أَبْغَضَهُمْ فَيَبْغُضِي أَبْغَضَهُمْ وَمَنْ آذَاهُمْ فَقَدْ آذَانِي وَمَنْ آذَانِي فَقَدْ آذَى اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى وَمَنْ آذَى اللَّهَ يُوْشِكُ أَنْ يَأْخُذَهُ»^(۱).

(۱) - مشکوة المصابیح، ص ۵۵۴. (این حدیث را آلبنی ضعیف قرار داده اند «الجامع الصحیح و زیادته

«در حق یاران من از خدا بترسید، و ایشان را بعد از من هدف (ملامت و مذمت) قرار ندهید، پس کسی که دوست می‌دارد ایشان را، به دوستی من ایشان را دوست می‌دارد، و کسی که ایشان را دشمن می‌دارد، پس به دشمنی من ایشان را دشمن می‌دارد، و کسی که آن‌ها را برنجانند، یقیناً من را رنجانیده است، و کسی که خدا را برنجانند، نزدیک است خدای تعالی او را گرفته عذاب دهد».

۲- «إِنَّ اللَّهَ اخْتَارَنِي، وَأَخْتَارَ لِي أَصْحَابِي، فَجَعَلَهُمْ أَنْصَارِي، وَجَعَلَهُمْ أَصْهَارِي وَإِنَّ سَيِّئِي فِي آخِرِ الزَّمَانِ قَوْمٌ، فَيَنْقُصُونَهُمْ، أَلَا فَلَاتُوا كُلَّهُمْ أَلَا فَلَا تَشَارِبُوهُمْ إِلَّا فَلَا تَنَاقَحُوا هُمْ إِلَّا فَلَا تَصَلُّوا عَلَيْهِمْ، عَلَيْهِمْ حَلَّتِ اللَّعْنَةُ»^(۱).

«همانا خداوند مرا برگزیده است، و برای من اصحاب مرا نیز برگزیده و آنان را یاوران و وصلتکاران من قرار داده است، و هرآینه در آخر زمان پیدا قومی خواهد شد که در شأن آن‌ها عیب‌جویی خواهد کرد، مواظب باشید با آن‌ها نخورید، و با آن‌ها ننوشید، و وصلت نکنید و بر مرده‌هایشان نماز جنازه مگذارید، بر آن‌ها نفرین و لعنت واقع شده است».

۳- «إِنَّ اللَّهَ اخْتَارَنِي، وَأَخْتَارَ لِي أَصْحَابًا، وَأَخْتَارَ لِي مِنْهُمْ أَصْهَارًا وَأَنْصَارًا فَمَنْ حَفَظَنِي فِيهِمْ حَفَظَهُ اللَّهُ، وَمَنْ آذَانِي فِيهِمْ آذَاهُ اللَّهُ»^(۲).

«خداوند مرا از میان بندگان‌ش برگزیده است، و یارانی برای من که از میان آن‌ها تعدادی و وصلتکار، و تعدادی را یاور برای من برگزیده است، هرکس احترام مرا در باره آنان نگهدارد، خداوند او را نگاه خواهد داشت، و هرکس در باره آن‌ها مرا آزار دهد خداوند آزارش خواهد داد».

۴- «مَنْ سَبَّ أَصْحَابِي فَعَلَيْهِ لَعْنَةُ اللَّهِ»^(۳).

«کسی که یاران مرا دشنام دهد بر او لعنت خدا نازل باد».

(۱)- عنیه، شیخ عبدالقادر گیلانی، ص ۷۹، ج ۱، چاپ مصر.

(۲)- مکتوب، ۱۲۵، ص ۲۷۲، ج ۱، مکتوب امام ربانی، فیض البرکات، ص ۲۸.

(۳)- فیض البرکات، ص ۲۸.

همانطور که قرآن مجید معجزه رسول اکرم ﷺ قرار داده شده است، و تمام جهانیان تا ابد از آوردن نظیر یک سوره‌اش هم عاجز شده‌اند، تقدس و عظمت اصحاب پیامبر گرامی ﷺ نیز معجزه آن حضرت قرار داده شده و تمام ادوار قبلی و بعدی، از عرضه نمودن نظیر و مانند آنان عاجز گردیده‌اند.

زیرا تربیت چنین افرادی بی‌مثال، از صدیقان، شهداء و صالحان و مجاهدان فی سبیل الله با نثار جان، مال، و ترک پدران و فرزندان و خویش، تبار و خانواده، فامیل، هجرت از ملک و وطن، تحمل مشقت‌های جانگداز، در راه رضای خداوند متعالف، استقبال انواع مصائب و آلام، شکنجه‌ها و ناملایمات با کمال فراخ دلی و حماسه آفرینی‌های افتخارآمیز تاریخی اسلام، در هیچ عصر و زمانی از اعصار و از منته گذشته و آینده به منصفه وجود آورده نشده، و به وجود آورده نخواهد شد، و این نوع تربیت جز در مکتب انسان‌ساز محمد ﷺ که زیر نظر مستقیم ذات رب العالمین انجام گرفته است، در هیچ مکتب دیگری از ازل تا ابد میسر نبوده و نخواهد بود - چنانکه آیه‌های زیر بدان اشاره دارند:

(۱) ﴿وَالزَّمَهُمْ كَلِمَةً التَّقْوَىٰ وَكَانُوا أَحَقَّ بِهَا وَأَهْلَهَا﴾ [الفتح: 26]. «و ایشان را به توحید ثابت نگهداشت، و سزاوار و اهل آن (نیز) بودند».

(۲) ﴿أُولَٰئِكَ الَّذِينَ أَمْتَحَنَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ لِتَقْوَىٰ﴾ [الحجرات: 3]. «اینان کسانی‌اند که الله دل‌هایشان را برای ظهور تقوی آزموده است».

(۳) ﴿وَلَكِنَّ اللَّهَ حَبَبَ إِلَيْكُمُ الْإِيمَانَ وَزَيَّنَهُ فِي قُلُوبِكُمْ وَكَرَّهَ إِلَيْكُمُ الْكُفْرَ وَالْفُسُوقَ وَالْعِصْيَانَ أُولَٰئِكَ هُمُ الرَّاشِدُونَ﴾ [الحجرات: 7]. «ولیکن خداوند ایمان را به سوی شما محبوب گردانیده، و آن را در دل‌های شما آراسته کرده است، و کفر، فسوق و عصیان را نزد شما منفور گردانیده است، و این جماعت راه‌یافتگانند».

(۴) ﴿هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ السَّكِينَةَ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ لِيَزْدَادُوا إِيمَانًا مَعَ إِيْمَانِهِمْ﴾ [الفتح: 4]. «او همان ذاتی است که اطمینان را در دل‌های مؤمنین نازل کرد، تا ایمانی به ایمانشان بیفزاید اضافه گردد».

- (۵) ﴿أُولَٰئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا﴾ [الأنفال: 4]. «آنها مؤمنان واقعی و برحق هستند».
- (۶) ﴿أُولَٰئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ وَالشُّهَدَاءُ عِنْدَ رَبِّهِمْ﴾ [الحديد: 19]. «آنها راستگویان (و درست ایمانان) و گواهان به نزد پروردگارشان هستند».

و آیات بسیار دیگر و احادیث ذکرشده فوق و صدها حدیث دیگر، شاهد این مراقبت مستقیم الهی در تئیت ایمانی و اخلاقی و عملی آنها می‌باشند.

آنها برای تمام مسلمانان دوره‌های بعد از خود، به عنوان بهترین و کامل‌ترین نمونه و شایسته‌ترین الگوی ایمان، اخلاق، عمل صالح، سیاست دین و دنیا، تشکیل مجتمع صالح انسانی، بینان‌گذاری حکومت اسلامی، تبلیغ اسلام و تشیید احکام از سوی خداوند ذوالجلال معرفی شده، ایمان و روش آنها محک قبول یا رد ایمان و روش هر مدعی ایمان و عمل قرار داده شده است.

آیه کریمه ﴿فَإِنْ ءَامَنُوا بِمِثْلِ مَا ءَامَنْتُمْ بِهِ فَقَدْ أَهْتَدُوا وَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا هُمْ فِي شِقَاقٍ﴾ [البقرة: 137].

پس اگر ایمان آوردند به مانند آن چه شما به آن ایمان آوردید، یقیناً هدایت یافتند و اگر روگردانی کردند، پس همانا آنان در مخالفت هستند، شاهد این مدعا می‌باشد.

و نسبت به ایمان و اعمال کسانی که در روش ایمانی و عملی خود از آنان پیروی می‌نمایند تضمین رضاء الهی اعلام شده است، چنانکه آیه قرآنی و احادیث نیز دلیل این مطلب می‌باشند.

﴿وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَنٍ رَّضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ﴾ [التوبة: 100].

«و کسانی که آنان را بخوبی و خلوص پیروی کردند خداوند از آنان راضی شده است و آنان نیز از وی راضی خواهند شد».

رسول اکرم ﷺ می فرماید: «أَصْحَابِي كَالْجُومِ فَيَأْتِيهِمْ اقْتَدَيْتُمْ إِهْتَدَيْتُمْ»^(۱)
 «اصحاب من به منزله ستارگان اند که با آن ها راه یافته می شود، پس به هریکی از ایشان
 اقتدا کنید هدایت را درمی یابید».

«علکم بسنتي وسنة الخلفاء الراشدين المهديين وعضوا عليها بالنواجذ»^(۲).
 «بر شما لازم است که سنت و من و سنت خلفای راشدین و هدایت یافته مرا نصب العین
 خود قرار داده و آن را با دندان های خود محکم بگیرید».
 علیهذا، اگر ما خواستار فلاح دارین و سربلندی دین و دنیا هستیم، و اگر ما می خواهیم
 مسلمانانی واقعی و آبرومند باشیم، لازم است که:
 اولاً: الفت و محبت این یاران باوفای پیامبر ﷺ، و این جان نثاران سرفروش اسلام، و
 عاشقان دین خدا، یعنی: صحابه، مهاجران و انصار رضی الله عنهم اجمعین را در قلوب خود
 جایگزین نموده، آن را بر خود یک واجب اعتقادی بدانیم -
 و ثانیاً: در ایمان، عمل، اخلاق، سیاست فردی و اجتماعی و در کلیه شئون زندگی بر نقش
 قدم آنان رفتار کنیم.

ثالثاً: مطالعه تاریخ حیات طیبه و احوال زندگی مقدس آن فرشتگان زمین نشین و برتران از
 ملائکه را که به خاطر اسلام، قرآن و حفظ شرف محمدی ﷺ با درد و رنج به سر بردند، و
 عاشقانه در راه خدای ذوالجلال جان باختند و اسب همت را تا ثریا تاخته و در میادین مبارزه
 حق علیه باطل، حماسه هایی آفریدند که ثبت وقایعش امروز هم زینت بخش صفحات تاریخ
 است، برخورد لازم دانسته، مقداری از اوقات شبانه روزی خود را برای این کار اختصاص
 بدهیم، تا به سبب مطالعه اش روح ایمانی و غیرت اسلامی ما تجدید حیات یابد و به کمک

(۱) - مشکواة المصابیح، ص ۵۵۴، چاپ پاکستان. (این حدیث را آلبنی در «السلسلة الضعيفة ۱/۱۴۹» ضعیف
 قرار داده اند).

(۲) - مستدرک، ۹۶ - ج ۱ ترمذی، ص ۴۴ - ج ۵، کتاب العلم، ابوداود، ص ۲۰۱ ج ۴، چاپ بیروت. سنن
 دارمی، ص ۴۵ - ج ۱، چاپ مصر، مسند احمد، ص ۱۲۷، ج ۴، ابن ماجه، ص ۱۶، ج ۱، چاپ بیروت.

همت آن راد مردان، همت ما قوت گیرد، و ما را به راه حق آن راستان سوق داده، به مجد و شرف و سربلندی از دست رفته‌مان برساند و بدین ترتیب متاع گم کرده خود را که همانا شناخت ارزش دین اسلام و عظمت قرآن و سنت رسول اکرم ﷺ و بالطبع شرف انسانیت می‌باشد بازیابیم. زیرا یکی از اساسی‌ترین عوامل سقوط، پستی و ذلت ما مسلمانان امروز، فراموش کردن و نادیده گرفتن تاریخ اسلام و بانی اسلام و تاریخ بزرگان اسلام است که بنا به تصریح قرآن و حدیث نسبت رهبری و پیشوائی ما را دارند و در عسر و یسر، همکاران، همگامان و هم‌زمان رسول خدا علیه التحیه والثناء در نشر اسلام و توسعه احکام دین بودند، یعنی: حضرات صحابه اکرم ﷺ اعم از مهاجرن و انصار رضی الله تعالی عنهم اجمعین.

«این امر خیلی واضح است، اقوامی که تاریخ اسلاف و رهبران خود را فراموش می‌کنند، به تدریج کلیه جذبات و آرزوهای ارزنده اجتماعی را که در واقع علت اساسی زندگی و حرکات تکاملی و عروج اقوام و ملل می‌باشد از دست داده، به درک اسفل پستی‌ها و رذالت‌ها سقوط می‌نمایند و همت مردانه و حوصله‌های بلند انسانی را از دست می‌دهند و در نتیجه به مرحله خود فراموشی رسیده نابود می‌گردند» سعدی چه جالب سروده است:

نام نیک رفتگان ضایع مکن تا بماند نام نیکت برقرار
ما مسلمانان امروز که بعد از آن همه مجد و شرف تاریخی بی‌نظیر و بی‌مثال که نیاکان و اسلاف مذهبی ما در قرون نخستین اسلام داشتند و آن عظمت و هیبتی که قیصر و کسری را به زانو درآورد و از جبل الطارق اسپانیا و قلب آفریقا تا خاورمیانه را تحت تسلط خود قرار داد، امروز چنان سقوط کرده و عقب مانده ایم که هر کافر، فاسق و بی‌دین و پست و پوچی بر ما خرده گرفته و ریشخند می‌کند و بر جوامع ما سلطه و حکومت می‌نماید و خود ما در مرحله ایمان و عمل، عقیده، و اخلاق و آداب معاشرت و در شئون مذهبی و سیاسی، فردی و اجتماعی، چنان پست شده ایم که نه ایمان درستی داریم، نه عمل صحیح، نه اخلاق جالب، نه با همدیگر اخوت داریم نه مودت، نه مروت، از هر خوبی به دور، و با هر زشتی مسرور و مفتخر هستیم که علاوه از بیگانگان، حتی فرزندان و جوانان ما نیز بر ما خندیده و بر مسلمانی

ما خرده گیری کرده، نسبت به اسلام اعتراض و لب گشائی می کنند، و همان ملتی که دیروز زندگی اعتقادی و عملی وی چنان جاذبه داشت که کافران و منکران اسلام را شیدای اسلام می کرد، امروز چنان منفور شده است که فرزندان و جوانان خودش از آغوش او فرار کرده به جمع بی دینان می پیوندند.

جای بسی شگفتی و تعجب است! ملتی که به جهانیان درس تمدن و تهذیب آموخته بود، امروز چرا غیر مهذب و غیر متمدن شده است؟ ملتی که دیروز شاهان جهان پای عظمتش را می بوسیدند و شیران و درندگان در برابرش سر تسلیم خم می کردند، چه شد که امروز از موش و مور وحشت دارد؟ کسانی که آن روز به خاطر اسلام با کمال فراخ دلی و لب خنده عاشقانه به استقبال مرگ می رفتند، امروز از همه همۀ کافران می ترسند، بدیهی است که این دگرگونی بدون علت نیست.

به نظر ما یکی از علل اساسی این امر، این است که ما از خواندن و یاد گرفتن تاریخ زندگانی و کارنامه های مسلمانان صدر اول چشم پوشیده خود را به فرا گرفتن تاریخ بیگانگان و خواندن کتاب های دشمنان شرقی و غربی اسلام مشغول کرده ایم، و به جای خواندن، نوشتن و یاد گرفتن زندگی نامه و تاریخ حیات «اصحاب نامدار» پیامبر گرامی ﷺ و احوال شوق انگیز، و کارنامه های شهادت آمیز یاران رسول ﷺ و جانبازان امین و صدوق اسلام به تاریخ های شاهان، شعرا، ادبا، رشته های مختلف علوم مادی و افسانه های بیهوده پرداخته ایم، اگر خیال سربلندی و پیروزی و عزت و عظمت دنیا و آخرت را در سر داریم، بیائیم به خواندن و یاد گرفتن این تاریخ حماسه آفرین، و پر تحرک و انقلاب انگیز سربازان نخستین اسلام و پروانگان شمع رسالت، توجه خاصی مبذول کنیم و ارزش اسلام، و عظمت قرآن و مقام شامخ پیامبر بزرگوار ﷺ را از دیدگاه آنان بررسی کنیم، آنگاه در می یابیم که چرا آنان بر روی اخگرهای آتش می خوابیدند؟ و چرا بر بالای دار کشیده می شدند؟ چرا در اعماق دریاها غوطه می خوردند؟ و چرا از مال و منال و ملک و اوطان چشم پوشیده هجرت

می نمودند؟ و جان و مال و اهل و عیال و خویش و تبار را نثار می کردند؟ و صدها چرای دیگر.

تا در بدن ما روح ایمان و اسلام از سر نو دمیده شود، و نشأت ثانیه‌ای در دور حیات ما ایجاد گردد و زندگی ایمانی و اسلامی، فردی و اجتماعی مذهبی و سیاسی ما رونق و تازگی یافته، قوت و قدرت از دست رفته را باز یابد و به مراحل ترقی و تعالی گام برداشته به سوی منزل مقصود خود سیر تکاملی را پیموده، به آرمان اصیل خود دست یابد.

با توجه به همین نکته، نگارنده این دفتر در این برهه زمانی که کتاب‌ها و جزوه‌های این موضوع به زبان فارسی عزیز ما کمیاب است و جوانان علاقه‌مند ما به آن نیاز مبرم دارند، وظیفه شرعی خود دانسته است که به تألیف و ترجمه کتاب‌ها و جزواتی اقدام نماید که در پیرامون این موضوع بحث می‌کند و شخصیت ارزنده حضرات علیهم‌السلام و یاران رسول خدا فداه امی و ابی الفضل و جذبات ایمانی و عشق اسلامی و فداکاری و جان‌نثاری آنان را نسبت به دین مبین اسلام و قرآن و پیامبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم برای مردم عنوان می‌کند و در پیرامون حالات و سرگذشت‌های زندگانی آنان صحبت می‌کند.

این دفتر یکی از آثار مفید و مؤثر است که مؤلفش آن را تحت عنوان «مصایب صحابه» فراهم آورده و داستان‌ها و حوادث دردناک و شوق‌انگیز مشقت‌های گوناگونی را که حضرت رسول اکرم فداه امی و ابی صلی الله علیه وسلم و یاران وفادارش بویژه گروه مهاجران رضوان الله علیهم اجمعین در صدر اسلام به خاطر دین خدا و اعتلاء کلمه الله متحمل شده و با آن مواجه گردیده‌اند، در آن جمع‌آوری کرده است. چون کتابی ایمان فروز و کم‌نظیر است به ترجمه فارسی آن مبادرت نموده، شمه‌ای از وظیفه شرعی و گوشه‌ای از دین خود را در مقابل آن رجال نامدار تاریخ انسانیت و بندگان مخلص و فرشته صفات خداوند متعال ادا کرده باشم.

و چون مربوط به زحمات حضرات مهاجران صحابه علیهم‌الرضوان بود آن را در دارالهجرت و مهبط وحی، بلده طیبه، بهشت روی زمین، مد الرسول صلی الله علیه وسلم بعد

از نماز عصر روز چهارشنبه، تاریخ بیست و سوم رمضان سال هزار و چهار صد دو هجری قمری، در مقام صفه مابین باب جبرئیل علیه السلام و باب النساء مستقبل قبله، در مواجهه محراب تهجد آن حضرت صلی الله علیه و مسل نشسته آغاز نمودم، این مقام به منزله مدرسه زمان حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله بوده است که همیشه حدود هفتاد الی یک صد نفر صحابه رضی الله عنهم که اغلب آنان از گروه مهاجرین رضی الله عنهم بوده‌اند به همه محرومیت‌های مادی تن داده، عمر خود را برای کسب علوم نبوت و خواندن و یاد گرفتن قرآن وقف کرده بودند، امیدوارم خداوند پاک به طفیل ارواح مقدسه آن قدسیان نازنین و جفاکشان دین مبین، این خدمت ناچیز را به بارگاه خود شرف قبول عنایت فرموده، آن را موجب نجات ابدی برای این جانب و والدینم قرار داده، ما را در روز محشر در زمره آنان زیر پرچم آقایشان، آقای کل، فخر رسل، هادی سبل، رسول اکرم و نبی معظم صلی الله علیه و سلم محشور فرماید، و از شفاعت آن حضرت صلی الله علیه و سلم و شفاعت همه آن سروران بهره‌مند و مفتخر سازد، آمین.

در آخر از کلیه مسلمانان بویژه از مبلغان محترم، استدعا دارم که لااقل یک جلد از این کتاب را حتماً نزد خود داشته باشند و روزانه قرائت بخشی از آن را در جلو اهل خانواده و فرزندان خود بر خود لازم قرار دهند و این عمل را جزو وظائف و تکالیف روزانه خود به شمارند، انشاء الله روح ایمان و اسلام و جوهر مسلمانی در قلوب ما و فرزندان ما دمیده خواهد شد، و شوق دین و رغبت قرآن و محبت حضرت رسول خدا صلی الله علیه و سلم در قلوب ما به وجود خواهد آمد.

لازم می‌آید از جناب مولانا عبدالغفور مستونگی که مشوق من در ترجمه این اثر بوده‌اند و اصل کتاب را در اختیارم گذاشته‌اند، سپاسگزاری نمایم.

عبدالرحمن سربازی چابهار

۱۴۰۳ / ۵ / ۱

۲۶ بهمن ۱۳۶۱ ش.

پیشگفتار مؤلف

الحمد لله وكفى وسلام، على عباده الذين اصطفى، أما بعد: حضرات صحابه كرام رضی الله عنهم اجمعين، همانطور که در تبليغ و اشاعت اسلام و در مراحل هجرت و جهاد شريك کار صاحب نبوت و رسالت هستند، همچنان در باب تحمل اذیت و آزار فی سبيل الله با آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم شرك و سهيم بوده اند.

اصحاب رسول صلی الله علیه وسلم در معین رسول خدا صلی الله علیه وسلم چنان هدف تعذیب و آزارهای دردناک قرار گرفتند و مشرکان مکه پروانگان شمع رسالت را آنگونه بر روی اخگرهای آتش خوابانند و در خاک و خون غلطانیدند و بالای نیزه ها قرار دادند، و با تیرها جسدهایشان را سوراخ کردند که یادآوری و تصورش هم لرزه بر اندام انسان می اندازد. بعضی از آنان مظلوم وار، چنان تحت شکنجه مظلوم و مصائب قرار داده شدند که تاب نیاوردند، و جام شیرین شهادت را به کام جان نوشیدند، اذیت های قید و بند، و زندان و زنجیرها، گرسنگی و تشنگی، عریانی و تعذیب زبانی، آزارهایی چون سب و شتم (دشنام و فحاشی) که در حق آنها روا داشته می شد از حد و حساب افزون تر و بالاتر بود. کوتاه سخن این که آن مظلوم و شدائد دردناک که صحابه کرام صرفاً به خاطر اسلام متحمل می شدند، تاریخ بشریت از آوردن نظیر و نمونه آن عاجز است.

باز توجه به این واقعیت چقدر ایمان افروز است که این توفان آتش و خون با آن همه شعله وری و موجی نتوانست حتی قدم های یک صحابی مظلوم و مقهور را از جاده حق متزلزل سازد، و این جلادی و خون آشامی خونخواران جفاکار، و سفاکان ستمگر کافران نتوانست از میان گروه بلاکشان محبت و سوختگان عشق، یک فرد را هم از مسیر درست خود منحرف سازد، بلکه برعکس این ابتلاء مصیبت، برای آن عشاق، عین راحت و کمال آسایش بود.

مصیبت، عین راحت هست پیش عاشق صادق کسی پرسد زیروانه که درسوختن چه لذت بود هرگاه درون قلب کسی درد و سوز محبت وجود داشته باشد، خنجر قاتل در نگاهش به صورت هلال عید جلوه می کند.

عشرت قتلگه اهل تمنا را می پرس عید نظاره بود، تیغ برهنه دیدن تعداد ستمدیدگان در دنیا خیلی زیاد بوده است، اما کسانی که در عین تحمل جبر و تشدد، ظلم و ستم و تعذیب و اذیت، احساس لذت می کردند، تنها یاران رسول الله ﷺ بودند.

آنان که مقبولند کم اند آنان که قبال، بیشمار آینه آسا کم بود دل گرچه باشد بیشمار آنان که لذت می برند از درد و سوز دلبران کمیاب هستند در جهان، عشاق رویت بیشمار این دفتر تحت عنوان «مصائب صحابه» داستان خونچکان همان مصائب و مظالم لرزه انگیز و زهره گذاری است که نسبت به صحابه کرام ﷺ روا داشته می شد، و آن عاشقان پاک طینت، همه آنها را به خاطر دین مبین اسلام با قلبی فراخ و لبی خندان استقبال می کردند. بنا کردند خوش رسمی به خاک و خون غلطیدند خدا رحمت کند این عاشقان پاک طینت را اسلام و مسلمانی ما، در واقع ثمره و نتیجه ی مظلومیت و بلاکشی همان بزرگواران است، و ملت اسلامی کلاً (چنان رهین و مدیون احسان آن سرفروشان و جان نثاران اسلام و مسلمانان است - مترجم) که تا قیامت نمی تواند از بارگران این احسان عظیم یاران رسول الله صلی الله علیه و آله و صحبه وسلم سبک دوش گردد.

رضی الله عنهم اجمعین

سید نورالحسن بخاری

ستم‌های مشرکان بر نبی کریم ﷺ و اصحاب کرام

ستم‌هایی که با نهایت بی‌رحمی، دشمنان دین، کفار و مشرکین رسول خدا ﷺ و یاران گرامیش در راه خدا روا داشتند، در تاریخ انسانی بی‌سابقه است.

امام احمد رحمه الله از حضرت انس رضي الله عنه روایت می‌کند که رسول اکرم ﷺ فرمودند:

«لَقَدْ أُذِيتُ فِي اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَمَا يُؤْذِي أَحَدٌ، وَأُخِفْتُ فِي اللَّهِ وَمَا أَخِيفَ أَحَدٌ».

«به تحقیق آن قدر که من در راه خدا اذیت شده‌ام، دیگر هیچ احدی اذیت نشده است، و آن قدر که من در راه خدا ترسانده شده‌ام، دیگر هیچ احدی ترسانده نشده است».

این روایت را امام ترمذی و ابن ماجه نیز نقل کرده‌اند^(۱).

اقسام دوگانه اذیت و شکنجه:

اذیت و آزار به دو قسم است: جسمانی و زبانی.

ظاهراً اذیت جسمانی بیشتر ناراحت کننده و شاق به نظر می‌آید، ولی تیر دشنام و فحاشی و طعن و تشنیع که دشمن از زبان خود سر می‌دهد، عمق زخمش کمتر نبوده، بلکه بیشتر عمیق و غیر قبال التیام و بهبود می‌باشد و زخم‌های نیزه و تیر در خلال چند روز درست می‌شوند، اما جراحات اللسان (زخم زبان) مادام العمر بهبود نمی‌یابند، (مقوله معروفی است - مترجم).

جراحات السنان لها التیام، ولا یلتام ما جرح اللسان - یعنی زخم‌های نیزه مداوا پذیر است، ولی زخم زبان التیام پذیر و قابل مداوا نمی‌باشد.

رسول اکرم ﷺ و یاران جان‌نثارش هدف این هردو نوع شکنجه و آزار قرار گرفتند.

(۱) - البداية والنهاية، ص ۳۷، ج ۳، آن را ابن حبان و ابونعیم نیز روایت کرده‌اند. (حیات الصحابه).

مظلومیت حضرت رحمة للعالمین ﷺ

امام ابن اسحاق (مورخ) می گوید: چون عداوت و مخالفت در دل های مردم قریش نسبت به رسول اکرم ﷺ و یارانش به اوج خود رسید، او با شان خود را برای مخالفت آن حضرت ﷺ برانگیختند.

«فكذبوه وأذوه ورموه بالشعر والسحر والكهانة والجنون»^(۱) «پس آن ها آن حضرت را تكذیب کرده و آزار رساندند و حضرتش را به شاعری، ساحری، و كهانت و جنون متهم کردند».

در قبال دعوت توحید اسلام مشركان مكه مستقل و مصمم شده بر رسول اکرم ﷺ ظلم و ستم و جور و بیدادگری را به انتها رسانیدند.

(۲) در كتاب سیرت النبی آمده است كه «آن ها بر سر راه آن حضرت ﷺ خار می گسترانیدند در مواقع ادای نماز استهزاء می کردند، در حال سجده بر گردن مبارك شكبه شتر آورده می گذاشتند، چادر در گردن آن حضرت انداخته، به قدری محكم كشیده و می فشردند كه در گردن مبارك اثر زخم ظاهر می شد، و وقتی كه بیرون می رفت بچه های شرور گرد آمده، پشت سر آن حضرت به راه می افتادند»^(۲).

وقتی كه در نماز جماعت قرآن را به آواز بلند تلاوت می فرمود، آنگاه قرآن و آورنده اش رسول خدا ﷺ و نازل كننده آن خداوند ذوالجلال را دشنام می دادند^(۳).

در زیر به تفصیل مختصری از این اجمال می پردازیم:

(۳) امام بخاری رحمه الله در كتاب خود در باره ذكر مظالم مشركان مكه در حق رسول اکرم ﷺ و یارانش، باب جداگانه و عنوان مستقلی آورده است، آنجا از حضرت عبدالله بن مسعود روایت می كند كه رسول اکرم ﷺ روزی در سجده بود، گروهی از مردم قریش در

(۱) - سیرت ابن هشام، ص ۳۰۸، ج ۱.

(۲) - مسند امام احمد، ص ۳۰۲، ج ۱ - ۲. صحیح بخاری، ص ۷۸۶ سیرت النبی، ص ۲۵۵، ج ۱.

(۳) - صحیح بخاری.

اطرافش جمع بودند، عقبه بن ابی معیط، شکمبه‌ی شتری را پر از غلاظت و نجاست آورده بر روی کمر آن حضرت ﷺ انداخت: آن حضرت از سجده سر برنداشت، حضرت فاطمه زهرا علیها السلام تشریف آورده آن را از روی پشت آن حضرت دور کرد و در حق عقبه دعاء بد کرد، آن حضرت نماز را تمام کرده در حق رؤسای قریش، ابوجهل، عقبه، شیبه، امیه بن خلف و غیره به بارگاه الهی دعا فرمودند، چنان چه من به چشم خود دیدم که آن‌ها در روز بدر کشته شدند و در چاه مخروبه‌ای انداخته شدند، جز، امیه، زیرا اجزاً بدن او (در اثر پوسیدن) از هم جدا شده بودند و به همین سبب نتوانستند او را در چاه بیندازند^(۱).

امام ابن کثیر رحمته الله همین روایت را از امام احمد رحمته الله نقل کرده، چنین می‌نویسد: «بخاری» این واقعه را در صحیح خود در مواضع متعددی، و همچنین مسلم نیز روایت کرده است و در بعضی الفاظ صحیح بخاری چنین آمده است که چون قریش این کار را کردند تا اندازه‌ای به خنده درآمده که از فرط آن بر یکدیگر می‌افتادند - لعنهم الله - و در همین روایت موجود است که چون حضرت فاطمه علیها السلام آن شکمبه را از پشت آن حضرت برداشت به کفار بد و بیراه گفت (آنان را ملامت کرد، مترجم) و آن حضرت وقتی که نماز را تمام کرد دست برداشته بر آنان دعا بد کرد، وقتی که آن‌ها این امر را دیدند خنده‌شان قطع شد و از دعای بد آن حضرت ترسیدند^(۲).

علامه شبلی نعمانی رحمته الله همین روایت را به حواله باب الطهاره، باب الجزیه، باب الجهاد صحیح بخاری و از صحیح مسلم و زرقانی: جلد اول، ص ۲۹۴ نقل کرده است^(۳).

(۴) از حضرت عروه بن زبیر رضی الله عنه مروی است که من روزی به عبدالله بن عمرو بن العاص رضی الله عنه گفتم: شدیدترین ظلمی را که مشرکان بر رسول خدا صلی الله علیه و آله کرده‌اند برای من بیان کن، وی گفت: روزی رسول اکرم صلی الله علیه و آله در حرم کعبه نماز ادا می‌کرد، عقبه بن ابی معیط آمد

(۱) - صحیح بخاری، باب ما لقی النبی صلی الله علیه و اصحابه من المشرکین بمکه.

(۲) - البدایة و النهایة، ص ۴۴، ج ۳.

(۳) - سیرت النبی، ص ۲۵۵، ج ۱.

و چادر خود را در گردن مبارک پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله انداخته با نهایت شدت آن حضرت را خفه ساخت حضرت ابوبکر رضی الله عنه رسید و شانه‌هایش را گرفته از آن حضرت دفع نمود، و گفت:

«أَتَقْتُلُونَ رَجُلًا أَنْ يَقُولَ رَبِّيَ اللَّهُ» «آیا مردی را که می‌گوید پروردگار من الله است می‌کشید؟».

امام بخاری می‌گوید: محمد بن اسحاق رحمته الله نیز این روایت را از حضرت عروه رضی الله عنه نقل کرده است، و حضرت عروه رضی الله عنه می‌گوید که من از عبدالله بن عمرو بن العاص رضی الله عنه پرسیدم، و در روایت عبده و محمد بن عمرو به جای عبدالله بن عمرو لفظ حضرت عمرو بن العاص رضی الله عنه موجود است^(۱).

(۵) امام ابن کثیر رحمته الله این حدیث را از امام بخاری نقل کرده می‌نویسد که امام بخاری این حدیث را در صحیح خود در چندین مواضع ذکر کرده است، و در بعضی روایات به نام حضرت عبدالله بن عمرو بن العاص رضی الله عنه تصریح کرده است^(۲).

و بی‌هقی نیز آن را از حضرت عروه رضی الله عنه روایت کرده است که «من از عبدالله بن عمرو بن العاص رضی الله عنه پرسیدم، او گفت: روزی اشراف قریش در حرم کعبه گرد آمدند، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله تشریف آورد، حجر اسود را بوسه داد، و سپس به دور خانه خدا طواف نمود، اشراف قریش با سخنان خود به آن حضرت طعنه می‌زدند، در موقع طواف دوم و سوم نیز همچنین طعنه می‌زدند، بر چهره انور آن حضرت صلی الله علیه و آله آثار ناخوشی و ناگواری ظاهر گشت.

روز دوم به همین منوال رؤسا قریش گرد آمدند، چون رسول الله صلی الله علیه و آله آوردند «فَوَثَّبُوا إِلَيْهِ وَثْبَةً رَجُلٍ وَاحِدٍ فَأَحَاطُوا بِهِ» پس همگی به سوی آن حضرت یکدفعه پریده، آن حضرت صلی الله علیه و آله را احاطه کردند، من یکی از آنان را دیدم که چادر خود را در گردن آن

(۱) - صحیح بخاری، باب مآلئ النبی صلی الله علیه و آله.

(۲) - البدایة والنهاية، ص ۴۶، ج ۴.

حضرت انداخت و آن را پیچ داده با زور کشید، ابوبکر صدیق رضی الله عنه خود را در وسط انداخت و به گریه درآمده، گفت: وای بر شما! «أَتَقْتُلُونَ رَجُلًا أَنْ يَقُولَ رَبِّيَ اللَّهُ».

در آن وقت آنان از اطراف آن حضرت دور شدند - این بزرگترین ظلم قریش بود - من گاهی ندیده بودم که آنان پیش از آن روز اینگونه تشددی کرده باشند»^(۱).

(۶) علامه حلبی روایت دیگری هم در این مورد نقل کرده است که در آخر آن موجود است [چون حضرت ابوبکر صدیق به آنان گفت: وای بر شما: «فَكْفُوا عَنْ رَسُولِ اللَّهِ -صلى الله عليه وسلم- وَأَقْبِلُوا عَلَى أَبِي بَكْرٍ يَضْرِبُوهَ»].

آنگاه از اذیت پیامبر صلی الله علیه و آله دست برداشته، به جان ابوبکر صدیق رضی الله عنه افتادند، و او را زدند. (۷) امام ابن هشام رحمته الله از امام ابن اسحاق رحمته الله روایت عروه بن زبیر رضی الله عنه از عبدالله بن عمرو رضی الله عنه را نقل کرده می‌نویسد که ابن اسحاق رحمته الله می‌گوید: شخصی از خاندان حضرت ام کلثوم بنت ابی بکر رضی الله عنها برای من حدیث بیان کرد که حضرت ام کلثوم گفت: «لَقَدْ رَجَعَ أَبُو بَكْرٍ يَوْمَئِذٍ وَقَدْ صَدَعُوا فَرْقَ رَأْسِهِ» بالتحقیق آن روز ابوبکر رضی الله عنه در حالی به خانه آمد که مشرکین فرق (میانه) سرش را شکافته بودند.

(۸) امام ابن هشام رحمته الله می‌نویسد: «بعضی از اهل علم مرا خبر دادند که سخت‌ترین اذیت و آزاری که به رسول خدا صلی الله علیه و آله از ناحیه قریش رسید، این بود که روزی آن حضرت صلی الله علیه و آله از خانه بیروت رفت»^(۲).

آنگاه هر کسی که به آن حضرت صلی الله علیه و آله روبرو می‌شد اعم از آزاد و غیر آن، او را تکذیب می‌کرد و آن حضرت صلی الله علیه و آله را اذیت می‌رسانید.

(۱) - البداية والنهاية، ص ۴۶، ج ۲. سیرت ابن هشام، ص ۳۳۰، ج ۱. سیرت حلبیه، ص ۳۰۹ - ج ۲۰۱ -

سیرت حلبیه، ص ۳۳۰، ج ۱ - ۳ - سیرت ابن هشام، ص ۳۹۰، ج ۱.

(۲) - سیرت ابن هشام، ص ۳۱، ج ۱.

آن حضرت به خانه آمد و از شدت آزاری که به وی رسیده بود چادر پوشید، آنگاه خداوند متعال این آیه را نازل فرمود:

﴿يَا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ ۝ أُمْ فَأَنْذِرْ ۝﴾ [المدثر: 1-2]. «ای جامه بر خود پیچیده بلند شو و مردم را (از عذاب خدا) بترسان».

(۹) امام ابن کثیر رحمته الله می نویسد: وقتی که رسول خدا صلی الله علیه و آله به تبلیغ پرداخت و هر آزاد و غلام، قوی و ضعیف، و غنی و فقیر را به اسلام دعوت فرمود، اقویا و زورگویان قریش با زبان و عمل به اذیت و آزار آن حضرت صلی الله علیه و آله و اتباع ضعیف و ناتوانش پرداختند.

«وكان من أشد الناس عليه عمه أبو لهب، وامرأته أم جميل» «و از سخت ترین مردم بر آن حضرت صلی الله علیه و آله عمویش ابولهب و همسرش (ابولهب) ام جمیل بودند».

امام احمد رحمته الله از حضرت ربیعہ روایت می کند که من شخصاً در عهد جاهلیت دیدم رسول اکرم صلی الله علیه و آله در بازار ذوالمجاز می گفت: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ قُولُوا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ نُفْلِحُوا» «ای مردم بگوئید جز خداوند یکتا معبودی نیست، رستگاری می یابید».

مردم به گرداگرد آن حضرت صلی الله علیه و آله اجتماع کرده بودند، و پشت سر آن حضرت یکمردی احول دارای چهره روشنی بود هرکجا که آن حضرت می رفت او نیز دنبال می کرد و می گفت: «إِنَّه صابئي كذاب» (معاذ الله) این آدم بی دین و دروغگوئی است، من از مردم پرسیدم که این مرد کیست، به من گفتند: عموی پیامبر صلی الله علیه و آله ابولهب است، بیهقی نیز همینطور روایت کرده است و در روایت دیگری از بیهقی چنین آمده است که حضرت ربیعہ ديلمی رحمته الله می گوید: من رسول الله صلی الله علیه و آله را دیدم و در ذوالمجاز که به اقامتگاه های مردم رفته و آن ها را به سوی خدا دعوت می کرد و به دنبال آن حضرت صلی الله علیه و آله مردی احول که رخسارهایش بمانند آتش روشن بود راه می رفت و می گفت: ای مردم مواظب باشید که این

شخص شما را از دین آبا و اجدادتان برنگرداند، من پرسیدم این مرد کیست؟ گفتند: این ابولهب است^(۱).

سپس بیهقی از مردی از بنی کنانه روایت کرده است - او می‌گوید: من پیامبر اکرم ﷺ را در بازار ذوالمجاز دیدم، می‌گفت: ای مردم بگوئید: لا اله الا الله کامیاب خواهید شد، ابوجهل پشت سر آن حضرت ﷺ راه می‌رفت و خاک بر آن حضرت می‌ریخت و می‌گفت: ای مردم آگاه باشید که این مرد شما را در مورد دین‌تان نفریبید این می‌خواهد که شما پرستش لات و عزی را رها کنید.

امام ابن کثیر رحمه الله می‌فرماید: در این نام ابوجهل آمده است، ولی ظاهر است که آن ابولهب بود، در موضع دیگری علامه ابن کثیر رحمه الله این روایت را نقل کرده می‌نویسد که نام ابوجهل در این روایت وهم راوی است، نیز احتمال دارد که در یکدفعه ابوجهل بوده باشد و در دفعه دیگری ابولهب، و این هردو در پی آزار آن حضرت ﷺ بودند^(۲).

علامه شبلی نعمانی رحمه الله این روایت را به نقل از مسند امام احمد ج ۴، ص ۶۳، ذکر کرده است^(۳).

(۱۰) حافظ ابونعیم رحمه الله از حضرت عباس نقل کرده است که رسول اکرم ﷺ به نزد قبیله کنده رفت و بعد از آن نزد قبیله بکر بن وائل که از یمن آمده بودند تشریف برد و آن‌ها را به اسلام دعوت کرد:

«وكان عمه أبو لهب يتبعه، فيقول للناس لا تقبلوا قوله».

و عمویش ابولهب او را دنبال می‌کرد و به مردم می‌گفت که گفته آن حضرت را قبول نکنند.

(۱) - این روایت را ابونعیم نیز در دلائل ذکر کرده است. البداية والنهاية، ج ۳، ص ۱۳۹.

(۲) - البداية والنهاية، ص ۴۱، ج ۳.

(۳) - سیرت النبی، ص ۲۵۶، ج ۱.

وقتی که آن حضرت عليه السلام قبیله کنده و بکربن وائل را به اسلام دعوت کرده مراجعت فرمود، ابولهب به آنجا رسید؛ آن‌ها از وی پرسیدند که آیا این مرد را می‌شناسی؟
 «قال نعم هذا من الذروة منا إلا لا ترفعوا بقوله رأساً فإنه مجنون يهذي من أم رأسه»^(۱).
 گفت: آری، این در میان ما پایه بلندی (به لحاظ نسب) دارد، اما مواظب باشید به حرفش گوش ندهید، زیرا او دیوانه‌ای است که از سرش هذیان برمی‌آید (العیاذ بالله).
 (۱۱) علامه ابن هشام نیز (در کتاب خود برای ذکر این موارد - مترجم) همانند امام بخاری باب مستقلی عنوان کرده است حتی این عبارت «ذكر ما لقي رسول الله صلى الله عليه وسلم من قومه من الأذى»^(۲) در آن می‌نویسد که
 «همسر عموی آن حضرت ابولهب را که ام جمیل بود خداوند متعال بدان جهت حمالة الحطب نام نهاد که وی (هیزم) خاردار می‌آورد و بر سر راه رسول الله عليه السلام می‌انداخت»^(۳).
 (۱۲) ابن اسحاق رحمته الله می‌گویند: وقتی که ام جمیل حمالة الحطب آنچه را که در قرآن مجید در حق وی و شوهرش (از مذمت و تهدید در سورة لهب - مترجم) نازل شد، شنید، به خدمت رسول خدا عليه السلام رسید، در آن موقع آن حضرت در مسجد الحرام تشریف داشت و حضرت ابوبکر صدیق رضی الله عنه هم با آن حضرت بود، ام جمیل سنگی در دست داشت، وقتی که به نزدیک آن بزرگواران رسید، خداوند بینائی چشمش را از این که پیامبر گرامی عليه السلام را ببیند سلب فرمود و وی نتوانست جز حضرت ابوبکر رضی الله عنه کسی را ببیند، گفت: ای ابوبکر این دوست کجا است؟ به من اطلاع رسیده است که او مرا هجو (مذمت) می‌کند، قسم به خدا اگر من وی را می‌دیدم این سنگ را (معاذ الله) به دهانش می‌زدم، قسم به خدا شاعره‌ام و سپس گفت:

(۱) - سیرت النبی، ص ۲۵۶، ج ۱.

(۲) - البداية والنهاية، ص ۱۴۱، ج ۳.

(۳) - سیرت ابن هشام، ص ۳۸، ج ۱.

«مُذَمَّمًا عَصَيْنَا وَأَمْرُهُ أَبَيْنَا وَدِينَهُ قَلَيْنَا» - ما (معاذ الله) مذمم را نافرمانی کردیم، حکمش را انکار کردیم، و با دینش بغض و کینه می‌ورزیدیم. این جمله‌ها را گفت و رفت.

حضرت ابوبکر رضی الله عنه پرسید: یا رسول الله! آیا او تو را دید؟ آن حضرت رضی الله عنه فرمود: او مرا ندید. خداوند بصارتش را از دیدن من سلب فرمود.

و ابن اسحاق می‌گوید که «قریش رسول اکرم صلی الله علیه و آله را (العیاذ بالله) مذمم نام بسته بودند، سپس آن‌ها (با همین نام موسوم کرده - مترجم) آن حضرت را دشنام می‌دادند، آن حضرت صلی الله علیه و آله می‌فرمود که آیا شما از این تعجب نمی‌کنید که خداوند متعال اذیت قریش را از من برگردانده است آن‌ها مذمم را دشنام می‌دهند و هجو می‌کنند و من محمدم ^(۱) صلی الله علیه و سلم».

(۱۳) ابن سعد از حضرت عایشه صدیقہ رضی الله عنها روایت می‌کند که «رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: من در میان دو همسایه بد ابولهب و عقبه ابن ابی معیط زندگی می‌کردم، این هردو شکمبه‌ای پر از نجاست و اشیا آزاردهنده دیگر را آورده بر دروازه خانه من می‌انداختند» وقتی که آن حضرت صلی الله علیه و آله از خانه بیرون می‌آمد، می‌گفت ای بنی عبد مناف: این چه نوع همسایگی است، و سپس آن حضرت شکمبه و غیره را از سر راه خود دور می‌کرد ^(۲).

(۱۴) علامه ابن اسحاق می‌گوید که ابولهب، حکم بن ابی العاص، عقبه ابن ابی معیط، عدی بن الحمراء ثقفی و ابن الأصداء هذلی همسایگان رسول الله صلی الله علیه و آله بودند، و به آن حضرت صلی الله علیه و آله در داخل خانه‌اش اذیت و آزار می‌رسانیدند، از میان آن‌ها به جز حکم بن العاص هیچ کسی دیگر مسلمان نشد، از میان آن‌ها یکی در حین نماز، رحم (زهدان) بز را آورده بر آن حضرت می‌انداخت و دیگری در حین پختن غذا غلاظت گوسفندان می‌آورد و بر روی دیگ آن حضرت می‌پاشید، حتی که آن حضرت صلی الله علیه و آله آن را با سنگ می‌پوشانید، هرگاه چنین اشیا را بر دروازه آن حضرت صلی الله علیه و آله می‌ریختند، آن حضرت با چوب آن‌ها را

(۱) - ابن هشام، ص ۳۸۱، ج ۱.

(۲) - طبقات، ص ۲۰۱، ج ۱.

برمی داشت و دم در ایستاده می گفت: ای بنو عبد مناف، این چه نوع همسایگی است، و سپس آن را به گوشه ای می انداخت^(۱).

(۱۵) بیهقی رحمه الله از حضرت زبیر و حضرت عایشه رضی الله عنهما روایت کرده است که «تا ابوطالب زنده بود مردم قریش وحشت داشتند، ولی بعد از مردن ابوطالب سختی ها و مصائب بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از حد گذشت»، بیهقی از حضرت عبدالله بن جعفر رضی الله عنه روایت کرده است که چون ابوطالب مرد، یکی از اوباشان قریش روبروی آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم آمده، بر آن حضرت خاک ریخت آن حضرت به خانه برگشت، یکی از دختران آن حضرت رضی الله عنه در حالی که گریه می کرد خاک را از چهره مبارک پاک می کرد، آن حضرت فرمود: ای دختر من! گریه نکن، خداوند نگهبان پدر تو است».

زیاد بکائی، هم این روایت را (به طریق ارسال) از محمد بن اسحاق روایت کرده است^(۲).
(۱۶) علامه شبلی نعمانی می نویسد: «آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم در حرم کعبه توحید را اعلان فرمود، این امر به نظر کفار بزرگترین توهین حرم بود به همین سبب ناگهان هنگامه ای به پا خاست، و مردم از هرسو بر آن حضرت حمله آوردند.

ربیب (نمک پروده) آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم، حضرت حارث رضی الله عنه بن ابی هاله (که مادرش حضرت خدیجه الکبری رضی الله عنها زوجه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است - مترجم) در خانه بود، از ماجرا اطلاع یافت، برای نجات آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم شتافت؛ ولی چون وی رسید از هر طرف، شمشیرها به وی رو به رو گردید و به درجه رفیع شهادت نائل شد، این اولین خونی بود که به خاطر اسلام ریخته شد و از آن زمین رنگین شد^(۳).

(۱۷) گنبدیده دهنی ابوجهل، و مسلمان شدن حضرت حمزه رضی الله عنه از ابن اسحاق مروی است که «ابوجهل نزدیک کوه صفا با آن حضرت روبرو شد، آن حضرت را اذیت و تکلیف داد،

(۱) - البداية والنهاية، ص ۱۳۴، ج ۳.

(۲) - البداية والنهاية، ص ۱۳۴، ج ۳.

(۳) - سیرت النبی، ص ۲۱۱ - ج ۱ بحواله اصابه.

و فحشگوئی و هتاک نمود، و در دین آن حضرت ﷺ عیب‌جویی کرد، رسول خدا ﷺ کاملاً سکوت فرمود و به خانه تشریف برد کنیز عبدالله بن جدعان تمام جریان را در مسکن خود از دور می‌دید؛ وقتی که حضرت حمزه ﷺ در حالی که تیر کمان بر دوش داشت از شکار رسید، وی گفت: ای ابوعمار! (کنیت حضرت حمزه ﷺ است) ای کاش آنچه چند لحظه قبل از ناحیه ابوجهل بر برادرزاده‌ات محمد ﷺ رخ داد تو می‌دید، ابوجهل وی را در این جا دید که نشسته است، اذیت کرد و دشنام داد و کلمات بسیار بدی گفت، محمد ﷺ به آن (خیث) اصلاً جوابی نداد - حضرت حمزه ﷺ چون این را شنید، شدیداً خشمگین شد و با سرعت در تلاش ابوجهل به راه افتاد، و در میان راه نزد هیچکس توقف نکرد، و داخل مسجد الحرام شد، ابوجهل را دید که آن جا در میان افراد قبیله خود نشسته است، نزدیک وی رفته بر بالای سرش ایستاد - «رفع القوس فضر به بها فشحجه شجة منكرة» - تیر کمان خود را بلند کرده توی سرش چنان زد که سرش را به بدترین نحوی شکافت، و سپس فرمود تو به آن حضرت ﷺ دشنام می‌دهی، در حالی که من نیز بر دین وی هستم و آنچه وی می‌گوید، من هم می‌گویم، اگر تو قدرتی داری با من مقابله کن، چند نفر از بنو مخزوم به پا خاستند تا ابوجهل را یاری کنند، اما خود ابوجهل آن‌ها را منع کرده، گفت به ابوعمار چیزی نگوئید والله من برادرزاده‌اش را فحش‌های بسیار رکیکی گفته‌ام، چون حضرت حمزه ﷺ مسلمان شد، قریش فهمید که دیگر کسی قدرت آن را ندارد که به جانب پیامبر ﷺ تعرض نماید، زیرا حمزه ﷺ آن حضرت ﷺ را حفاظت و حمایت خواهد کرد، لذا دست خود را باز داشتند»^(۱).

ابن اسحاق ﷺ می‌گوید که سپس حضرت حمزه ﷺ به خانه خود بازگشت، آنگاه شیطان در دلش وسوسه کرد که تو سردار قریشی و متبع این مرد بی‌دین (العیاذ بالله رسول اکرم ﷺ) شده‌ای و دین نیاکان خود را رها کرده‌ای، از این کار مردن خوش‌تر است، در آن

(۱) - سیرت ابن هشام، ص ۳۱۱، ج ۱. و البداية والنهاية، ص ۳۳، ج ۳. و طبرانی حیات الصحابه، ص ۲۸۵، ج

وقت حضرت حمزه رضی الله عنه پیش خود فکر کرد و گفت: پروردگارا! اگر در این کار هدایت و خیر موجود است در دل من تصدیقش را ببند از والا برای من راه نجاتی از آن پیدا کن، آن شب را حضرت حمزه رضی الله عنه با وسوسه شیطان بسر برد، چون صبح شد به خدمت رسول الله صلی الله علیه و آله رسیده، گفت: ای برادرزاده! من در کاری چنان خطیر افتاده‌ام که هیچ راه حلی ندارد، و من نمی‌دانم که موقف من بر هدایت مبنی است یا بر گمراهی شدید، ای برادرزاده تمنای من این است که با من چیزی گفتگو بفرمائید، چنانکه رسول اکرم صلی الله علیه و آله سوی وی متوجه شد و وی را وعظ و تذکیر فرمود، و او را ترسانید و خوشخبری داد، پس مطابق از ارشادات رسول اکرم صلی الله علیه و آله خداوند متعال ایمان را در قلب حضرت حمزه داخل فرمود، او گفت:

«من صادقانه گواهی می‌دهم که تو راستگویی، ای برادرزاده‌ام، دین خود را اعلان کن»، پس به وسیله حضرت حمزه رضی الله عنه خداوند متعال دین خود را عزت و غلبه عطا فرمود.

و به همین نحو بیهقی با سند خود روایت کرده است ^(۱).

«علاوه از امام ابن اسحاق، کسی دیگر در واقعه اسلام حضرت حمزه رضی الله عنه این مطلب را اضافه کرده است که حضرت حمزه رضی الله عنه فرموده: من در آن موقع خشمگین به ابوجهل گفتم که من بر دین رسول الله صلی الله علیه و آله هستم، ولی بعداً از ترک دین قوم و آبا خود شدیداً نادم و پشیمان شدم، شب را با شک و تردید گذراندم و خواب نرفتم، سپس به کعبه رفتم، و «تضرعتُ إلى الله سبحانه أن يشرح صدري ويذهب عني الريب» با تضرع و زاری دعا کردم که سینه‌ام را برای حق باز نماید و از شک و تردد نجاتم بخشد.

هنوز دعا من تمام نشده بود که از باطل نجات یافته و قلبم از ایمان و یقین مملو گشت، صبحگاه به خدمت رسول اکرم صلی الله علیه و آله حاضر شده آن حضرت را از کلیه جریانات باخبر کردم، آن حضرت صلی الله علیه و آله برای ثبات و استقامات من دعا فرمود ^(۲).

(۱) - البداية والنهاية، ص ۳۳ - ج ۳.

(۲) - حاشیه سیرت ابن هشام، ج ۱.

علامه شبلی نعمانی این واقعه تردد، و فکر و تدبر، و در نتیجه تصمیم‌گیری قاطع برای قبول دین حق را از «روض الانف» نقل کرده است^(۱).

(۱۸) از حضرت عبدالله بن عباس رضی الله عنه مروی است که روزی ابوجهل گفت: «من با خداوند عهد کرده‌ام که فردا سنگی برداشته می‌نشینم، چون محمد در نماز می‌رود با این سنگ سرش را خرد کنم بعد از آن بنوعبد مناف هرکاری که از دست‌شان برمی‌آید بکنند» صبح بعد ابوجهل لعین بر حسب گفته‌اش سنگی گرفته به انتظار رسول خدا صلی الله علیه و آله نشست آن حضرت طبق معمول تشریف آورده در حرم به نماز مشغول شد - مردان قریش در مجالس خود به انتظار تماشا نشسته بودند، چون آن حضرت صلی الله علیه و آله به سجده رفت، ابوجهل سنگ را برداشته به سوی آن حضرت صلی الله علیه و آله روان شد چون نزدیک آن حضرت رسید هیئت زده و مرعوب شده بازگشت رنگش پریده بود و هردو دستش خشک شد و سنگ از دستش به زمین افتاد، چند نفر از مردان قریش به سویش آمدند و از وی پرسیدند که ای ابوالحکم شما را چه شد؟ گفت:

«وقتی که من نزدیک وی رفتم، شتری به طرف من حمله‌ور شد، به خدا سوگند! من هرگز حیوانی چنین چاق و دارای گردنی چنین بلند، با دندان‌های بزرگ ندیده‌ام او می‌خواست مرا بخورد» و بیهقی از حضرت عباس رضی الله عنه روایت کرده است که روزی من در مسجد الحرام بودم ابوجهل لعین آمد و گفت: من با خدا عهد کرده‌ام که اگر محمد صلی الله علیه و آله را در سجده بینم گردنش را پایمال خواهم نمود، آن حضرت در مسجد آمد و مشغول ادای نماز شد شخصی به وی گفت: ای ابوجهل این محمد است (صلی الله علیه و سلم) ابوجهل به وی گفت: آیا آنچه را که من می‌بینم نمی‌بینی؟ به خدا سوگند! جلو روی من دیواری به بلندی آسمان حایل شده است.

و امام احمد از حضرت ابن عباس رضی الله عنه روایت کرده است که ابوجهل گفت: اگر من محمد را در حال ادای نماز در کعبه بینم گردنش را پایمال خواهم کرد، این مطلب به اطلاع آن

(۱) - سیرت النبی، ص ۲۲۴، ج ۱.

حضرت رسید، فرمود: اگر او چنین کاری بکند، آنگاه ملائکه او را ظاهراً عذاب خواهند داد^(۱). امام ابن هشام نیز روایت حضرت عبدالله ابن عباس رضی الله عنه را (که قبلاً ذکر شد) نقل کرده است^(۲).

و بر حاشیه‌اش موجود است که این حدیث را نسائی با سند خود از حضرت ابوهریره رضی الله عنه روایت کرده است، در آن موجود است که مشرکان گفتند: ای ابوجهل شما را چه شد؟ ابوجهل گفت: میان من و او خندقی از آتش حائل و بیمی و خوفی مسلط شد و فقط پرو بازو به نظر می‌آید، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «اگر او به من نزدیک می‌شد فرشتگان هر عضوی از اعضاء بدنش را می‌ربودند» (الروض)^(۳).

(۱۹) حاکم از حضرت انس روایت کرده است که یک بار کافران رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را چنان زدند که آن حضرت بیهوش د. «لَقَدْ ضَرَبُوا رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ حَتَّى غُشِيَ عَلَيْهِ»^(۴). در روایت بزاز آمده است که حضرت ابوبکر رضی الله عنه آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم را نجات داد، آنگاه آن‌ها آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم را رها کرده همگی بر سر حضرت ابوبکر ریختند^(۵).

(۲۰) «سنگباران رحمت عالمیان صلی الله علیه و آله و سلم در طائف»

الف - علامه ابن سعد رحمته الله روایت می‌کند که وقتی که ابوطالب وفات کرد آنگاه قریش بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بیشتر جرات پیدا کردند و نسبت به او سختی و ظلم به خرج دادند. «فخرج إلى الطائف ومعه زيد بن حارثة» آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم به همراهی حضرت زید بن حارثة رضی الله عنه به سوی طائف بیرون رفت.

(۱) - البدایة والنهایة، ص ۴۳ ج ۳.

(۲) - سیرت ابن هشام، ص ۳۲۰ ج ۱.

(۳) - ایضاً

(۴) - إزالة الخفا، مقصد اول، فصل سوم، تفسیر آیات خلافة.

(۵) - حیات الصحابه، ص ۲۸۳، جلد ۲.

این جریان مربوط به آخر شوال سال دهم از بعثت نبوی است، آن حضرت ۱۰ روز در طائف قیام فرمود، و در آن جا با یکایک سرداران ملاقات کرد و تبلیغ فرمود، اما هیچ احدی دعوت حق را نپذیرفت و همگی گفتند:

«یا محمد أخرج من بلدنا» ای محمد ﷺ از شهر ما بیرون شو» (و بر این مقدار آن ملعونان اکتفا نکردند، بلکه) بدپیشگان طائف را علیه آن حضرت شوراندند، «فجعلوا یرمونه بالحجارة حتی أن رجلی رسول الله صلی الله علیه وسلم لتدمیان، وزید بن حارثه یقیه بنفسه حتی لقد شج فی رأسه شجاج» «رگبار سنگ را بر حضرت رحمت عالم ﷺ آغاز کردند تا قدم‌های مبارک آن حضرت ﷺ خون‌آلود گردیدند و حضرت زید بن حارثه خود را سپر قرار داده بود، تا این که چندین جای سرش زخمی شد».

الله اکبر: هیچ می‌دانید که بر چه شخصیت عظیمی رگبار سنگ می‌بارید؟
بر شخصیت مقدسی که ابر رحمت قرار گرفته فرستاده شد، و به حق رحمت عالمیان ﷺ بود که باران رحمتش شامل دوست و دشمن بود و همه را از دریای بیکرانیش مستفیض و سیراب گردانید.

ب- علامه شبلی نعمانی می‌نویسد:

«اوباشان شهر (طائف) از هر طرفت ریختند، و پای‌های مبارک آن حضرت را تا حدی با سنگ زدند که کفش‌های آن حضرت پر از خون شدند، وقتی که در اثر زخم‌های از پای درآمد بازوهای حضرتش را گرفته بلند می‌کردند و چون آن حضرت ﷺ به راه می‌افتاد دوباره کتک زده و دشنام می‌دادند و کف زنان به دنبال آن حضرت براه می‌افتادند».

تمام این تفصیل در مواهب لدنیه به حواله موسی بن عقبه و در تاریخ طبری و ابن هشام موجود است^(۱).

در دلائل النبوة ابونعیم و البدایة والنهایة نیز این روایات موجود است^(۲).

(۱)- سیرت النبی، ص ۲۳۳، ج ۱.

(۲)- حیات الصحابه، ص ۲۸۹، ج ۲.

تصمیم قتل

عداوت و شقاوت ناهنجار کفار به سرحد نهائی رسید، وقتی که آن‌ها انواع و اقسام جور و ستم را بر جناب نبی اکرم ﷺ روا داشتند، باز به این بسنده نکرده، و آتش کینه و بغض‌شان فروکش نشد در نهایت امد، تصمیم قتل آن حضرت ﷺ را اتخاذ کردند.

۲۱. محاصره اقتصادی آن حضرت در شعب ابی طالب

علامه شبلی می‌نویسد که چون قریشیان دیدند که با وجود این همه سختی‌ها و موانع دایره اسلام وسعت می‌گیرد، افرادی مانند عمر رضی الله عنه و حمزه رضی الله عنه ایمان آورده‌اند، نجاشی مسلمانان را نزد خود پناهندگی داده است، و سفرای آن‌ها (که به منظور پس گرفتن مهاجران حبشه پیش نجاشی رفته بودند- مترجم) ناکام و خائب برگشتند، و تعداد مسلمانان روز به روز رو به افزایش است، لذا این بار تصمیم گرفتند که رسول اکرم ﷺ و خاندانش را در محاصره اقتصادی قرار داده و در دره‌ای دور از مکه تبعید نمایند، چنانکه کلیه قبائل معاهده‌ای ترتیب دادند که هیچ احدی حق ندارد با خاندان بنی هاشم مناکحت، خرید و فروش و یا با آن ملاقات کند و یا اجازه دهد که وسائل خورد و نوش و ارزاق عمومی نزد آنان برده شود تا زمانی که محمد را (صلی الله علیه وسلم) برای قتل به ما تحویل دهند، منصور بن عکرمه این معاهده را نوشت و بر دروازه کعبه آویزان کرد، ابوطالب بالاجبار تمام خاندان بنی هاشم را همراه کرده تا سه سال در شعب ابی طالب پناهنده شدند، این مدت چنان سخت گذشت که برگ‌های درخت طلح^(۱) را می‌خوردند، و به زندگی خویش ادامه می‌دادند، حضرت سعد بن ابی وقاص رضی الله عنه می‌فرماید که در یکی از شب‌ها تکه‌ای از پوست را یافتم، آن را با آب شسته و سپس آن را بر روی آتش قرار داده پختم و با آب مخلوط کرده خوردم^(۲).

(۱)- واژه عربی است به معانی، شکوفه خرما، موز، درختان بزرگ در ریگستان و بعضی‌ها درخت مغیلان گفته‌اند، در اینجا بمعنی درخت‌های بیابانی است - مترجم.

(۲)- روض الانف سهیلی (رح).

ابن سعد روایت کرده است که چون بچه‌ها و اطفال در اثر گرسنگی گریه می‌کردند، آوازشان بیرون شعب به گوش قریش می‌رسید، آن‌ها شنیده خوشحالی می‌کردند، ولی بعضی افراد نرم‌دل، نیروی باطنی شان آنان را به نوع دوستی وادار کرده و از این جریان ناراحت هم می‌شدند.

سه سال متوالی آن حضرت ﷺ و تمام آل بنی هاشم این مصائب را با شکیبائی تمام تحمل نمودند، آخر الامر عواطف دشمنان به جوش آمده و از ناحیه خود آنان، برای نقض این معاهده فعالیت آغاز گردید، زهیر داخل حرم رفته تمام مردم را خطاب کرده و گفت: ای اهل مکه! این چه عدالتی است که ما به آسودگی زندگی کنیم و بنو هاشم از آب و آذوقه هم محروم باشند؟ سوگند به خدا تا این معاهده ظالمانه پاره نشود من باز نخواهم آمد.

در مقابل وی ابوجهل گفت: این معاهده را هرگز کسی نمی‌تواند دست بزند، زمعه گفت: تو دروغ می‌گوئی. مطعم دست خود را دراز کرده عهدنامه را پاره کرد، همه اسلحه به تن پوشیده نزد بنو هاشم رفتند و آن‌ها را از شعب بیرون آوردند، این تفصیل در ابن هشام، طبری و غیره مذکور است^(۱).

۲۲. از ابن سعد مروی است که وقتی مردم قریش از برخورد و طرز عمل نجاشی با حضرت جعفر و بقیه مهاجران و از اکرام و پذیرائی و استقبال صمیمانه نجاشی آگاه شدند، این امر بر آن‌ها خیلی گران تمام شد و بر رسول خدا ﷺ و اصحابش بیش از پیش خشمگین شدند.

«وَأَجْمَعُوا عَلَى قَتْلِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ» با اتفاق آراء تصمیم به کشتن رسول خدا ﷺ گرفتند، و قراردادی بر علیه بنو هاشم تنظیم نمودند که کسی با آن‌ها نکاح نکند و هیچ چیزی به دست آنان نفروشد و با آن‌ها اختلاط نکند، این قطعنامه را منصور بن عکرمه نوشته بود که دستش فلج شد، این صحیفه در داخل کعبه آویزان شد و بنو هاشم از آغاز محرم سال هفتم نوبت محصور قرار گرفتند، اذیت، گرسنگی و مشقت مصحورین به جائی

(۱) - سیرت النبی، ص ۲۲۷ - ۲۲۹، ج ۱.

رسید که هرگاه صدای گریه بچه‌هایشان در خارج شعب به گوش مردم می‌رسید بعضی از افراد قریش خوشحال و بعضی دیگر آزرده خاطر می‌شدند و می‌گفتند کمی باید ملاحظه کرد و اندیشید که انجام منصور بن عکرمه به کجا کشید، محصورین تا سه سال داخل شعب ماندند^(۱).

۲۳. شیخ الاسلام رحمته الله نقل می‌کند که مردم قریش، ابواه‌اب بن عزیز دارمی را برای قتل رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گماشتند، حضرت طلیب رضی الله عنه به سراغ وی رفت و او را زد و مجروح ساخت^(۲).

۲۴. اذیت جانگداز جگرگوشه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم: تشددی و تعدی و سنگدلی قریش به جایی رسید که نه تنها ذات پاک رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم را نشانه هدف جور و جفا قرار دادند، بلکه (به جرم دختر آن حضرت بودن جگرگوشه آن حضرت) حضرت سیده زینب رضی الله عنها را نیز هدف ظلم و ستم قرار دادند.

(الف) شیخ الاسلام ابن حجر رحمته الله می‌نویسد که ابن اسحاق در کتاب سیرت خود ذکر کرده است: وقتی که ابوالعاص بن ربیع همسرش زینب رضی الله عنها بنت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم را به سوی مدینه فرستاد، هبار بن اسود، وی را هدف تیر قرار داد که در اثرش سقط جنین کرد، این حکایت در کتاب سیرت مشهور است^(۳).

(ب) علامه ابن عبدالبر رحمته الله مزید بر آن نوشته است که در میان ابوباش قریش کسانی که در تعقیب حضرت زینب بنت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بیرون رفتند هبار بن اسود از همه پیشقدم بود^(۴).
روایت تعقیب هبار بن اسود دختر رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم، و ابتلا وی در طبرانی نیز موجود است^(۱).

(۱) - طبقات، ص ۲۰۸ - ۲۰۹.

(۲) - اصابه، ص ۲۲۵، ج ۲، ترجمه حضرت طلیب رضی الله عنه.

(۳) - اصابه، ص ۵۶۶، ج ۳، ترجمه هبار.

(۴) - استیعاب ذکر هبار.

(ج) همین علامه ابن عبدالبر در مقام دیگری این داستان را به صورت دردناک‌تری بیان کرده است، می‌نویسد هیچ اختلافی در این امر وجود ندارد که حضرت زینب از تمام دختران مطهره رسول خدا ﷺ بزرگ‌تر بود، و در حیات رسول اکرم ﷺ در سال هشتم هجری درگذشت، و سبب وفاتش این بود که چون از مکه هجرت کرده برای رسیدن به خدمت رسول اکرم ﷺ به سوی مدینه می‌رفت در اثنا راه هبار بن اسود و یک شخص دیگری بر وی حمله کردند، یکی از آنان حضرت زینب را به سختی دفع نمود.

«فسقطت علی صخرة فأسقطت وأهراقت الدماء فلم يزل بها مرضها حتى ماتت سنة ثمان من الهجرة»^(۲).

که به سبب آن بر روی صخره سنگی افتاد و بچه‌اش را سقط کرده، و خون زیاد جاری شد از آن پس همیشه مریض ماند، تا این که در سال هشتم هجری درگذشت.

در روایت طبرانی مزید بر آن نوشته است که همه صحابه رضی الله عنهم عقیده داشتند که وی شهید شده است^(۳).

در طبرانی و بزار آمده است وقتی که وی به خدمت رسول اکرم ﷺ رسید، آن حضرت ﷺ می‌فرمود: وی بهترین دختران من است، این مصیبت به وی به سبب من رسانیده شده است^(۴).

اذیت با زبان:

(همانطور که قبلاً گفته شد - مترجم) اذیت و شکنجه دو نوع است: یکی جسمانی، دوم: زبانی. به همان نسبت که وجود اطهر به مصائب و سختی‌های گوناگون مبتلا شد، همچنین با

(۱) - حیات الصحابه، ص ۳۹۳، ج ۲.

(۲) - استیعاب، ترجمه حضرت زینب.

(۳) - حیات الصحابه، ص ۳۹۳، ج ۲.

(۴) - حیات الصحابه، ص ۳۷۹، ج ۱.

بدزبانی و بدکلامی و طعن و تشنیع، بهتان، افتراء، سب، شتم، هجو و مذمت، قلب پاک آن حضرت صلی الله علیه و آله را شدیدترین اذیت و آزار رسانیدند در ذیل منظره دردناک این آزار روحانی را ملاحظه بفرمائید.

۲۵. امام ابن هشام رحمته الله می نویسد: نصر بن حارث یکی از شیاطین قریش بود و از کسانی بود که رسول اکرم صلی الله علیه و آله را اذیت می کرد و آتش عداوت در قلبش روشن بود، وی به (حیره) رفت در آنجا حکایات رستم و اسفندیار را یاد گرفت و چون باز آمد، هرگاه که آن حضرت صلی الله علیه و آله در مجلس نشسته، ذکر خدا را می کرد و مردم را از عذاب الهی می ترساند، پس از فراغت از مجلس برمی خاست او به جای آن حضرت می نشست و می گفت:

«إنا والله يا معشر القریش أحسن حدیثا منه فهلُم إلی فأنا أحدثکم أحسن من حدیثه».

«ای جماعت قریش! قسم به خدا من از وی شیرین کلام تر به سوی من بیائید، من برای شما بهترین داستان ها و چیزها که به مراتب از کلام و اندرزهای او بهتراند، خواهم گفت».

سپس داستان پادشاهان فارس، رستم و اسفندیار را بیان می کرد و می گفت: محمد صلی الله علیه و آله کی می تواند کلامی شیرین تر از کلام من بیان کند^(۱).

۲۶. وقتی که رسول الله صلی الله علیه و آله در مجلس می نشست و مردم را به سوی خدا دعوت می کرد، و قرآن تلاوت می کرد و قریش را از عذاب الهی و روز واپسین می ترساند، پس از این که آن حضرت از مجلس برمی خاست و تشریف می برد، نصر بن حارث به جای آن حضرت می نشست و داستان های رستم و اسفندیار و سلاطین فارس را برای مردم بیان می کرد، و سپس می گفت: به خدا سوگند سخنان محمد (صلی الله علیه و سلم) از سخنان من بهتر نیست».

«وما حدیثه إلا أساطیر الأولین اکتبها کما اکتبتہا».

«سخنانش، جز افسانه های ملل گذشته چیز دیگر نیست آن را نوشته است همانطور که من نوشته ام».

(۱) - سیرت ابن هشام، ص ۳۲۱، ج ۱.

در نکوهش وی این آیات قرآن نازل شد:

﴿وَقَالُوا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ اكْتَتَبَهَا فَهِيَ تُمْلَىٰ عَلَيْهِ بُكْرَةً وَأَصِيلًا﴾ [الفرقان: 6].
﴿وَيَلِّ لِكُلِّ آفَاكٍ أَثِيمٍ﴾ [الجاثية: 7] ^(۱).

۲۷. امیه بن خلف چون حضرت رسول اکرم ﷺ را می‌دید، علناً سب و شتم می‌گفت، چنانکه خداوند متعال در باره وی نارل فرمود: ﴿وَيَلِّ لِكُلِّ هُمَزَةٍ لُّمَزَةٍ﴾ ^(۲).

۲۸. سهیل از آن دشمنان اسلام بود، که مسلمان شدن دیگران را تحمل نمی‌کرد، پس به قول آن‌ها دخول این بدعت را در خانه خود (مسلمان شدن پسرانش حضرت عبدالله و حضرت ابو جندل رضی الله عنهما - مؤلف) چگونه می‌توانست با چشم خود ببیند؟ چنانچه گسترش روزافزون اسلام بر عداوت وی افزود، و برای ریشه‌کن ساختن اسلام از هرگونه کوششی دریغ نمی‌نمود، و در مجالس عمومی برای مخالفت اسلامی سخنرانی و علیه رسول اکرم ﷺ سمپاشی می‌کرد، جان‌نثاران اسلام نتوانستند این رویه معاندانه را تحمل کنند، حضرت عمر فاروق رضی الله عنه از فرط عصبانیت بیتاب شد و از رسول اکرم ﷺ اجازه خواست تا ثنایای (دندان‌های جلو - مترجم) سهیل را بشکنند که دیگر نتواند خلاف آن حضرت سخنرانی کند، ولی رحمت عالم رضی الله عنه فرمود: «بگذار ممکن است روزی به خود آید» ^(۳).

۲۹. سب و شتم:

ابن اسحاق می‌گوید: قریش رسول اکرم ﷺ را به نام مُذَمَّم صدا می‌کردند «ثُمَّ لِيَسْبُوْنَهُ»، سپس آن حضرت را سب و شتم می‌گفتند، آن حضرت رضی الله عنه می‌گفت: آیا شما از این تعجب نمی‌کنید که خداوند متعال چگونه مرا از بد زبانی قریش محفوظ کرده است؟

(۱) - سیرت ابن هشام، ص ۳۸۳، ج ۱.

(۲) - البداية والنهاية، ص ۸۸، ج ۳.

(۳) - مستدرک حاکم، ص ۲۵۲، ج ۳. و سیر الصحابه، ص ۹۷، ج ۴.

«يُسُبُّونَ وَيَهْجُونَ مُذَمَّماً «وَأَنَا مُحَمَّدٌ» آن‌ها مذمم را هجو می‌کنند و دشنام می‌دهند و من محمد هستم^(۱). (صلی الله علیه وسلم)

۳۰. شیخ الاسلام می‌نویسد: حضرت زبیر رضی الله عنه می‌گوید: حضرت طلیب رضی الله عنه اولین کسی است که در اسلام برای نصرت و حمایت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم خون مشرکی را ریخت، وی عوف بن صبره سهمی را دید که رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم را دشنام می‌دهد، او را با استخوان جمجمه شتر زد و مجروح ساخت^(۲).

۳۱. «هجو و مذمت»

مشرکان با شاعران خود در آزار رسانیدن به رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و یاران گرامی اش هیچ کوتاهی نمی‌کردند، چنانکه عبدالله بن زبیری که بنا به گفته علامه ابن عبدالبر نغزگوترین شاعر قریش بود، در مخالفت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و اصحابش به وسیله اشعار خود بی‌نهایت سخت و شدید بود.

«كَانَ مِنْ أَشَدِّ النَّاسِ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَأَصْحَابِهِ بِلِسَانِهِ وَنَفْسِهِ وَكَانَ مِنْ أَشْعَرِ النَّاسِ وَأَبْلَغِهِمْ»^(۳).

۳۲. علاوه بر مردان، زنان هم در اهانت محبوب خدا صلی الله علیه و آله و سلم و سلم پیشگام بودند، زن‌های بازاری، اشعاری هجوآمیز در شأن آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم می‌سرودند.

(الف) عبدالله بن خطل دو کنیز بدکار داشت که در بازارها رفته و اشعار هجوآمیز علیه آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم می‌سرودند^(۴).

(ب) «قریه و قرتنا» این هردو کنیزان ابن خطل بودند، و قدرت سرودن اشعار را داشتند که در هجو رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم شعر می‌سرودند^(۱).

(۱) - سیرت ابن هشام، ص ۳۸۲، ج ۱.

(۲) - اصابه.

(۳) - استیعاب، ترجمه عبدالله بن زبیری.

(۴) - مهاجرین، ص ۲۸۴، ج ۲.

ابن هشام و ابن سعد عوض «قرتنا» «فرتنا» نوشته‌اند.

(ج) ابن اسحاق می‌گوید: ابن خطل دو کنیز شاعره داشت این هر دو در هجو رسول اکرم ﷺ شعر می‌سرودند^(۲).

۳۳. القاب ناشایسته

در این مورد قرآن شهادت می‌دهد که مشرکان مکه رسول کریم صلی الله علیه وسلم را با القاب نازیبا ملقب ساخته لقب می‌دادند و آن حضرت ﷺ را ساحر، شاعر، کاهن، مجنون می‌گفتند، العیاذ بالله تعالی. ابن اسحاق می‌گوید:

«رَمَوْهُ بِالشَّعْرِ وَالسَّحْرِ وَالْكُهَانَةِ وَالْجُنُونِ»^(۳).

اوباشان قریش آن حضرت را به شاعری، جادوگری، و کهنات و دیوانگی منسوب کردند (لعنهم الله).

این بود دورنمای مختصری از سرگذشت مظلومیت دردناک ذات پاکی که بر کائنات عالم به صورت ابر رحمت بارید، شخصیتی که لقب مخصوصش «رحمة للعالمین» «صلی الله علیه وسلم» است.

خلاصه این که بر رسول اکرم ﷺ هرگونه اذیت و آزار، جسمی و روحی، بدنی و قلبی رسانیده و روا داشته است، اذیت و آزارهائی چنان شدید که از تصورش تمام وجود انسان مشمئز می‌گردد.

صلی الله علیه وآله وأصحابه وسلم

(۱) - اصح السیر، ص ۳۱۰.

(۲) - سیرت ابن هشام، ص ۵۲، ج ۴، فتح مکه.

(۳) - سیرت ابن هشام، ص ۳۰۸، ج ۱.

حقایق لرزه آفرین و دردناک مظلومیت و جفاکشی اصحاب رسول

الله ﷻ

هنگامی که آقا با نهایت بی‌رحمی، سنگدلی و قساوت هدف ناوک بیداد قرار داده شد، سرگذشت غلامان و خادمانش به کجا خواهد کشید، کفار جفاکار و مشرکان خونخوار، یاران رسول الله ﷺ را چنان شکنجه و اذیت و عذاب دادند که تصورش انسان را به لرزه درآورد، در صفحات بعد نمونه‌ای از حقایق دردناک و لرزه‌انگیز و تحمل رنج و آلام و مصائب و تعذیب یاران نبی ﷺ را ملاحظه خواهید فرمود.

(۱) ابن هشام و علامه ابن کثیر رحمه الله از ابن اسحاق نقل می‌کنند که هریکی از قبائل قریش جور و تعدی را نسبت به افرادی که از قبیله‌ی آن‌ها مسلمان می‌شد آغاز کرده تا دین اسلام را ترک کنند.

«فَجَعَلُوا يَحْبِسُونَهُمْ وَيُعَذِّبُونَهُمْ بِالضَّرْبِ وَالْجُوعِ وَالْعَطَشِ وَبِرَمْضَاءِ مَكَّةَ إِذَا اشْتَدَّ الْحَرُّ»^(۱).

مسلمانان را زندانی کرده و آنان را با کتک‌کاری و گرسنگی و تشنگی در گرمای مکه در نیم روز، لحظاتی که گرمی به اوج خود می‌رسید عذاب و شکنجه می‌دادند.

(۲) شمه‌ای از کارنامه حیوانی آن درندگان را از زبان حضرت عبدالله بن عباس رضی الله عنه توجه فرمائید - می‌فرماید:

«إِنْ كَانُوا لَيَضْرِبُونَ أَحَدَهُمْ وَيُجِيعُونَهُ وَيُعْطِشُونَهُ حَتَّى مَا يَقْدِرُ عَلَى أَنْ يَسْتَوِيَ جَالِسًا مِنْ شِدَّةِ الضَّرِّ الَّذِي بِهِ»^(۲).

(۱) - ابن هشام، ص ۳۳۹، ج ۱. البداية، ص ۵۷، ج ۳.

(۲) - ابن هشام، ص ۳۴۳، ج ۲. البداية والنهاية، ص ۵۹.

مشرکان اصحاب پیامبر ﷺ را تا جائی می زدند و گرسنه و تشنه نگه داشتند که به سبب شدت آزاری که به آنان رسانیده شده بود قادر به نشستن و راست کردن پشت خود نبودند.

(۳) علامه ابن اسحاق رحمته الله می فرماید:

ابوجهل فاسق، جوان قریش را علیه مسلمانان برمی انگيخت، هرگاه می شنید که فلان شخص مسلمان شده است، اگر آن شخص از شرفا و ارباب عزت بود او را تهدید می کرد و خوارش می داشت و به وی می گفت: تو دین آبا و اجداد خود را ترک کرده ای در حالی که آنان از تو بهتر بودند، ما تو را احمق و رأی تو را غلط می دانیم و عزت را نابود خواهیم ساخت. و اگر از تاجران بود، به وی می گفت: به خدا سوگند ما تجارت تو را از بین خواهیم برد و مال و منالت را تلف خواهیم کرد، و اگر شخصی ناتوان و ضعیف بود او را شکنجه می داد و او و بانشان دیگر را نیز علیه وی می شورانید^(۱).

(۴) امام بخاری رحمه الله علیه درباره مظلوم مشرکان باب مستقلی در کتاب خود عنوان کرده است، در این باب از حضرت خباب روایت کرده است: وی می گوید: من روزی به خدمت سرور انبیاء رحمته الله حاضر شدم، آن حضرت رحمته الله در سایه کعبه مشرفه بر روی چادر خود نشسته و به دیوار کعبه تکیه زده بود.

«وَقَدْ لَقِينَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ شِدَّةً فَقُلْتُ أَلَا تَدْعُو اللَّهَ»^(۲).

در حالی که ما از ناحیه مشرکان سختی دیده بودیم، من گفتم: آیا به بارگاه الهی دعا نمی فرمائی؟

از این روایت به این واقعیت پی برده می شود که مشرکان ظالم حضرات صحابه رضی الله عنهم را چنان دچار سختی ها و مصائب قرار داده بودند که پیمانه کاسه صبرشان لبریز و ناچار شده از رسول اکرم رحمته الله تقاضا نمایند تا آن حضرت بر آن ها دعای بد بفرماید.

(۱) - حواله سابق.

(۲) - صحیح بخاری، کتاب بدء الخلق.

مظلومیت دردناک مؤمنین مستضعفین

(۵) حضرت مولانا شبلی نعمانی می‌نویسد چون اسلام کم‌کم انتشار یافت، و رسول الله ﷺ و اکابر صحابه را قبائل آنان در حصار و حفاظت (امان) و پناهندگی خود درآوردند، آنگاه طیش غضب و خشم قریش از هر طرف متمرکز شده یکپارچه متوجه مسلمانان بیچاره‌ای شد که هیچ یار و یآوری نداشتند، از میان آن‌ها تعدادی کنیز و نوکر و عده‌ای افراد غریب الوطن، و عده‌ای افراد از قبائل ضعیف و ناتوان بودند که هیچ اقتدار و عظمتی نداشتند، قریش دست ظلم و ستم را چنان به سوی آنان دراز نمود که در تاریخ، نظیر این جور و ستم موجب تحقیر امتیاز طبقاتی قریش خواهد بود^(۱).

(۶) امام ابن کثیر می‌نویسد: امام احمد و ابن ماجه از عبدالله بن مسعود روایت کرده‌اند که همه جلوتر هفت نفر، مسلمانی خود را آشکار نمودند:

۱- رسول اکرم ﷺ

۲- ابوبکر صدیق رضی الله عنه

۳- عمار بن یاسر رضی الله عنه

۴- سمیه، مادر عمار رضی الله عنها

۵- صهیب رومی رضی الله عنه

۶- بلال حبشی رضی الله عنه

۷- مقداد رضی الله عنه

خداوند رسول اکرم ﷺ را به وسیله عمویش ابوطالب و ابوبکر صدیق رضی الله عنه را به وسیله قومه از شکنجه و آزار دشمنان نگهداشت، ولی بقیه را مشرکان در چنگال خود قرار می‌دادند.

«فَالْبَسُوهُمْ أَذْرَاعَ الْحَدِيدِ وَصَهَرُوهُمْ فِي الشَّمْسِ»^(۲).

(۱)- سیرت النبی، ص ۲۲۷، ج ۱.

(۲)- البداية والنهاية، ص ۵۸، ج ۳.

آنان را زره آهنی پوشانیده و بر آفتاب گرم و داغ می انداختند.
 (۷) ابن سعد همین روایت را از مجاهد نقل کرده است که در آن به جای مقدار نام خباب آمده است، و اضافه بر روایت فوق در این روایت چنین آمده است:
 «تاحدی که تکلیف و مشقت به انتها می رسید»
 «فجاء کل رجل منهم قومه بأنطاع الأدم فیها الماء فألقوهم فیه وحملوا بجوانبه»^(۱).
 سپس کفار پوستینه های پر آب را آورده و صحابه را در آن می انداختند و کناره هایش را گرفته و به راه می افتادند.

علامه شبلی می نویسد:
 «قریش در ظلم و ستم کارنامه و فصل های عبرتناکی را آغاز کردند.
 هنگامی که هوا کاملاً گرم می شد و آفتاب به نصف النهار می رسید و درجه حرارت گرما به هنگام نیمروز، به اوج خود می رسید و ریگستان عربستان را به تابه ای گرم مبدل می ساخت، آن ها مسلمانان بی پناه و بی دفاع را گرفته و بر روی رگ های داغ به پشت خوابانده و بر سینه شان سنگ های بزرگ قرار می دادند تا قدرت تکان خوردن و پهلوی عرض کردن را نداشته باشند، بر بدن آنان ریگ گرم می ریختند، آهن را بر روی آتش داغ کرده و بدنشان را داغ می کردند و بالاخره آن ها را در آب غوطه می دادند»^(۲).
 اینگونه مصائب زهره گداز و نظام جانگداز را شب و روز بر همه صحابه ناتوان و بی کس روا می داشتند، ولی افراد ذکر شده فوق بیش از هر کس دیگر به طور خصوصی هدف جبر و تشدد و ظلم و تعدی قرار گرفته بودند، لذا نخست داستان اندوهگین و دردناک کرب و بلای این مظلومان خصوصی را گوش کنید.

(۱) - طبقات، ص ۲۳۳، ج ۳، ترجمه بلال.

(۲) - سیرت النبی ص ۲۲۸، ج ۱، چاپ ششم اعظم گره.

۱- حضرت بلال رضی الله عنه:

مؤذن رسول خدا ﷺ، حضرت بلال رضی الله عنه غلام امیه بن خلف بود و در ردیف بلا کشان مقدم‌تر از همه است، هنگامی که مسلمان شد:

(الف) بنا به گفته ابن اسحاق، موقعی که نیمروز به صورت شعله جواله درمی‌آمد، امیه بن خلف او را بیرون شهر بر روی ریگستانی گرم و داغ برده و می‌خوابانید.

«ثُمَّ يَأْمُرُ بِالصَّخْرَةِ الْعَظِيمَةِ فَيُضَوِّعُ عَلَى صَدْرِهِ»

«سپس دستور می‌داد تا سنگ بزرگی بر بالای سینه‌اش نهاده می‌شد» و به وی گفت:

«لَا وَاللَّهِ لَا تَزَالُ هَكَذَا حَتَّى تَمُوتَ أَوْ تَكْفُرَ بِمُحَمَّدٍ (صلى الله عليه وسلم) وَتَعْبُدَ اللَّاتَ وَالْعُزَّى، فَيَقُولُ وَهُوَ فِي ذَلِكَ الْبَلَاءِ أَحَدٌ أَحَدٌ».

«به خدا قسم بر همین حال خواهی ماند یا بمیری و یا محمد (صلی الله علیه وسلم) را منکر شوی، و لات و عزری را پرستش کنی، بلال رضی الله عنه در همین حالت می‌گفت: احد، احد».

(ب) علامه ابن سعد بسند خود از مجاهد، و علامه بن کثیر، به سند خود از امام احمد، و ابن ماجه نقل می‌کند که چون کفار دیدند که پای صبر و ثبات سیدنا بلال رضی الله عنه به هیچ نحو متزلزل نمی‌شود، ریسمان به گلایش بسته تحویل بچه‌ها می‌دادند.

«فَجَعَلُوا يَطُوفُونَ بِهِ فِي شِعَابِ مَكَّةَ وَهُوَ يَقُولُ أَحَدٌ، أَحَدٌ»^(۱).

«آن‌ها وی را در کوچه‌های مکه می‌گردانیدند و او می‌گفت: احد، احد».

(ج) علامه ابن سعد روایت می‌کند که چون حضرت بلال رضی الله عنه می‌فرمود احد احد، مشرکان به وی می‌گفتند: همانطور که ما می‌گوئیم تو هم (الفاظ مشرکانه) بگو، وی می‌گفت: «إِنْ لِسَانِي لَا يَحْسَنُهُ»^(۲) «هرگز زبان من آن را گوارا نخواهد کرد».

(۱)- طبقات، ص ۲۳۳، ج ۳. البداية والنهاية، ص ۵۸، ج ۳.

(۲)- طبقات، ص ۲۳۳، ج ۳.

۲- حضرت خباب بن الارت

در تعذیب و آزار، ابتلا و مصیبت، و بعد از حضرت بلال نوبت حضرت خباب است، ایشان خیلی قدیم الاسلام هستند.

(الف) حضرت عروه بن زبیر رضی الله عنه می فرماید: «حضرت خباب بن الارت از آن مؤمنین مستضعفین است که در مکه عذاب و شکنجه داده می شدند تا از دین خود منصرف شوند»^(۱).

(ب) ابن سعد به سند خود از امام شعبی روایت می کند که روزی حضرت خباب بن الارت رضی الله عنه به خدمت امیرالمؤمنین حضرت عمر بن الخطاب رضی الله عنه حاضر شد، حضرت فاروق رضی الله عنه وی را بر مسند خود نشاند و فرمود: در روی زمین کسی شایسته تر از وی برای این مسند نیست، حضرت خباب رضی الله عنه پرسید: ای امیرالمؤمنین! آن کیست؟ حضرت عمر رضی الله عنه گفت: بلال است، حضرت خباب رضی الله عنه گفت: ای امیرالمؤمنین او شایسته تر از من (برای این مسند بنا به گفته شما) نیست، زیرا در آن موقع که مشرکان بلال را اذیت می کردند برای او حمایت و دفاع کننده پیدا می شد، ولی برای من هیچ نجات دهنده ای نبود، روزی ستمکاران:

«أخذوني وأوقدوا لي نارا ثم سلقوني فيها ثم وضع رجل رجله على صدري، فما اتقيت الأرض أوقال: برد الأرض إلا بظھري، ثم كشف عن ظھري فإذا هو قد برص»^(۲).

مرا گرفته، و برای من آتش افروختند، و مرا بر روی آتش به پشت خواباندند یکی، بر سینه ی من پای خود را گذاشت (تا حرکت نکند) تا موقعی که زمین زیر پشت من سرد شد، سپس پیراهن خود را از کمر خود بالا زد، دیدند که بمانند لکه های برص^(۳) (پسی) سفید شده است.

(ج) علامه ابن عبدالبر به سند خود از شعبی روایت می کند که حضرت عمر رضی الله عنه از حضرت خباب رضی الله عنه در باره ستم های مشرکان سؤال کرد، در جواب گفت: ای امیرالمؤمنین

(۱)- طبقات، تذكرة خباب، ص ۱۶۵.

(۲)- حواله فوق.

(۳)- پسی، مرضی است که لکه های سفید روی پوست بدن تولید می کند.

کمر مرا ملاحظه بفرمائید، چنانکه حضرت عمر رضی الله عنه کمرش را نگاه کرد «فَقَالَ: مَا رَأَيْتُ كَالْيَوْمِ» فرمود: من تا امروز چنین منظره‌ای را ندیده‌ام، حضرت خباب فرمود: برای من آتشی افروخته شد و مرا کشان کشان بر روی اخگرها انداختند «فَمَا أَطْفَأُهَا إِلَّا وَدَكْ ظَهْرِي»^(۱) آتش را چیزی جز چربی کمر من خاموش نکرد.

(۶) حضرت شاه معین الدین احمد ندوی رحمه الله می‌نویسد: «حضرت رحمة للعالمین در این عالم کس میرسی تألیف قلب و دلجوئی می‌فرمود، ولی آقایش بقدری سنگدل بود که برای وی این قدر پشتوانه را هم تحمل نمی‌کرد، بلکه به طور سزا آهنی را در آتش گرم کرده سرش را با آن داغ داد»^(۲).

اهل بیت اسلام حضرت عمار، حضرت یاسر و حضرت سمیه رضی الله عنهن

ابن هشام در کتاب سیره خود حضرت عمار و حضرت یاسر و حضرت سمیه رضی الله عنهن را به لقب اهل بیت اسلام ملقب ساخته است^(۳).

(الف) ابن هشام و ابن کثیر «از ابن اسحاق» روایت می‌کنند که چون حرارت آفتاب به هنگام نیمروز به شدت خود می‌رسید بنو مخزوم حضرت عمار و پدرش یاسر و مادرش رضی الله عنها (این اهل بیت اسلام) را بر ریگ‌های مکه که به مانند آتش گرم بود، می‌خوابانیدند، رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم به آن سو گذر می‌کرد، و می‌فرمود:

«صَبْرًا آلَ يَاسِرٍ مَوْعِدُكُمْ الْجَنَّةُ»^(۴) «ای آل یاسر صبر کنید وعده گاه شما جنت است».

شیخ الاسلام امام ابن حجر نیز همین روایت را از حاکم، احمد و ابن منده، نقل کرده است^(۱).

(۱) - استیعاب ترجمه خباب.

(۲) - مهاجرین، ص ۲۹۸، ج ۲، بحواله اسد الغابه.

(۳) - ص ۳۴۲، ج ۱.

(۴) - ایضاً البداية والنهاية، ص ۵۸، ج ۳.

(ب) علامه ابن کثیر، روایت حضرت جابر را با ذکر سند از بیهقی نقل کرده است که رسول خدا ﷺ روزی از کنار عمار و اهلش گذر فرمود - «وهم يعذبون، فقال: أبشروا، آل عمار وياسر فإن موعدكم الجنة»^(۲).

در حالی که آن‌ها عذاب داده می‌شدند، فرمود مژده باد شما را آل عمار و یاسر ﷺ همانا میعاد شما بهشت است.

(ج) در طبقات روایات متعدده‌ای در باره این موضوع وجود دارد^(۳).

۳- حضرت عمار:

(الف) ابن سعد به سند خود روایت کرده است:

«أحرق المشركون عمار بن ياسر بالنار، فكان رسول الله ﷺ يمر به ويمر يده على رأسه، فيقول: يا نار كوني برداً وسلاماً على عمار كما كنت على إبراهيم»^(۴).

مشرکان عمار بن یاسر را با آتش سوزاندند، رسول خدا ﷺ بر وی گذر می‌کرد و دست شفقت بر سرش می‌مالید و می‌گفت: ای آتش، تو بر وی خنک و سلامتی و سرد باش چنان که بر ابراهیم علیه السلام سرد و سلامتی شده بودی.

(ب) ابن سعد به سند خود روایت می‌کند که شخصی بر کمر حضرت عمار (حبط کثیر) آثار زخم‌های زیادی دید، به دنبال سؤال وی حضرت عمار گفت: قریش مرا بر روی ریگ‌های آتشین مکه می‌خوابانیدند این نشان از آن سبب است^(۵).

(۱) - اصابه، جلد: ۳، ذکر یاسر.

(۲) - البدایة والنهاية، ص ۵۹، ج ۳.

(۳) - طبقات، ص ۲۴۹.

(۴) - طبقات، ص ۲۴۹، ج ۳.

(۵) - طبقات، ص ۲۴۸، ج ۳.

(ج) مشرکان مکه ستم‌های گوناگون بر مسلمانان روا می‌داشتند، همانطور که حضرت عمار رضی الله عنه را در آتش سوزانده و در آب غوطه می‌دادند. علامه ابن سعد رحمته الله روایت می‌کند که نبی صلی الله علیه و آله و سلم با حضرت عمار رضی الله عنه ملاقات کرد، در حالی که وی گریه می‌کرد، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم با نهایت شفقت اشک‌ها را از چشم‌هایش پاک می‌نمود و می‌فرمود: که کفار تو را گرفته در آب غوطه دادند تو این کلمات را گفتی، و اگر آن‌ها دوباره چنین عملی بکنند تو هم باز همان کلمات را تکرار کن».

۴- حضرت سمیه رضی الله عنها:

حضرت سمیه مادر عمار رضی الله عنه که از مسلمانان نخستین است، با چنان بی‌باکی و بهیمیت هدف جور و جفا قرار داده شد که در نتیجه آن، به درجه رفیع شهادت نائل آمده و داخل بهشت گردید.

(الف) شیخ الاسلام (علامه ابن حجر) رحمته الله تحریر می‌فرماید: «كانت سابعة سبعة في الإسلام عذبها أبو جهل وطعنها في قبلها فكانت أول شهيدة في الإسلام»^(۱).

در میان مسلمانان هفتمین نفر بود، ابوجهل لعین او را عذاب می‌داد، و در محل شرمگاهش به وی نیزه زد که در اثر آن به شهادت رسید، و وی اولین شهید اسلام بود.

(ب) علامه ابن سعد رحمته الله می‌نویسد:

حضرت سمیه بنت خباط، مادر حضرت عمار بن یاسر رضی الله عنهما، از مسلمانان نخستین و از جمله اصحابی است که در راه خدا شکنجه داده می‌شدند.

«الترجع عن دينها فلم تفعل وصبرت حتى مر بها أبو جهل يوما فطعنها بحربة في قلبها فماتت، رحمها الله، وهي أول شهيد في الإسلام، وكانت عجوزة كبيرة ضعيفة...»^(۲).

(۱)- طبقات، ص ۲۴۹، ج ۳ ترجمه حضرت عمار بن یاسر رضی الله عنهما.

(۲)- اصابه، جلد ۴، ص ۳۲۷ ذکر حضرت سمیه رضی الله عنها.

تا از دین به سوی کفر برگردد، اما وی چنین کاری نکرد و صبر و استقامت نمود تا روزی ابوجهل از کنارش گذر نمود، با نیزه ضربه‌ای بر شرمگاهش وارد ساخت که بر اثر آن به شهادت رسید و اولین شهید اسلام و پیرزنی کهنسال و بی‌نهایت ضعیف بود - سپس در روز غزوه بدر هنگامی که ابوجهل کشته شد، رسول اکرم ﷺ به حضرت عمار بن یاسر فرمود:

«قد قتل الله قاتل أمك»^(۱).

«همانا خداوند قاتل مادرت را به قتل رساند».

(ج) ابن سعد از مجاهد روایت می‌کند که شامگاه روزی ابوجهل آمد و با حضرت سمیه رضی الله عنها به سب و شتم مواجه گردید و فحشهای رکیک و بسیار فاحشی به وی داد. «ثم طعنها فقتلها فهي أول شهيد أستشهد في الإسلام»^(۲).

سپس او را با نیزه زد و شهیدش کرد، پس وی اولین شهید اسلام است.

(د) علامه ابن کثیر روایت فوق مجاهد را از امام احمد بن حنبل رحمه الله نقل می‌کند که در آن به جای کلمه «في قبلها» چنین آمده است: «طعنها أبو جهل بجربة في قلبها»^(۳). ابوجهل در قلب سمیه رضی الله عنها نیزه زد -

(ه) امام ابن کثیر نیزه‌زدن به قلبش را ذکر کرده است، ولی شیخ الاسلام به روایت ابن عباس رضی الله عنهما نقل می‌کند، و در آن مذکور است که «فطعن أبو جهل سمية في قبلها فماتت»^(۴).

«ابوجهل لعین در شرمگاه حضرت سمیه نیزه زد که در اثر آن کشته شد».

(و) علاوه از این امام ابن سعد از حضرت مجاهد با سند خود روایت می‌کند که:

(۱) - طبقات، ص ۲۲۴، ج ۳ ترجمه حضرت سمیه رضی الله عنها.

(۲) - طبقات، ص ۲۳۳، ج ۳ ترجمه بلال رضی الله عنه.

(۳) - البداية والنهاية، ص ۵۹، ج ۳.

(۴) - اصابه، ص ۶۱۱، ج ۳ ترجمه حضرت یاسر.

«أول شهيدة أستشهد في الإسلام سميه أم عمار أتاها أبو جهل فطعنها بحربة في قلبها»^(۱).

اولین شهید اسلام حضرت سمیه رضی الله عنها مادر حضرت عمار رضی الله عنه است، ابو جهل نزد وی آمد و نیزه‌ای در شرمگاهش زد.

نیز امام ابن سعد و شیخ الاسلام امام ابن حجر رحمهما الله هم به جای «فی قلبها» «فی قلبها» نوشته‌اند، و از خباثت نفس و شقاوت قلب ابو جهل نیز همین شناعت و سفاهت متوقع است، لذا از همین تعبیر صحیح معلوم می‌شود - و روایاتی که در آن‌ها نیزه زدن در دل مذکور است، آنجا به علت تشابه صورت خطی (کلمه «قلب» و «قبل») به جای قبل‌ها، قلب‌ها نوشته شده است والله اعلم.

۵- حضرت یاسر رضی الله عنه:

در روایت حضرت عبدالله بن مسعود رضی الله عنه و مجاهد اسم گرامی حضرت یاسر رضی الله عنه مذکور نیست، ولی واقعیت این است که ایشان نیز سرگروه مظلومان و مستضعفان هستند.
(الف) علامه شبلی نعمانی می‌نویسد:

حضرت یاسر رضی الله عنه پدر حضرت عمار رضی الله عنه بود او هم از دست کفار اذیت‌ها تحمل نموده و شهید شد^(۲).

(ب) شیخ الاسلام، یک روایت ابن عباس رضی الله عنهما را از تفسیر ابن الکلبی چنین نقل کرده است: «ومات یاسر فی العذاب»^(۳) حضرت یاسر زیر شکنجه و عذاب جان داد.

(۱)- طبقات، ص ۲۶۵، ج ۸ ذکر سمیه رضی الله عنها.

(۲)- سیرت النبی، ص ۲۳۰، ج ۱.

(۳)- اصابه، ص ۶۱۱ ذکر یاسر.

۶- حضرت عبدالله بن یاسر رضی الله عنه:

علامه ابن سعد می گوید که «برادر حضرت عمار که حضرت عبدالله بن یاسر رضی الله عنه نام داشت نیز مسلمان شده بود»^(۱).

و از روایت منقوله علامه عسقلانی معلوم است که وی نیز تحت انواع عذاب ها و شکنجه ها به شهادت رسیده است^(۲).

۷- حضرت صهیب رضی الله عنه:

علامه شبلی نعمانی می نویسد: که نسبت مشهور وی رومی است، اما در واقع رومی نیست، بلکه خانواده اش در موصل زندگی می کرد، باری رومیان بر آن منطقه حمله کردند و در میان کسانی که به اسارت گرفته شدند و با خود بردند، حضرت صهیب نیز بود وی در روم پرورش یافت بالاخره یک شخص عربی او را خریده به مکه آورد^(۳).

(الف) ابن سعد به سند خود روایت کرده است:

«كان عمار بن ياسر يعذب حتى لا يدري ما يقول، وكان صهيب يعذب حتى لا يدري ما يقول»^(۴).

به حضرت عمار و حضرت صهیب چنان شکنجه داده می شد که از فرط آن نمی دانستند چه می گویند.

یعنی از شدت تعذیب و عقوبت حواس آنان مختل می شد رضی الله عنه.

(ب) شیخ الاسلام حافظ ابن حجر عسقلانی می نویسد که بغوی نقل کرده است:

«وكان من المستضعفين ممن يعذب في الله»^(۱).

(۱) - طبقات، ص ۲۴۶، ج ۳.

(۲) - اصابه، ذکر حضرت یاسر.

(۳) - سیرت النبی، ص ۲۳۰، ج ۱.

(۴) - طبقات، ص ۲۴۸.

صهیب رضی الله عنه از جمله صحابه ناتوان و مستضعفی بود که در راه رضای خدا مبتلای عذاب گردید.

در روایت حضرت عبدالله بن مسعود رضی الله عنه و مجاهد اسمای گرامی حضرت بلال، حضرت خباب، حضرت عمار، حضرت سمیه، حضرت صهیب رضی الله عنه، در ردیف مستضعفان مظلومان مذکور هستند که آنان را پیش از همه به جرم اظهار اسلام شدیداً شکنجه می‌کردند، قبلاً نیز ذکر مظلومیت و مصیبت آنان و حضرت یاسر و حضرت عبدالله رضی الله عنه بیان شده است، بعد از این بزرگواران در ردیف باکشان اسلام، نوبت به حضرت ابو فکیه و حضرت عامر بن فهیره رضی الله عنه می‌رسد، و در رده حضرات مظلومان اولین این دو بزرگوار نیز در تحمل انواع ظلم و ستم کاملاً شریک و سهیم هستند.

چنانکه در روایت گذشته ابن سعد، نام نامی حضرت ابو فکیه و حضرت عامر بن فهیره نیز در ردیف حضرت عمار و حضرت صهیب و حضرت بلال مذکور است، رضی الله عنه (۲). حالا بنگریم که آنان با چه بی‌رحمی مورد تعذیب و هدف اذیت و آزار قرار داده شده‌اند.

۸- حضرت ابو فکیه:

(الف) ابن سعد می‌نویسد که او در مکه مسلمان شد، در حالی که وی غلام قبیله عبدالدار بود، آن‌ها وی را شکنجه می‌دادند تا از دین اسلام برگردد، ولی استقامت ورزیده و تسلیم آنان نمی‌شد.

«يُخْرِجُونَهُ نَصْفَ النَّهَارِ فِي حَرٍّ شَدِيدٍ فِي قَيْدٍ مِنْ حَدِيدٍ وَيَلْبَسُ ثِيَابًا وَيَبْطَحُ فِي الرَّمْضَاءِ ثُمَّ يُؤْتَى بِالصَّخْرَةِ فَيُتَوَضَّعُ عَلَى ظَهْرِهِ حَتَّى لَا يَعْقِلَ، فَلَمْ يَزَلْ كَذَلِكَ حَتَّى هَاجَرَ أَصْحَابُ رَسُولِ اللَّهِ، صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، إِلَى أَرْضِ الْحَبَشَةِ فَخَرَجَ مَعَهُمْ فِي الْهَجْرَةِ الثَّانِيَةِ» (۱).

(۱)- اصابه، ذکر صهیب.

(۲)- طبقات، ص ۲۴۸، ج ۳ تذکره عمار.

او را در نیم روز در شدت گرما بیرون می بردند و دست بند زده بر روی شکم بر زمین بر روی ریگ های داغ می خوابانیدند و سنگ وزنه داری را آورده بر پشت وی می گذاشتند تا این که حواس و هوشش را از دست می داد، این روش ادامه داشت تا این که یاران پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به سوی کشور حبشه هجرت نمودند، آنگاه او نیز در هجرت دوم با آنان هجرت کرد.

(ب) شیخ الاسلام ابن حجر می نویسد که وی غلام صفوان بن امیه و قدیم الاسلام بود، چون مسلمان شد امیه بن خلف، پایهایش بست و کشان کشان وی را برده و بر روی زمین گرم انداخت و شروع کرد به خفه کردن وی، در همین اثناء برادر امیه، ابی بن خلف آمده و به وی تأکید کرد که بیشتر شدت و سختی نشان بده و عرصه را بر وی تنگ گیر، «فلم یزل علی ذلک حتی ظن أنه مات».

پس امیه به همین منوال (خفه کردن و گرفتن گلویش) ادامه داد تا این که گمان کرد مرده است.

روزی حضرت ابوبکر صدیق رضی الله عنه بر آنجا گذر کرد وی را خرید و آزادش ساخت^(۲).
یکبار بر سینه اش سنگی چنان وزنه دار گذاشت که زبانش بیرون آمد^(۳).

۹- حضرت عامر بن فهیره:

حضرت عامر بن فهیره رضی الله عنه خیلی قدیم الاسلام است، از حضرت عروه بن زبیر رضی الله عنه مروی است که عامر بن فهیره از مؤمنان ضعیف و ناتوان بود (یعنی از مستضعفین بود - مترجم).

«فکان ممن یعذب بمکة لیرجع عن دینه»^(۱).

(۱) - طبقات، ص ۲۳، ج ۴.

(۲) - اصابه ترجمه حضرت ابو فکیهه.

(۳) - سیرت النبی، ص ۲۳۱، ج ۱.

از جمله کسانی بود که در مکه هدف تعذیب و عقوبت قرار می‌گرفتند تا از دین‌شان مرتد شوند.

از حضرت عایشه صدیقہ رضی اللہ عنہا روایت شده است که حضرت عامر بن فہیرہ رضی اللہ عنہ، غلام طفیل بن حارث بود، چون مسلمان شد حضرت ابوبکر رضی اللہ عنہ وی را خرید و آزاد ساخت و او گوسفندان وی را می‌چرانید^(۲).

در بعضی روایات ابن سعد آمده است که در سال چهارم هجرت در غزوہٗ بئر معونہ به شہادت رسید و در هنگام دفن، صحابہ رضی اللہ عنہم جسدش را نیافتند، فرشتگان به آسمان بردند، رای صحابہ کرام رضی اللہ عنہم این بود که جسدش را فرشتگان دفن کرده‌اند^(۳). واللہ اعلم.

علامہ ابن عبدالبر و امام ابن جوزی رحمہما اللہ نیز روایات متعددی در همین مورد نقل کرده‌اند^(۴).

عامر بن طفیل می‌گوید:

«لَقَدْ رَأَيْتُهُ بَعْدَ مَا قُتِلَ رُفِعَ إِلَى السَّمَاءِ حَتَّى إِنِّي لَأَنْظُرُ إِلَى السَّمَاءِ بَيْنَهُ وَبَيْنَ الْأَرْضِ، ثُمَّ وُضِعَ»^(۵).

به تحقیق من عامر بن فہیرہ رضی اللہ عنہ را بعد از شہادت دیدم که به سوی آسمان برداشته شد، تا این که من آسمان را دیدم که بین او بین زمین حائل شد، سپس بر زمین نهاده شد.

توضیح: (یعنی از زمین به سوی آسمان برداشته شد تا این که گوئی به نظرم داخل آسمان برده شد و سپس دوباره به طرف زمین برگردانده شد واللہ اعلم - مترجم).

(۱) - طبقات ابن سعد، ص ۲۳۰، ج ۳.

(۲) - طبقات، ص ۲۲۰، ج ۳.

(۳) - مصدر سابق، ص ۲۳۰، ج ۳.

(۴) - استیعاب ترجمہ عامر - صفوة الصفوة ص ۱۷۰ تا ۱۷۱، ج ۱.

(۵) - صحیح بخاری کتاب المغازی باب غزوۃ الرجیع.

امام ابن سعد روایت می‌کند که چون نیزه جبار سلمی از جگر حضرت عامر بن فهیره گذشت، وی گفت: «فزت والله» به خدا سوگند من کامیاب شدم - جنازه‌اش به سوی آسمان بلند شد تا آن که از چشم‌ها پنهان گردید، رسول اکرم ﷺ فرمود: فرشتگان جسدش را دفن کردند و روحش به (اعلی) علین رسید.

و جبار بن سلمی این وضع حضرت عامر بن فهیره را دید متأثر گردید و مشرف به اسلام شده از مسلمانان صادق شد^(۱).

رواداشتن جور و ستم بر زنان

اگرچه احترام نسبت به زنان از مقتضیات اخلاقی عموم انسان‌ها است و دراز کردن دست تعدی به سوی آنان بی‌نهایت خست و خباثت و دنائت محسوب می‌گردد، اما کفار قریش در مخالفت اسلام و عداوت مسلمانان به جائی رسیده بود که از آزار و اذیت زنان نیز صرف نظر نمی‌کردند، و جور و جفا مشرکان مکه تنها بر مردان محدود نماند، بلکه زنان بی‌کس و بانوان مستضعف نیز شکار دست ظلم و تشدد آن جفاکاران گردیدند.

۱۰- حضرت زبیره رضی الله عنه

(الف) حضرت علامه شبلی نعمانی می‌نویسد که وی پیش از مسلمان شدن کنیز خانواده حضرت عمر رضی الله عنه بود، بعد از آن ابوجهل وی را بقدری زد که چشم‌هایش کور شد^(۲).

(ب) ولی ابن هشام نوشته است زمانی که حضرت ابوبکر رضی الله عنه وی را خرید و آزاد ساخت (بینائی اش) رفت، آنگاه کافران قریش گفتند که:

«ما أذهب بصرها إلا اللات والعزی فقالت: كذبوا وبیت الله ما تضر اللات والعزی ولا ينفعان فرد الله إليها بصرها»^(۳). احدی جز لات و عزى، بینایی او را سلب نکرده است،

(۱)- طبقات، ص ۲۳۱، ج ۳.

(۲)- سیرت النبی، ص ۲۳۱ - ۲۳۲، ج ۱.

(۳)- سیرت ابن هشام، ص ۳۴۱، ج ۱.

زنیره گفت: سوگند به خدا آن‌ها دروغ می‌گویند، لات و عزی نمی‌توانند ضرر و فایده‌ای به کسی برسانند، بعداً خداوند روشنی چشم‌هایش را به وی برگرداند.

(ج) شیخ الاسلام ابن حجر رحمته الله نیز همین کلمات را به روایت حضرت ام هانی بنت ابی طالب از تاریخ عثمان ابن ابی شیبہ نقل کرده است^(۱).

(د) شیخ الاسلام امام ابن حجر رحمته الله تحریر می‌فرماید: «كان من السابقات إلى الإسلام، ومن يعذب في الله، وكان أبو جهل يعذبها وهي مذكورة في السبعة الذين اشترهم أبو بكر، وأنقذهم من التعذيب».

از سابقین اسلام و از جمله کسانی بود که در راه خدا مبتلای عذاب و شکنجه شدند ابوجهل لعین وی را اذیت و شکنجه می‌رساند ایشان از جمله گروه هفت نفری است که حضرت ابوبکر صدیق رضی الله عنه آن‌ها را خریده از زیر شکنجه آزاد ساخت.

فاکهی و ابن منده در آثار خود روایت کرده‌اند که حضرت زنیره رضی الله عنها رومی الاصل بود، چون مسلمان شد بینائی خویش را از دست داد، آنگه مشرکان گفتند: لات و عزی او را نابینا کرده‌اند - او در جواب گفت:

«إني كفرت باللات والعزی فرد الله إلیها بصرها».

من منکرم لات و عزی را، (آن‌ها را هیچ قبول ندارم - مترجم) آنگاه خداوند بینائی‌اش را به وی برگرداند^(۲).

۱۱- حضرت لبینه رضی الله عنها:

(الف) شیخ الاسلام می‌نویسد: در اغلب روایات نامش ذکر نشده است، بلاذری نامش را ذکر کرده است، وی کنیز بنی مؤمل بود و بی‌کس و ضعیف و از جفاکشان و ستمدیدگان اسلام بود حضرت ابوبکر رضی الله عنه او را خریده و آزاد ساخت^(۱).

(۱)- اصابه، ترجمه حضرت زنیره.

(۲)- حواله فوق.

(ب) ابن هشام می‌نویسد: «کنیز بنی مؤمل بود و مسلمان شد، حضرت عمر بن الخطاب رضی الله عنه که تا آن موقع مسلمان نشده بود او را شدیداً اذیت‌ها می‌رساند تا از اسلام برگردد، او را به قدری می‌زد که خودش خسته می‌شد و می‌گفت: من تو را به علت خستگی خودم رها کردم نه به علت شفقت و ترحم، حضرت ابوبکر رضی الله عنه وی را خرید و آزادش کرد^(۱).
شیخ الاسلام نام وی را لبیبه و علامه شبلی نعمانی لبینه نوشته‌اند، والله اعلم.

۱۲ و ۱۳- حضرت نهديه و دخترش رضی الله عنهما:

امام ابن هشام و امام ابن کثیر رحمهما الله از ابن اسحاق نقل می‌کنند که حضرت ابوبکر، نهديه و دخترش را آزاد کرد، اینان هردو کنیز یک زنی از قبیله بنو عبدالدار بودند - روزی حضرت ابوبکر نزدیک آنان گذر کرد در حالی که آن زن به آنها می‌گفت: «ولله لا أعتقكما أبداً» یعنی قسم به خدا من هرگز شما را آزاد نخواهم کرد، حضرت ابوبکر این حرف را شنیده گفت: تو آنها را از بردگی خود نجات بده، وی گفت: «جل، أفسدتهما فأعتقهما» می‌تواند آزاد شوند. ولی چون تو آنها را فاسد (مسلمان) کرده‌ای، لذا باید آزادشان کنی، حضرت ابوبکر رضی الله عنه پرسید: قیمت آنها چند است؟ آن زن قیمتی تعیین کرد، حضرت ابوبکر رضی الله عنه قیمت حسب دلخواه وی به او پرداخت، و آن هر دو را خریداری نموده فرمود: آنها آزاد هستند^(۲).

از این روایت این واقعیت نیز به دست می‌آید که این هردو بانو به سبب تبلیغ حضرت ابوبکر مسلمان شده بودند.

(۱)- اصابه، ص ۲۸۶، ج ۴، ذکر لبینه.

(۲)- سیره ابن هشام، ص ۳۴۱، ج ۱.

(۳)- سیرت ابن هشام، ص ۳۴۱، ج ۲. البدایة والنهایة، ص ۵۸، ج ۳.

۱۴- حضرت ام عیسیٰ رضی الله عنها:

(الف) علامه شبلی نعمانی می‌نویسد که حضرت نهديه و حضرت ام عیسیٰ رضی الله عنها این هردو کنیز بودند و به جرم مسلمان‌بودن سخت‌ترین مصیبت‌ها را تحمل می‌نمودند^(۱).

(ب) شیخ الاسلام تحریر می‌فرماید که حضرت ام عیسیٰ رضی الله عنها از آن مسلمانان سابق است که مشرکان آنان را مبتلای عذاب کرده بودند، یونس بن بکر در زیادات المغازی ابن اسحاق به روایت عروه رضی الله عنه آورده است که حضرت ابوبکر صدیق رضی الله عنه هفت نفر را که در راه خدا هدف عذاب و اذیت مشرکان قرار گرفته بودند آزاد کرد.

«وهم بلال وعامر بن فهیره وزنیره وجاریة ابنا المؤمل والنهدية وابنتها وأم عیسیٰ رضی الله عنها». آن‌ها عبارتند از: بلال و عامر بن فهیره و زنیره و کنیز بنو مؤمل نهديه، و دخترش ام عیسیٰ رضی الله عنها.

و محمد بن عثمان بن ابی شیه در تاریخ خود روایت کرده است که حضرت ام هانی بنت ابی طالب فرمود:

«أعتق أبو بکر بلالاً، وأعتق معه ستة منهم أم عیسیٰ».

حضرت ابوبکر بلال را به همراه شش نفر که از آن جمله ام عیسیٰ هم بود آزاد کرد رضی الله عنه و این روایت را ابونعیم و ابوموسی روایت کرده‌اند، و زبیر بن بکر می‌گوید: ام عیسیٰ کنیز بنی تیم بود که در آغاز اسلام مسلمان شد.

«وكانت ممن أستضعفه المشركون يعذبونها فاشتراها أبو بکر فاعتقها».

وی از جمله کسانی بود که مشرکان آنان را اذیت می‌کردند، و آن‌ها را به استضعاف کشیده بودند، حضرت ابوبکر وی را خرید و آزادش کرد.

و بلاذری می‌گوید که وی کنیز بنی زهره بود «وكان الأسود بن عبد يغوث يعذبها»^(۱) و اسود بن عبد يغوث او را شکنجه می‌داد.

(۱)- سیرت النبی، ص ۲۳۲، ج ۱.

۱۵- حضرت ام عبدالله رضی الله عنها:

حضرت ام عبدالله بنت ابی حشمه رضی الله عنها از دست حضرت عمر رضی الله عنه مظلوم جگرگدازی را تحمل نمود، ابن اسحاق روایت می کند که ام عبدالله گفت:

«كنا نلقي منه البلاء و الشدة علينا».

ما از دست عمر بن خطاب نهایتاً شدیدترین اذیت ها را می چشیدیم.

هنگام هجرت به سوی حبشه، وی به حضرت عمر رضی الله عنه گفت:

«لنخرجن في أرض الله إذ أذيتُمونا وقهرتُمونا حتى يجعل الله لنا مخرجاً»^(۲).

«چون شما ما را اذیت کرده و مقهور ساختید، دیگر در این جا نمی نشینیم و حتماً در زمین

خدا بیرون خواهیم رفت تا خداوند راه نجاتی فرا روی ما قرار دهد».

شیخ الاسلام تحریر می فرماید: امام ابن سعد می گوید: وی قدیم الاسلام است و در هر

نوبت به حبشه هجرت کرده است و سپس به مدینه هجرت کرد. ابن اسحاق از وی روایت

می کند که:

«كَانَ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ مِنْ أَشَدِّ النَّاسِ عَلَيْنَا فِي إِسْلَامِنَا».

حضرت عمر رضی الله عنه در مورد مسلمان شدن ما از همه بر ما سخت تر بود.

چون ما قصد هجرت به سوی حبشه کردیم، حضرت عمر رضی الله عنه زمانی پیش من آمد که من

بر پشت شتر سوار بودم از من پرسید: ام عبدالله قصد کجا را دارید؟ من پاسخ دادم:

«أَذِيتُمُونَا فِي دِينِنَا، فَتَذْهَبُ فِي أَرْضِ اللَّهِ»^(۳).

شما به خاطر دین ما، ما را اذیت کردید، لذا به سوی سرزمین خدا خواهیم رفت.

(۱)- اصابه، ص ۴۵۴، ج ۴.

(۲)- البداية والنهاية، ص ۷۷۹، ج ۳. سیرت ابن هشام، ص ۳۶۷، ج ۱.

(۳)- اصابه، ص ۳۸۷، ج ۴، ترجمه حضرت لیلی.

۱۶- حضرت فاطمه بنت خطاب رضی الله عنها:

فاطمه بنت خطاب خواهر خود حضرت عمر رضی الله عنه نیز هدف جور و ستمش قرار گرفت.

مظلومیت خواهر سبب هدایت برادر می‌شود

ابن اسحاق در ضمن حکایت اسلام عمر بیان می‌کند که حضرت فاطمه بنت خطاب و شوهرش حضرت سعید بن زید و شخص دیگری از بنو عدی به نام نعیم بن عبدالله مسلمان شدند، ولی حضرت فاطمه و حضرت سعید از حضرت عمر، و حضرت نعیم رضی الله عنه از قدم خود جریان مسلمان‌بودن خود را پنهان داشته بودند.

حضرت خباب بن رضی الله عنه، روزانه در خانه حضرت فاطمه رضی الله عنها می‌آمد و او را قرآن درس می‌داد، روزی حضرت عمر رضی الله عنه شمشیر برداشته به اراده قتل رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و اصحابش از خانه بیرون رفت، در بین راه با حضرت نعیم بن عبدالله ملاقات کرد، او از وی پرسید: «این ترید یا عمر؟» «قال أريد محمداً» گفت: می‌خواهم به نزد محمد بروم که وحدت و یکپارچگی قریش را از بین برده است و دین آن‌ها را معیوب می‌داند و معبودان‌شان را دشنام می‌دهد، می‌خواهم او را به قتل برسانم. حضرت نعیم به وی گفت: ای عمر به خدا سوگند تو در فریب نفس مبتلا هستی، اگر محمد را بکشی آیا بنو عبد مناف تو را زنده خواهند گذاشت؟ تو اهل بیت خود را نمی‌بینی؟ حضرت عمر رضی الله عنه پرسید: کدام اهل بیت من؟

حضرت رضی الله عنه گفت: پسر عمو و دامادت، سعید بن زید و خواهرت فاطمه، به خدا قسم آن‌ها هر دو مسلمان شده‌اند و از پیروان محمد صلی الله علیه و آله و سلم می‌باشند اول به سراغ آن‌ها برو، حضرت عمر به سوی خانه خواهر و داماد رفت و در آن هنگام حضرت خباب نزد آن‌ها بود، و نزد وی صحیفه‌ای بود که در آن سوره طه نوشته شده بود، و آن‌ها را از روی آن درس می‌داد، چون صدای عمر رضی الله عنه را شنیدند حضرت خباب در اطاق داخلی منزل یا در گوشه دیگری از منزل متواری شد، حضرت عمر رضی الله عنه چون بر در خانه رسید آواز قرائت قرآن را شنید، داخل منزل شده پرسید: این چه صدائی بود که من شنیدم، به من اطلاع داده شده است که شما دین

محمد (صلی الله علیه وسلم) را قبول کرده اید، و سپس حضرت سعید[ؓ] را با نهایت شدت گرفت، آنگاه خواهرش فاطمه[ؓ] از جای برخاست تا شوهرش را از پنجه وی نجات دهد.

«فَضْرِبْهَا فَشَجَّهَا فَلَمَّا فَعَلَ ذَلِكَ قَالَتْ لَهُ أُخْتَهُ وَخَتَنَهُ نَعَمْ، قَدْ أَسْلَمْنَا وَأَمْنَا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ فَأُصْنِعْ مَا بَدَا لَكَ فَلَمَّا رَأَى عَمْرٌ مَا بِأُخْتِهِ مِنَ الدَّمِ نَدِمَ عَلَى مَا صَنَعَ...»^(۱).

حضرت عمر[ؓ] وی را زد و سرش را شکست، هنگامی که وی چنین رفتار کرد داماد و خواهرش گفتند: آری، ما مسلمان شده ایم و به خدا و رسول وی ایمان آورده ایم، تو هرچه دوست داری با ما رفتار کن، چون عمر[ؓ] خون خواهرش را دید پشیمان شد و از ظلم دست برداشت.

نمونه بارز و زرینی از فضائل صدیق اکبر[ؓ]:

همانطور که خداوند متعال به حضرت ابوبکر صدیق[ؓ] توفیق داده بود که مؤمنان اولین و مستضعفان را حلقه به گوش اسلام گرداند، همچنان به وی این توفیق را مرحمت فرموده بود که آن بندگان خاص خدا را که در پنجه ظلم و ستم ستمکاران مقهور و اسیر شده بودند از چنگال آنان نجات بدهد، لذا آنان را خریده آزاد ساخت.

(الف) علامه شبلی نعمانی می نویسد: این سرلوحه باب فضائل حضرت ابوبکر صدیق[ؓ] است که از میان این مظلومان جان تعداد زیادی را نجات داد، حضرت بلال، عامر بن فهیره، لبینه، زنیره، نهديه ام عیسی[ؓ] همه را با قیمت های گرانی خریده آزادشان کرد^(۲).

(ب) امام ابن هشام و امام ابن کثیر نقل کرده اند که «حضرت ابوبکر پیش از هجرت به مدینه هفت نفر را خرید و آزاد ساخت، حضرت بلال، عامر بن فهیره، ام عیسی، زنیره، نهديه، بنت نهديه، جاریه، بنی مؤمل»^(۱).

(۱) - سیرت ابن هشام، ص ۳۶۷ - ۳۶۹، ج ۱، البدایة والنهایة، ص ۸۰، ج ۳، طبقات ابن سعد، ص ۲۶۷ -

۲۶۸ اسلام عمر[ؓ].

(۲) - سیرت النبی، ص ۲۳۲، ج ۱.

در روایت ابن هشام و غیره تعداد اصحاب آزاد کرده حضرت ابوبکر رضی الله عنه هفت نفر ذکر شده است، اما در حقیقت تعداد واقعی از هفت نفر بیشتر است، در چند صفحات جلوتر شما تحریر شیخ الاسلام امام ابن حجر عسقلانی را ملاحظه فرمودید که نوشته بود که حضرت ابوبکر حضرت ابوفکیه را خرید کرده و آزاد ساخت^(۲).

مظلومیت حضرت بلال رضی الله عنه و آزادیش:

از میان این همه مظلومان و مستضعفان مظلومیت و آزادی بلال رضی الله عنه هر دو در نوع خود بی نظیر است، اما ابن هشام از امام ابن اسحاق نقل می کند که حضرت بلال رضی الله عنه صادق الاسلام و طاهر القلب بود، در موقع نیمروز هنگامی که گرمی به اوج شدت خود می رسید امیه بن خلف بر زمین ریگستانی مکه او را به پشت می انداخت و دستور می داد تا سنگی بزرگ (الصخرة العظيمة) بر بالای سینه اش قرار داده می شد، سپس امیه به حضرت بلال رضی الله عنه می گفت: قسم به خدا! این روش در باره تو ادامه خواهد داشت تا این که بمیری یا (نسبت به دین و دعوت حق) محمد (مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم) کافر شوی، و لات و عزی را پرستش کنی، در همین حال ابتلاً و مصیبت حضرت بلال می گفت: «احد، احد».

امام ابن اسحاق رحمه الله می گوید که روزی حضرت ابوبکر صدیق رضی الله عنه آن جا گذر کرد و آن ملعون (امیه) به همان نحو او را شکنجه می داد، حضرت صدیق اکبر رضی الله عنه خطاب به امیه بن خلف گفت:

«أَلَا تَتَّقِي اللَّهَ فِي هَذَا الْمُسْكِينِ» آیا در باره این مسکین از خدا نمی ترسی؟ این روش تا کی ادامه خواهد داشت؟ امیه در جواب گفت:

«أَنْتَ الَّذِي أَفْسَدْتَهُ فَأَنْقِذْهُ مِمَّا تَرَى».

کسی که او را فاسد کرده است خود تو هستی، لذا او را تو باید از این عذاب رها کنی.

(۱) - سیرت ابن هشام، ص ۳۴۹، ج ۱. البدایه، ص ۵۸، ج ۳.

(۲) - اصابه، ترجمه حضرت ابو فکیه رضی الله عنه.

حضرت ابوبکر رضی الله عنه گفت: بله این کار را خواهم کرد، من غلام دارم که از بلال قویتر و تواناتر و بر دین تو است، من حاضر می‌آورم او را به عوض بلال رضی الله عنه به تو بدهم، امیه گفت: من قبول دارم، حضرت ابوبکر رضی الله عنه فرمود: او مال تو است، و سپس حضرت ابوبکر صدیق رضی الله عنه آن غلام خود را به امیه داده و حضرت بلال رضی الله عنه را تحویل گرفته و آزاد کرد^(۱).

«از کلمات: أَنْتَ الَّذِي أَفْسَدْتَهُ فَأَنْقِذْهُ مِمَّا تَرَى» معلوم می‌شود که حضرت بلال رضی الله عنه نیز بر اثر تبلیغ و تحریک حضرت صدیق اکبر رضی الله عنه مسلمان شده بود، سپس علامه حلبی اضافه می‌کند که در تفسیر بغوی چنین ذکر شده است: حضرت سعید بن المسیب رضی الله عنه می‌گوید: این خبر به من رسیده است که چون حضرت ابوبکر رضی الله عنه به امیه گفت که بلال رضی الله عنه را به من بفروش، وی گفت: بله در عوض قسطاس می‌فروشم که غلام حضرت ابوبکر رضی الله عنه بود و مشرک بود مسلمان نمی‌شد، آنگاه ابوبکر بلال رضی الله عنه را به وی معاوضه کرد و خرید (این کلام از بغوی است).

و در کتاب امتاع آمده است که چون حضرت ابوبکر رضی الله عنه از امیه بن خلف در مورد خریداری حضرت بلال رضی الله عنه گفتگو کرد، امیه به حاشیه‌نشینان خود گفت: امروز با ابوبکر رضی الله عنه چنان صحنه‌ای بازی خواهم کرد که هیچ احدی با کسی بازی نکرده است و شروع کرد به خنده‌زدن، سپس به حضرت ابوبکر رضی الله عنه گفت: غلامت قسطاس را به من بده، حضرت ابوبکر رضی الله عنه گفت: بگیر، امیه گفت: من گرفتم، باز خندید و گفت: قسم به خدا تا زنش را هم به من ندهی من معامله نمی‌کنم^(۲)، حضرت ابوبکر رضی الله عنه فرمود: آن را هم بگیر، امیه گفت: او را هم گرفتم و سپس خندید و گفت: به خدا تا دخترش را هم به من ندهی معامله نمی‌کنم، حضرت ابوبکر رضی الله عنه این پیشنهاد را هم قبول کرد، باز امیه خندید و گفت: قسم به خدا تا دویست دینار هم اضافه نکنی این معامله انجام نخواهد شد، آنگاه حضرت ابوبکر رضی الله عنه گفت: از دروغ گفتن شرم و حیا نداری؟ گفت: قسم به لات و عزی اگر تو دویست دینار را اضافه کنی من معامله می‌کنم.

(۱) - سیرت ابن هشام، ص ۳۴۰، ج ۱، سیرت الحلبیه، ص ۳۳۴، ج ۱.

(۲) - سیرت ابن هشام، ص ۳۴۰، ج ۱، سیرت الحلبیه، ص ۳۳۴، ج ۱.

حضرت ابوبکر رضی الله عنه گفت: این را هم بگیر - چنانچه وی همه این اشیا را از ابوبکر تحویل گرفت و بلال رضی الله عنه را به وی تحویل داد، (این کلام صاحب امتناع است)، و یک روایت حاکی است که حضرت ابوبکر رضی الله عنه، حضرت بلال رضی الله عنه را به قیمت نه اوقیه طلا خریداری نمود، در یک روایت آمده است که به قیمت پنج اوقیه طلا و در روایتی یک رطل طلا ذکر شده است.

و نیز روایت شده است که مالکۀ حضرت بلال رضی الله عنه (یعنی همسر امیه) به حضرت ابوبکر رضی الله عنه گفت: اگر تو می‌گفتی که من به بهای بیش از یک اوقیه او را نمی‌خرم ما (از بس که از وی بیزار بودیم - مترجم) به همان یک اوقیه نیز بلال رضی الله عنه را می‌فروختیم. آنگاه حضرت ابوبکر رضی الله عنه فرمود که اگر شما از من صد اوقیه مطالبه می‌کردید من (از بس که بلال به نزد من ارزش داشت - مترجم) او را به یکصد اوقیه خرید می‌کردم ^(۱).

۱۷- حضرت ام سلمه رضی الله عنها:

حضرت ام سلمه رضی الله عنها می‌گفت بعد از مسلمان شدن من، مصائبی که به خانواده ابو سلمه رضی الله عنه وارد شده است من در باره هیچ خانواده دیگری سراغ ندارم. می‌فرماید که چون ابوسلمه رضی الله عنه تصمیم گرفت تا به مدینه هجرت کند، مرا بر شتری سوار کرد و پسر ام سلمه رضی الله عنه را در آغوشم قرار داد و خودش در حالی که پیاده بود و شتر را به سوی مدینه سوق می‌داد به راه افتادیم، چون (مردم قبیله من) بنی مغیره متوجه شدند آمدند و مهار شتر را گرفتند، و مرا از دست وی باز پس گرفتند - بنی عبد اسد مردم قبیله ابوسلمه جریان را از این قرار دیده آمدند و گفتند: چون شما بانوی قبیله خود ام سلمه رضی الله عنها را از هم فامیل ما (ابوسلمه رضی الله عنه) گرفته اید، ما هم فرزند خود یعنی سلمه رضی الله عنه را به وی نمی‌دهیم، و هریکی از افراد هردو قبیله فرزند مرا به سوی خود می‌کشید تا این که دست پسر ام سلمه در رفت و

(۱)- سیرت حلبیه، ص ۳۳۵، ج ۲.

افراد قبیله بنی عبد اسد او را بردند، و مرا مردم بنی مغیره نزد خود نگهداشتند و شوهرم ابو سلمه رضی الله عنه به مدینه رفت، بدین نحو بین من و پسر و شوهرم جدائی و دوری واقع شد. من هر روز صبح از خانه بیرون می رفتم و در یک میدان ریگستانی نشسته تا شام گریه می کردم و این رویه تا یک سال یا تا حدود آن ادامه یافت، بعد از آن آن ها به من گفتند: اگر میل داری به نزد شوهر خود برو، وقتی این خبر باطلاع بنی عبد اسد رسید آنگاه فرزند مرا به من پس دادند (و من در مدینه به ابوسلمه رضی الله عنه ملحق شدم)^(۱).

(۱) - حیات الصحابه، ص ۳۷۷ - ۳۷، ج ۲، ملخصا بحواله البدایة والنهایة، ص ۱۶۹، ج ۳.

رویداد اذیت و آزار جانگداز و روح‌فرسای احرار و عزت‌مندان سابقین اولین

سابقین اولینی که دارای عزت و وجاهت قومی بودند، نیز هدف مظالم و شدائد قرار گرفتند، داستان مظلومیت مؤمنان مستضعفان و غلامان (برده‌گان) و بیچارگان را از میان صحابه کرام رضی الله عنهم و صحابیات رضی الله عنهن مطالعه کردید، ایشان همان پروانگان مظلوم شمع رسالت و سرمستان سیراب شده از باده توحید بودند که هیچ احدی پیرسان حال و ناصر و محافظ آنان نبود، اما جفاکاری و ستمگری کفار و مشرکان جفاپیشه و خون‌آشام فقط بر آن‌ها محدود نماند، بلکه آزادگان و ثروتمندان با عزت نیز هدف تیربیداد آنان قرار گرفتند و آن ستمکاران و ظالمان هیچکسی را نبخشیدند، البته به نسبت مستضعفان صحابه ایشان کمتر مورد اذیت و آزار قرار گرفتند.

علامه شبلی نعمانی می‌نویسد: ایشان کسانی بودند که قریش آنان را تحت شدیدترین شکنجه‌های جسمانی قرار می‌دادند و کسانی که از لحاظ حکومت و طایفه‌ای در ردیف پایین تری بودند، تحت انواع آزار و شکنجه‌ها که تصور نمی‌رفت قرار گرفتند. حضرت عثمان رضی الله عنه که مردی کبیر السن و صاحب جاه و منزلت بود چون مسلمان شد نه بیگانان بلکه عمویش او را با ریسمان بسته کتک زد^(۱).

حضرت ابوذر رضی الله عنه هفتمین نفر بود که اسلام آورد، وقتی که مسلمان شد و در مسجد الحرام رفته مسلمانی خود را آشکار نمود، مردم قریش او را کتک زده به زمین انداختند^(۲). پنجمین نفری که اسلام آورد حضرت زبیر بن العوام رضی الله عنه بود، چون مسلمان شد عمویش او را در لای حصیری پیچیده دود در بینی‌اش می‌رسانید تا خفه شود یا از اسلام برگردد^(۳).

(۱) - طبقات، ترجمه عثمان بن عفان رضی الله عنه.

(۲) - صحیح بخاری، باب اسلام ابی ذر.

حضرت سعید بن زید رضی الله عنه پسر عموی حضرت عمر رضی الله عنه وقتی که مسلمان شد حضرت عمر او را با طناب بست ^(۲).

ولی این همه مظلوم و بی رحمی های جلادانه و سفاکی های عبرت انگیز نتوانستند حتی یک نفر مسلمان را هم از راه حق متزلزل سازند و به سوی خود بکشانند ^(۳).
در زیر تفصیل کوتاهی از این اجمال را ملاحظه خواهید فرمود:

۱۸- حضرت ابوبکر صدیق رضی الله عنه:

حضرت ابوبکر صدیق اکبر رضی الله عنه شخصیتی که چندین نفر از مستضعفان صحابه رضی الله عنهم را از مظلالم جگرگداز و شدائد دلخراش مشرکان مکه نجات داد، خودش نیز از جور و جفا و ظلم و ستم این جفاپیشگان در امان نماند، با همه عظمت و وجاهت و شخصیتی که در میان مردم مکه داشت هدف ظلم و تعدی آن ستمکاران خون آشان قرار گرفت.
(الف) علامه ابن کثیر از بیهقی نقل می کند که چون حضرت ابوبکر و حضرت طلحه رضی الله عنهما مسلمان شدند.

«أخذهما نوفل بن خويلد بن العدوية وكان يدعى أسد قریش فشدهما في حبل واحد» ^(۴).
نوفل بن خویلد که او را شیر قریش می نامیدند، آنان را گرفته هردو را در یک ریسمان بست، و حتی بنی تیم قبیله حضرت ابوبکر رضی الله عنه هم به یاری ایشان نشتافت.

(ب) ابن اسحاق از حضرت قاسم بن محمد رحمهما الله روایت می کند که چون حضرت ابوبکر صدیق رضی الله عنه از حمایت و پشتیبانی ابن دغنه بیرون آمد روزی به سوی کعبه می رفت که یکی از اوباشان مکه با او ملاقات شد «فحثي على راسه ترابا» و بر سر مبارک او خاک

(۱)- الرياض النضرة، لمحج طبری.

(۲)- صحيح البخاری.

(۳)- سیرت النبی، ص ۲۳۲، ج ۱.

(۴)- البدایة والنهایة، ص ۲۹، ج ۳. و سیرت حلبیه، ص ۳۱۳، ج ۱. و طبقات ابن سعد، ص ۲۱۵، ج ۳.

پاشید، در آن موقع ولید بن مغیره یا عاص بن وائل از آن جا گذر می‌کرد، حضرت ابوبکر رضی الله عنه به وی گفت: آیا آنچه این جاهل نسبت به من کرد تو ندیدی؟ او در جواب گفت: این عمل را خود تو برای خود روا داشتی^(۱). منظورش این بود که اگر از حمایت ابن دغنه خود را بیرون نمی‌کردی هیچ شریر و خبیثی چنین جرأت نمی‌کرد.

(ج) امام ابن کثیر می‌نویسد: محمد بن اسحاق می‌گوید: چون حضرت ابوبکر رضی الله عنه مسلمان شد و اسلام خود را آشکار ساخت بلافاصله سلسله تبلیغ و دعوت الی الله را آغاز نمود، حضرت ابوبکر رضی الله عنه دوستدار قوم خود و نسبت به آن‌ها مهربان بود، تمام افراد قوم بر وی متفق بودند، از میان تمام مردان قبیله قریش نسب قریش را دانا و به خیر و شر قریش از همه عالم‌تر بود، همچنین شخصی بی‌نهایت خوش‌اخلاق و تاجری معروف و مشهور بود، مردم قریش به خاطر اغراض و ضروریات خود به نزد وی مراجعه می‌کردند و به دورش گرد می‌آمدند.

«فجعل يدعوا إلى الإسلام من وثق به من قومه ممن يغشاه ويجلس إليه فاسلم على يديه فيما بلغني الزبير بن العوام وعثمان بن عفان وطلحه بن عبيد الله وسعد بن أبي وقاص وعبد الرحمن بن عوف رضي الله عنهم».

از میان کسانی که نزد وی رفت و آمد داشتند و برگرد او می‌نشستند و بر آن‌ها اعتمادی داشت، آن‌ها را به سوی اسلام فرا می‌خواند، پس طبق اطلاعی که به من رسیده است شخصیت‌های برجسته زیر به وسیله او ایمان آوردند:

۱- زبیر بن العوام. ۲- عثمان بن عفان. ۳- طلحه بن عبيدالله. ۴- سعد بن ابی وقاص. ۵-

عبدالرحمن بن عوف رضی الله عنه.

از ام المؤمنین حضرت عایشه صدیقه رضی الله عنها مروی است که حضرت ابوبکر رضی الله عنه به منظور ملاقات با حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله از خانه بیرون رفت.

(۱) - البداية و النهاية، ص ۵۹، ج ۳.

«وكان صديقا في الجاهلية» و قبل از دوره اسلام دوست صمیمی آن حضرت ﷺ بود،
 آنگاه با رسول اکرم ﷺ ملاقات کرد و آن حضرت به وی گفت:
 «إني رسول الله أدعوك إلى الله فلما فرغ كلامه أسلم أبو بكر فأنطلق عنه رسول الله
 صلى الله عليه وسلم وما بين الأخشين أحد أكثر سرورا منه بإسلام أبي بكر».
 من پیامبر خدایم و تو را به سوی خدا دعوت می‌کنم، چون آن حضرت سخن خود را
 تمام کرد ابوبکر ﷺ مسلمان شد، پس آن حضرت از آنجا تشریف برد در حالی که میان دو
 کوه مکه کسی نبود که به مسلمان شدن ابوبکر ﷺ از پیامبر ﷺ گرامی خوشحال تر باشد.
 حضرت ابوبکر ﷺ رفت و با کمال خوشحالی حضرت عثمان و حضرت طلحه و حضرت
 زبیر و حضرت سعد بن ابی وقاص ﷺ را به سوی اسلام دعوت کرد و آن‌ها نیز مسلمان شدند،
 سپس در روز بعد حضرت عثمان بن مظعون و حضرت ابوعبیده بن الجراح و حضرت
 عبدالرحمن بن عوف و حضرت ابوسلمه بن عبدالاسد و حضرت ارقم بن ابی الارقم ﷺ را به
 اسلام دعوت کرد - فاسلموا رضی الله عنهم، پس همه آن‌ها ندای این سرورش را قبول کرده
 و اسلام آوردند، خدا از آن‌ها راضی شود.
 حضرت عایشه رضی الله عنها می‌فرماید که چون ۳۸ نفر صحابی همانند پروانگان دور شمع
 رسالت حضرت نبی اکرم ﷺ شدند آنگاه
 «ألح أبو بكر على رسول الله صلى الله عليه وسلم في الظهور فقال: «يا أبا بكر إنا
 قليل» فلم يزل أبو بكر يلح حتى ظهر رسول الله صلى الله عليه وسلم».
 حضرت ابوبکر در خدمت رسول اکرم ﷺ در مورد اعلان و اظهار اسلام اصرار ورزید،
 آن حضرت به وی گفت: ای ابابکر تا بحال ما عده کمی هستیم، ولی ابوبکر بر اصرار خود
 ادامه داد تا آن حضرت ظاهر شد (بیرون آمد و دعوت اسلام را آشکار فرمود) و تمام
 مسلمانان در کعبه نشسته بودند.

«وقام أبو بكر في الناس خطيباً ورسول الله صلى الله عليه وسلم جالس فكان أول خطيب دعا إلى الله وإلى رسوله صلى الله عليه وسلم وثار المشركون على أبي بكر وعلى المسلمين، فضربوا في نواحي المسجد ضرباً شديداً ووطئ أبو بكر وضرب ضرباً شديداً...»
و حضرت ابوبکر رضی اللہ عنہ در میان مردم محضر رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم جهت موعظه و دعوت به پا خواست، او اولین خطیبی بود که مردم را به طرف خدا و رسول او صلی اللہ علیہ وسلم دعوت کرد، آنگاه مشرکین بر ابوبکر رضی اللہ عنہ و سایر مسلمانان شوریدند و در داخل کعبه آن‌ها را شدیداً کتک زدند، و حضرت ابوبکر رضی اللہ عنہ را زیر پای خود گرفته و لگدکوب کرده و شدیداً مورد ضرب و شتم قرار دادند.

چون افراد بنی تیم قبیله حضرت ابوبکر رضی اللہ عنہ مطلع شده آمدند و مشرکان را از روی سر وی دور کردند و او را از زیر دست و پاها درآورده در پارچه‌ای قرار دادند و برداشته به خانه‌اش بردند، در حالی که «ولا یشکون فی موته» یعنی در باره مردن وی تردیدی نداشتند، و سپس بنو تیم به مسجد کعبه باز آمدند و آن جا اعلام کردند که قسم به خدا اگر ابوبکر بمیرد ما (بطور قصاص) عتبه بن ربیع را حتماً خواهیم کشت، و سپس به نزد ابوبکر رضی اللہ عنہ باز آمدند، و بنو تیم و ابوقحافه مکرراً با حضرت ابوبکر حرف می‌زدند (ولی او جواب نمی‌داد) آخر الامر نزدیک‌های موقع شام جواب داد و پرسید:

«مَا فَعَلَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ؟»

حال رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم چطور است؟

بنو تیم او را ملامت نمودند (که این همه مصیبت به خاطر پیامبر صلی اللہ علیہ وسلم بر تو وارد شده است و تو باز هم در فکر او مستغرق هستی) و از مجلس برخاستند و رفتند و به مادرش ام‌الخیر توصیه کردند که مواظبش باش و چیزی او را بخوران و بنوشان، چنانچه وی به نزدش رفت و برای این که چیزی بخورد یا بنوشید خیلی اصرار نمود.

«وَجَعَلَ يَقُولُ: مَا فَعَلَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ؟»

ولی او مصرأ می‌پرسید: حال رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم چیست؟

ام الخیر گفت: قسم به خدا من از صاحب (دوست) تو هیچ خبری ندارم، حضرت ابوبکر گفت: به نزد ام جمیل بنت خطاب برو و از او حال آن حضرت را رضی الله عنه بپرس، او به نزد ام جمیل رفت، و گفت: ابوبکر رضی الله عنه از تو حال (حضرت) محمد بن عبدالله رضی الله عنه را دریافت می‌کند؟ ام جمیل (از راه پرده‌داری و به سبب ترس و عدم اعتماد بر وی) گفت: نه من ابوبکر را می‌شناسم و نه محمد بن عبدالله را (صلی الله علیه وسلم) اگر تو دوست داری من به همراه تو می‌توانم به نزد پسرت بروم، ام الخیر گفت: آری خوب است برویم، ام جمیل همراه وی رفت و دید که ابوبکر رضی الله عنه بیهوش افتاده است و در اثر شدت تکلیف قریب مردن می‌باشد، ام جمیل نزدیک وی رفت و بی‌اختیار داد کشید و گفت: به خدا سوگند کسانی که با تو به این نحو رفتار کرده‌اند فاسق و کافر هستند، من یقین دارم که خداوند انتقام ترا از آنان خواهد گرفت.

حضرت ابوبکر رضی الله عنه گفت: (این حرف‌ها را بگذار اول بگو که) حال رسول خدا صلی الله علیه و آله چطور است؟ حضرت ام جمیل (یواش) گفت: این مادر تو می‌شنود، حضرت ابوبکر رضی الله عنه گفت: از ناحیه او فکر و سوسه‌ای به خود راه مده، حضرت ام جمیل گفت: «سالم صالح» یعنی آن حضرت سالم و تندرست است» حضرت ابوبکر رضی الله عنه پرسید که آن حضرت الان کجاست؟ وی گفت: در خانه ابن ارقم.

(بعد از آن حضرت ام الخیر و ام جمیل هردو از ابوبکر مصرانه تقاضا کردند که چیزی تناول کند) ولی حضرت ابوبکر گفت:

«فان لله علي أن لا أذوق طعاما ولا أشرب شرابا أو آتي رسول الله صلى الله عليه وسلم». من با خدا عهد کرده‌ام که تا به خدمت رسول اکرم صلی الله علیه و آله نرسم هیچ طعامی نخورم و هیچ نوشابه‌ای ننوشم.

(این جواب را شنیده آن هردو از خوردن و نوشیدنش مأیوس شدند) و هردو صبر کردند تا این که تردد و آمد و شد مردم قطع شد آنگاه هردو او را همراهی کرده بردند.

«یتکئ علیهما حتی أدخلتاه علی رسول الله صلی الله علیه وسلم فأکب علیه رسول الله صلی الله علیه وسلم فقبله وأکب علیه المسلمون ورق له رسول الله صلی الله علیه وسلم رقة شديدة».

حضرت ابوبکر رضی الله عنه را در حالی که به آن دو تکیه زده بود به محضر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آوردند، پس رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم خود را بر وی انداخت و او را بوسید و تمام مسلمانان حاضر نیز خود را بر او انداختند، و از مشاهدۀ حالش بر آن حضرت رضی الله عنه رقت (نرم‌دلی و حالت گریه) طاری و مستولی شد.

حضرت ابوبکر رضی الله عنه به عرض رساند، یا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم پدر و مادر من بر تو قربان! دیگر حالا بر من هیچ زحمتی نیست به جز آنچه آن مرد خبیث، عتبه بر دهان من زده بود، این مادر من است و در حق فرزند خود خیلی شفیق و مهربان است، و ذات گرامی تو خیلی با برکت می‌باشد، او را به سوی خدا دعوت کن و برای وی به بارگاه خداوند دعا کن امید است که به برکت تو خداوند او را از نار جهنم نجات خواهد داد، چنانکه رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم برایش دعا فرمود و او را به سوی دین خدا دعوت کرد او مسلمان شد - و تا مدت یک ماه در دار ارقم سی و نه نفر مسلمان با آن حضرت رضی الله عنه همراه بود.

«وقد کان حمزة بن عبد المطلب أسلم یوم ضرب أبو بکر»^(۱).

و حمزه بن عبدالمطلب در همان روزی که حضرت ابوبکر رضی الله عنه زده شد مسلمان گردید. حضرت امام شاه ولی الله محدث دهلوی نیز همین روایت را عیناً از حضرت عایشه رضی الله عنها به حواله ریاض النضره نقل کرده است^(۲).

(۱) - البداية والنهاية، ص ۲۹ تا ۳۱، ج ۳.

(۲) - ازالة الخفاء، مقصد اول، فصل سوم: تفسیر آیات خلافت.

علامه حلبی نیز این روایت را نقل کرده است و نوشته است که زمخشری در کتاب خود به نام «خصائص العشرة» ذکر کرده است که این پیش آمد برای حضرت ابوبکر رضی الله عنه زمانی رخ داد که او مسلمان شد و در جمع قریش مسلمانی خود را آشکار نمود^(۱).
به نظر بنده این روایت حضرت ام المؤمنین رضی الله عنها خیلی ایمان افروز و روح آفرین است، از این روایت شاهکارهای مناقب و فضایل صدیقی آشکار می گردند بویژه نیروی جاذبه دعوت و تبلیغ دین و کمال عشق و محبت رسول خدا، علیه الصلاة والسلام هویدا است.

۱۹- حضرت عمر رضی الله عنه:

هنگامی که حضرت عمر رضی الله عنه مسلمان شد مشرکان مکه از او هم صرف نظر نکردند و با آن همه عظمت بی مثال و جلال و هیبت و وجاهتی که دارا بود از جفا پیشگی و ستمکاری آن کفار ستمکار و جفاپیشه نجات نیافت.

(الف) در صحیح بخاری موجود است که ابو عمرو عاص بن وائل در عهد جاهلیت حلیف حضرت عمر رضی الله عنه بود، روزی باهم ملاقات کردند و پس از احوال پرسی حضرت عمر رضی الله عنه به وی گفت:

«رَعَمَ قَوْمُكَ أَنَّهُمْ سَيَقْتُلُونَنِي إِنْ أَسْلَمْتُ».

چون من مسلمان شده ام قوم تو اراده کشتن مرا دارد، عاص حضرت عمر رضی الله عنه را تسلی داد و از خانه اش بیرون رفت.

«فَلَقِيَ النَّاسَ قَدْ سَأَلَ بِهِمُ الْوَادِي فَقَالَ أَيْنَ تُرِيدُونَ فَقَالُوا تُرِيدُ هَذَا ابْنِ الْخَطَّابِ الَّذِي صَبَا»^(۲).

(۱)- سیرت حلبیه، ص ۳۳۱، ۳۳۲، ج ۱.

(۲)- صحیح بخاری، باب اسلام عمر ابن خطاب رضی الله عنه.

مردم را دید که با چنان کثرت و انبوه جمع شده‌اند که در وادی مکه مانند سیلاب روان هستند، عاص پرسید که کجا می‌روید؟ گفتند: برای نابود ساختن این مرد، ابن الخطاب که بی‌دین شده است.

بالاخر به سبب منع و حائل شدن عاص بن وائل مردم برگشتند.

(ب) در روایت دیگری حضرت عبدالله بن عمر رضی الله عنهما می‌فرماید:

«لَمَّا أَسْلَمَ عُمَرُ اجْتَمَعَ النَّاسُ عِنْدَ دَارِهِ وَقَالُوا صَبَا عُمَرُ»^(۱).

وقتی که حضرت عمر رضی الله عنه مسلمان شد، مردم نزدیک منزلش گرد آمدند و گفتند: عمر بی‌دین شد.

(ج) امام ابن کثیر می‌نویسد که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم برای حضرت عمر بن الخطاب و ابوجهل بن هشام در روز چهارشنبه دعا فرمود، و حضرت عمر رضی الله عنه در روز پنجشنبه مسلمان شد.

«فكبر رسول الله صلى الله عليه وسلم وأهل البيت تكبيرة سمعت بأعلا مكة».

پس رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و کسانی که در خانه ارقم بودند تکبیر گفتند به نحوی که صدایشان در قسمت بالای مکه شنیده شد.

آنگاه حضرت عمر رضی الله عنه گفت: یا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ما دین خود را چرا پنهان کنیم، در حالی که ما برحق هستیم و مشرکان دین خود را ظاهر می‌کنند، در حالی که بر باطل هستند؟ آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «یا عمر إنا قليل قد رأيت ما لقينا» ای عمر ما تعداد اندکی هستیم و آنچه از مشرکان بر ما رسیده است بر تو پوشیده نیست و از آن آگاه هستی.

حضرت عمر رضی الله عنه گفت: قسم به ذات پروردگاری که تو را به حق مبعوث کرده است، من در هر مجلسی که قبلاً به حیثیت یک کافر شرکت داشته‌ام رفته ایمان خود را اعلان خواهم کرد، سپس از دار ارقم بیرون رفته گرد کعبه طواف کرد و بعد از آن نزد قریش رفت،

ابوجهل گفت: فلان شخص گمان می کند که تو بی دین شده ای؟ حضرت عمر رضی الله عنه گفت: «أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ، وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ».

«فوثب المشركون إليه، ووثب على عتبة فبرك عليه».

پس مشرکان بر وی شوریدند و او بر روی عتبه پرید و او را به زمین افکند و وی را زد انگشتان خود را در چشم هایش فرو برد.

«فجعل عتبة يصيح فتنحى الناس فقام عمر».

عتبه فریاد کشید مردم دور شدند، آنگاه حضرت عمر رضی الله عنه بلند شد و ایستاد.

هیچکس نزدیک او نمی رفت، اگر کسی به او نزدیک می شد حضرت عمر رضی الله عنه از میان آن ها شریف ترین فرد را می گرفت تا این که مردم عاجز شدند، وی در تمام مجالسی که قبلاً می نشست رفت و مسلمانی خود را اظهار و اعلام فرمود، و بر همه آن ها غالب آمده به خدمت رسول اکرم صلی الله علیه و آله باز آمد و گفت:

«پدر و مادر من بر تو قربان باشند به خدا سوگند هیچ مجلسی که در حالت کفر در وی می نشستم باقی نماند که من در آن نرفته و بدون خوف و هراس ایمان خود را اعلان نکرده باشم».

«فخرج رسول الله صلى الله عليه وسلم وخرج عمر أمامه وحمزة بن عبد المطلب حتى طاف بالبيت وصلى الظهر مؤمناً، ثم أنصرف إلى دار الأرقم ومعه عمر»^(۱).

لذا حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله بیرون رفت و حضرت عمر و حضرت حمزه بن عبد المطلب پیشاپیش آن حضرت حرکت می کردند تا آن حضرت وارد حرم شد و به دور خانه خدا طواف کرد و با امنیت کامل نماز ظهر را ادا فرمود و سپس به خانه ارقم باز آمد و عمر با آن حضرت همراه بود.

(۱) - البداية والنهاية، ص ۳۱، ج ۳.

(د) امام ابن هشام از ابن اسحاق نقل می‌کند که از حضرت عبدالله بن عمر رضی الله عنهما مروی است: هنگامی که حضرت عمر رضی الله عنه کنار دروازه کعبه اسلام خود را آشکار نمود، مشرکان در هر چهار طرف کعبه در مجالس خود حاضر بودند.

«وَتَارُوا إِلَيْهِ فَمَا بَرِحَ يُقَاتِلُهُمْ وَيُقَاتِلُونَهُ حَتَّى قَامَتِ الشَّمْسُ عَلَى رُءُوسِهِمْ... فَوَاللَّهِ لَكَأَنَّمَا كَانُوا ثَوْبًا كُشِطَ عَنْهُ»^(۱).

همه بر وی شوریدند آنگاه بین او و مشرکان جنگ ادامه یافت تا آفتاب مشرف بر آنها گشته و بالا آمد، به خدا سوگند! گویی آنها از فرط و شدت آزار شکنجه لباس‌هایش را پاره کرده از بدن درآورده بودند.

اسلام عمر رضی الله عنه موجب عزت (غلبه) اسلام است

در صحیح بخاری و طبقات ابن سعد از حضرت عبدالله بن مسعود روایت است که می‌فرماید:

«مَا زِلْنَا أَعِزَّةً مُنْذُ أَسْلَمَ عُمَرُ».

از روزی که حضرت عمر رضی الله عنه مسلمان شد ما همواره غالب و عزتمند بودیم. حضرت عبدالله بن مسعود رضی الله عنه می‌گوید: تا زمانی مسلمان شدن حضرت عمر رضی الله عنه ما جرأت و نیروی اقامه نماز به صورت علنی در خانه خدا را نداشتیم.

«فَلَمَّا أَسْلَمَ عُمَرُ قَاتَلَهُمْ حَتَّى تَرَكَوْنَا نَصْلِي»^(۲).

پس چون عمر رضی الله عنه مسلمان شد با آنها مبارزه کرد، تا این که آنها از مزاحمت ما در نماز خواندن دست برداشتند.

(۱) - جمله لَكَأَنَّمَا كَانُوا ثَوْبًا كُشِطَ عَنْهُ را مؤلف همین‌طور ترجمه کرده است، ولی به نظر اینجانب این معنی صحیح نیست، معنی صحیح این است: مهاجمان از دور حضرت عمر مانند پارچه‌ای که از بدن درآورده شود دور شدند. (مترجم)

(۲) - سیرت ابن هشام، ص ۳۷۴، ج ۱.

امام ابن هشام و امام ابن سعد روایت کرده‌اند که حضرت عبدالله بن مسعود رضی الله عنه گفت: «إِنَّ إِسْلَامَ عُمَرَ كَانَ فَتْحًا، وَإِنَّ هِجْرَتَهُ كَانَتْ نَصْرًا، وَإِنَّ إِمَارَتَهُ كَانَتْ رَحْمَةً وَلَقَدْ كُنَّا مَا نُصَلِّي عِنْدَ الْكَعْبَةِ حَتَّى أَسْلَمَ عُمَرُ فَلَمَّا أَسْلَمَ قَاتَلَ قُرَيْشًا حَتَّى صَلَّى عِنْدَ الْكَعْبَةِ، وَصَلَّيْنَا مَعَهُ»^(۱).

همانا مسلمان شدن عمر رضی الله عنه برای دین اسلام به منزله فتوحی بود و همانا هجرت او نصرتی و خلافت وی رحمتی بود و ما قبلاً نمی‌توانستیم که نزد کعبه نماز بگذاریم، تا این که حضرت عمر رضی الله عنه مسلمان شد آنگاه با کفار قریش مقابله و مبارزه کرد تا این که در کعبه نماز خواند و ما هم به همراه او نماز ادا کردیم.

۲۰- حضرت عثمان ذی النورین:

داماد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم سیدنا عثمان رضی الله عنه مانند بقیه مستضعفان صحابه هدف تعذیب و عقوبت و نشانه و آماج جور و جفا قرار گرفت، امام ابن سعد روایت می‌کند که چون حضرت عثمان مسلمان شد عمویش حکم بن ابی العاص او را گرفته با ریسمان بست و به وی گفت: آیا دین آباء و اجداد خود را ترک داده دین جدید را می‌پذیری؟ «وَاللَّهِ لَا أَخْلُكْ أَبَدًا حَتَّى تَدَعَ مَا أَنْتَ عَلَيْهِ مِنْ هَذَا الذِّينِ، فَقَالَ عُثْمَانُ: وَاللَّهِ لَا أَدَعُهُ أَبَدًا لَا أَفَارِقُهُ...»^(۲).

«به خدا سوگند تا زمانی که از دین دست برداری رهایت نمی‌کنم، حضرت عثمان رضی الله عنه گفت: به خدا قسم من از این دین دست برد نداشته و از آن جدا نخواهم شد.» چون حکم بن ابی العاص استقامت مذهبی و پختگی‌اش را مشاهده نمود از او دست کشیده و رهایش کرد.

(۱)- سیره ابن هشام، ص ۳۶۷، ج ۱، و طبقات، ص ۲۷۰، ج ۳.

(۲)- طبقات، ص ۵۵، ج ۳، سیره حلبیه، ص ۳۱۲.

۲۱- حضرت زبیر رضی الله عنه:

حواری رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم حضرت زبیر بن عوام رضی الله عنه وقتی که مسلمان شد، مورد ستم و ظلم قرار گرفت، شیخ الاسلام از حضرت لیث روایت می‌کند که عموی حضرت زبیر رضی الله عنه او را در حصیر پیچیده به بینی‌اش دود می‌رسانید.

«الیرجع إلى الکفر فیقول: لا أكفر أبداً»^(۱).

تا به سوی کفر باز گردد، و او می‌گفت: من هرگز کافر نمی‌شوم.

۲۲- حضرت طلحه رضی الله عنه:

امام ابن سعد روایت می‌کند که چون حضرت ابوبکر و حضرت طلحه رضی الله عنهما مسلمان شدند، نوفل بن خولید آن هردو را با یک ریسمان بست (و قبیلۀ آنها) بنوتیم هم آنها را از این ظلم رهایی و نات‌نداد - نوفل بن خولید که به لقب «اسد قریش» شهرت یافته بود به همین جهت حضرت ابوبکر و حضرت طلحه رضی الله عنهما را «القرنین» (کسانی که دو دوست و یاور نزدیک بهم هستند) می‌گویند، مردم دست‌هایش را به گردنش بسته می‌کشیدند، و مادرش پشت سر آنان ناله و زاری می‌کرد و به آنان فحش و ناسزا می‌گفت^(۲).

۲۳- حضرت سعد بن ابی وقاص رضی الله عنه:

ایشان از جمله نخستین کسانی است که به دعوت و تبلیغ و راهنمایی حضرت ابوبکر مسلمان شد^(۳).

و خود او می‌گوید که من در اسلام نفر سوم بودم^(۴).

(۱)- اصابه، ترجمۀ حضرت زبیر رضی الله عنه.

(۲)- طبقات ابن سعد، ص ۲۱۵، ج ۳.

(۳)- حیات الصحابه، ص ۳۰۲، ج ۲.

(۴)- سیره الحلیه، ص ۳۱۲، ج ۱.

(الف) علامه حلبی می نویسد: در کلام سهیلی موجود است که وی عموی حضرت آمنه مادر مطهر حضرت رسول خدا ﷺ است.

نسبت به مادر خود خیلی مطیع و فرمانبردار بود و خدمت وی را به جان و دل انجام می داد، ولی مادرش از مسلمان شدن وی بی نهایت ناخوش و ناراضی بود، روزی به وی گفت: «والله لا أکلت طعاماً ولا شربت شراباً حتى تکفر بما جاء به محمد صلی الله علیه وسلم».

قسم به خدا تا تو به دین محمد (صلی الله علیه وسلم) کافر نشوی، من اعتصاب غذا کرده غذا نه می خورم و نه آب می نوشم. چنانکه (او مطابق سوگندش چیزی تناول نمی کرد و مردم دهانش را باز کرده و غذا و آب در آن می ریختند). و در روایت دیگری آمده است که دو روز و دو شب متوالی گذشت و او هیچ چیزی تناول نمی کرد، حضرت سعد می فرماید که وقتی من چنین دیدم به وی گفتم: ای مادر! به خدا قسم اگر تو صد جان داشته باشی و هریکی از آنها تک تک از بدن تو بیرون رود.

«ما ترکت دین هذا النبی صلی الله علیه وسلم فکلی إن شئت أولاً تأکلی».

من دین این پیامبر را ترک نخواهم کرد، خواه تو بخوری یا نخوری.

وقتی او این عزم و ثبات را از سعد دید، خوردن غذا را آغاز نمود. و در کتاب انساب مؤلفه بلاذری از حضرت «سعد رضی الله عنه» روایت شده است که وقتی من مادرم را به نماز گذاربودن خود اطلاع دادم و بعد از آن به خانه آمدم، دیدم دم در منزل نشسته است و فریاد می زند که ای یاوران خاندان من! بیاید و مرا برخلاف این (فرزندم) یاری دهید تا وی در خانه مقید کرده در را به رویش ببندم.

«حتى یموت أودع هذا الدین المحدث».

تا به همین حال بمیرد یا از این دین جدید دست بردارد.

من از همان دری که وارد شده بودم دوباره بیرون رفتم و گفتم که دیگر من نزدیک تو نمی آیم و به گرد خانه تو نمی گردم، چند روزی به همین منوال گذشت، سپس به دنبال من

کس فرستاد و مرا پیش خود خواند، من به خانه رفتم، ماردم گاهی با خوشحالی و گاهی با ناراضی با من برخورد می‌کرد، و مرا در مقابل برادرم عامر، عار داده و طعنه می‌زد و می‌گفت که او خوب است و دین خود را ترک نمی‌دهد، اما چون حضرت عامر رضی الله عنه هم مسلمان شد.

«لَقِيَ مِنْهَا مَا لَمْ يَلِقْ أَحَدٌ مِنَ الصِّيَاحِ وَالْأَذَى حَتَّى هَاجَرَ إِلَى حَبْشَةَ».

از دست مادرش بیش از هر کس و آزار چشید تا روزی که به سوی حبشه هجرت کرد ^(۱).
(ب) ابن اسحاق می‌گوید:

اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله برای نماز خواندن در وادی‌ها (و در اماکن مخفی) از چشم قوم خود در خفاء و پنهان نماز می‌خواندند، روزی حضرت سعد بن ابی وقاص رضی الله عنه با چند نفر از صحابه در وادی مکه نماز می‌خواند که ناگاه بعضی از مشرکان رسیدند و بر نماز صحابه نکیر و عیب‌چینی را آغاز نموده تا این که نوبت به درگیری و جنگ رسید آنگاه حضرت سعد رضی الله عنه استخوان فک ^(۲) شتری را برداشته به یکی از مشرکان زد و او را مجروح کرد - این اولین خونی بود که برای اسلام ریخته شد ^(۳).

۲۴- حضرت عامر بن ابی وقاص رضی الله عنه برادر حضرت سعد بن ابی وقاص رضی الله عنه:

امام ابن سعد رضی الله عنه روایت می‌کند که حضرت عامر بن ابی وقاص یازدهمین نفر بود که بعد از ۱۰ نفر مسلمان شد.

«فَلَقِيَ مِنْ أُمِّهِ مَا لَمْ يَلِقْ أَحَدٌ مِنْ قَرِيشٍ مِنَ الصَّبَاحِ بِهِ وَالْأَذَى لَهُ حَتَّى هَاجَرَ إِلَى الْأَرْضِ الْحَبَشَةِ».

(۱)- سیره حلبیه، ص ۳۱۲، ج ۱.

(۲)- فک به معنی چانه، آرواره، هریک از دو قسمت استخوان بالا و پائین دهان که دندان‌ها روی آن جا دارند می‌باشد - مترجم.

(۳)- سیره ابن هشام، ص ۲۸۲، ج ۱.

لذا پس از دست مادر خود به قدری اذیت دید که هیچکس از قریشیان آن قدر اذیت و آزار ندیده بود، تا این که به سوی کشور حبشه هجرت کرد.

از حضرت سعد بن ابی وقاص رضی الله عنه روایت شده است که چون برادر من، عامر مسلمان شد، روزی من وارد منزل شدم دیدم مردم به دور مادر و برادر من گرد آمده‌اند، من پرسیدم این همه مردم چرا جمع شده‌اند؟ آن‌ها گفتند: اینک مادر تو برادرت را گرفته و:

«تَعْطِي اللّٰهَ عَهْدًا إِلَّا يَظْلِمُهَا ظِلًّا وَلَا تَأْكُلُ طَعَامًا وَلَا تَشْرَبُ. شَرَابًا حَتَّى يَدَعَ الصَّبَاوَةَ».

با خدا عهد کرده است که تا زمانی که عامر بی‌دینی (اسلام) را رها نکند در زیر سایه ننشیند و غذا نخورد و آب ننوشد.

حضرت سعد بن ابی وقاص رضی الله عنه جلو رفت و مادر خود را به گوشه‌ای برد و گفت: ای مادر در باره من این سوگند را یاد کن، او گفت چرا؟ حضرت سعد رضی الله عنه گفت: برای این که نه تو در زیر سایه آرام بگیری و نه غذا بخوری و نه آب بنوشی تا بمیری و در جهنم قرارگاه خود را دریابی مادرش جواب داد که من در باره فرزند نیک و فرمانبردار خود سوگند یاد می‌کنم، چنان که خداوند متعال در این مورد قرآن نازل فرمود:

﴿وَإِنْ جَاهِدَاكَ عَلَىٰ أَنْ تُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا﴾ [لقمان: 15].

و اگر پدر و مادر تو تو را اجبار کنند که با من چیزی را که در مورد وی هیچ دلیل و برهانی نداری شریک گردانی، پس از آن‌ها اطاعت مکن»^(۱).

۲۵- حضرت ابوذر غفاری رضی الله عنه:

از مسلمانان نخستین است، علامه ابن جوزی از قول خود وی نقل کرده است که در مسلمان شدن نفر چهارم بوده است^(۲).

(۱)- طبقات، ص ۱۲۳، ج ۴.

(۲)- صفة الصفوة، ترجمه حضرت ابوذر.

از حضرت ابن عباس رضی الله عنه روایت شده است که چون حضرت ابوذر رضی الله عنه مسلمان شد رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود به سوی قوم خود برگرد و آنان را از اسلام باخبر کن، حضرت ابوذر گفت:

«وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَأُصْرَحَنَّ بِهَا بَيْنَ ظَهْرَانِيهِمْ».

قسم به ذات پروردگاری که روح در قبضه اوست من علناً اسلام آوردن خود را در جمع مشرکان اظهار و آشکار خواهم کرد.

«فَنَادَى بِأَعْلَى صَوْتِهِ» و به صدای بلند اعلان کرد: «أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ» مشرکان مکه برخاستند «فَضْرَبُوهُ حَتَّى أَضْجَعُوهُ» و او را به قدری زدند که از پای درآمد و به زمین افتاد، حضرت عباس رضی الله عنه آمد و خود را بر بالای حضرت ابوذر رضی الله عنه انداخت و بدین نحو وی را از چنگ ظالمان نجات داد.

«ثُمَّ عَادَ مِنَ الْغَدِ لِمِثْلِهَا، فَضْرَبُوهُ وَثَارُوا إِلَيْهِ، فَأَكْبَّ الْعَبَّاسُ عَلَيْهِ»^(۱).

باز در روز بعد همان عمل دیروزی را تکرار کرد و کافران دوباره او را زده و بر وی شوریدند تا این که حضرت عباس نجاتش داد.

در صحیح مسلم، جلد دوم، فضائل ابی ذر و در مستدرک حاکم، جلد سوم، ص ۳۳۸ تا ۳۳۹ نیز این روایت موجود است^(۲).

در طبرانی موجود است که به محض خواندن کلمه شهادت گروه قریش بر من شورید و مرا چنان زدند که من به مانند بت سرخ رنگی شدم یعنی تمام بدنم خونین شد، و به گمان خود مرا کشتند آنگاه دست برداشتند، در روایت ابو نعیم و حاکم هم همین مضمون موجود است (حیات الصحابه، ص ۳۱۲، ج ۲).

(۱) - صحیح بخاری، باب اسلام ابی ذر.

(۲) - مهاجرین، ص ۷۰، ج ۲.

۲۶- حضرت خالد بن سعید

خیلی قدیم الاسلام است، حتی طبق یک روایت منقوله علامه ابن عبدالبر و شیخ الاسلام «ابن حجر گفته شده است که «کان إسلامه مع إسلام أبي بكر»^(۱)، یعنی همزمان با ابوبکر صدیق رضی الله عنه مسلمان شده است، و بنا به روایت دیگری که آن را علامه ابن عبدالبر نقل کرده است: وی سومین و چهارمین نفری قرار داده شده است که به اسلام گرویده است، و امام ابن سعد و علامه ابن عبدالبر و شیخ الاسلام ابن حجر بنا به یک روایت او را بعد از حضرت ابوبکر و حضرت علی و حضرت زید بن حارثه و حضرت سعد بن ابی وقاص رضی الله عنه پنجمین نفر مسلمان قرار داده‌اند^(۲). و همین روایت صحیح‌تر بنظر می‌رسد.

علامه ابن کثیر از امام بیهقی نقل می‌کند که وی چنین روایت کرده است حضرت خالد بن سعید بن العاص رضی الله عنه قدیم الاسلام بود، وقتی که مسلمان شد و اسلام آورد خبر مسلمان شدن وی به گوش پدرش رسید یکی را دنبال او فرستاد تا وی را آوردند آنگاه او را شدیداً مورد تهدید و عتاب قرار داد.

«وضربه بمقرعة في يده حتى كسرها على رأسه»

و او را با تازیانه‌ای که در دستش بود چنان زد که تازیانه را بر سرش خورد کرد و شکست.

و به وی گفت که من رزق (جیره و غذای) تو را از این به بعد قطع می‌کنم، حضرت خالد رضی الله عنه گفت: اگر تو جیره و غذای را قطع کنی خداوند به من رزق می‌رساند، این جواب را به پدر داده به خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد.

«فكان يكرمه ويكون معه»^(۳).

لذا آن صلی الله علیه و آله به او احترام قائل می‌شد و وی در خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله ماند.

(۱)- استیعاب و اصابه ترجمه حضرت خالد.

(۲)- استیعاب، طبقات، اصابه، ذکر خالد.

(۳)- البداية والنهاية، ص ۳۲ - ۳۳، ج ۳.

حضرت خالد بن سعید بن العاص رضی الله عنه زمانی مسلمان شد که رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم مردم را مخفیانه به سوی اسلام دعوت می‌داد، از آن به بعد همیشه اوقات خود را خدمت پیامبر بزرگوار صلی الله علیه و آله و سلم می‌گذراند و در نواحی مکه مخفیانه نماز می‌خواند، چون پدر وی از این جریان مطلع شد او را به نزد خود احضار نمود و به وی گفت: اسلام را ترک کن، حضرت خالد در جواب به وی گفت:

«لَا أَدْعُ دِينَ مُحَمَّدٍ حَتَّى أَمُوتَ عَلَيْهِ».

من دین حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم را ترک نخواهم کرد تا لحظه‌ای که بر آن بمیرم، (تا دم مرگ بر آن استقامت و پای بلند خواهیم شد).

آنگاه پدر او را آنقدر زیر ضربه‌های تازیانه و شلاق قرار داد که شلاق بر سرش تکه تکه شد.

«ثم أمر به إلى الحبس وضيق عليه وأجاعه وأعطشه حتى لقد مكث في حر مكة ثلاثاً ما يذوق ماء».

و سپس دستور داد تا او را زندان کرده و او را شدیداً در تنگنای قرار داد و گرسنه و تشنه نگهداشتند تا حدی که به مدت سه روز در گرمای شدید مکه آب به لب‌هایش نمی‌رسید. بالاخره فرصتی به دست آورده از زندان رفت و در اطراف شهر مکه از چشم پدر متواری ماند، تا زمانی که اصحاب رسول صلی الله علیه و آله و سلم به سوی حبشه هجرت را آغاز نمودند، وی از اولین هجرت‌کنندگان بود^(۱).

و در روایت دیگری ذکر شده است که چون حضرت خالد رضی الله عنه مسلمان شد، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از مسلمان‌بودن او خیلی خوشحال شد، و حضرت خالد متواری شد، چون پدرش از مسلمان‌بودن وی اطلاع یافت برادرانش را و غلام خود رافع را به دنبال او فرستاد تا تلاش کرده و نزد وی بیاورند، چون او را آوردند، زجر و توبیخ نمود و با چوب و شلاق بر سر او

(۱) - طبقات، ص ۵۹، ج ۴.

چنان زد که شلاق بر سرش تکه تکه شد و سپس به وی گفت که تو از محمد صلی الله علیه و آله پیروی می کنی، در حالی که قوم خود او نیز با وی مخالف است؟

حضرت خالد رضی الله عنه جواب داد: به خدا سوگند یاد می کنم که پیامبر راست می فرماید و من پیرو او هستم از این جواب وی پدرش از غصه و شدت غیظ مشتعل شد و او را دشنام داد و گفت: ای نالایق هر کجا دلت می خواهد برو، به خدا قسم من به تو خوراک و غیره نخواهم داد، حضرت خالد گفت: اگر تو رزق مرا قطع نمائی باکی نیست، زیرا خداوند متعال متکفل رزق من است، و بعد از آن پدر او را از منزل بیرون کرد و به سایر فرزنداناش دستور داد که با وی قطع رابطه نموده حتی با او گفتگو هم نکنند و الا با آنها هم همانطور رفتار خواهد شد که با خالد رضی الله عنه شده است.

حضرت خالد رضی الله عنه به خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله رسید و ملتزم خدمت آن حضرت شد ^(۱).

۲۷- حضرت عبدالله بن مسعود رضی الله عنه:

وی نیز از نخستین مسلمانان می باشند، علامه ابن جوزی «او را سادس فی الاسلام» یعنی نفر ششم که به اسلام گرویده است ذکر کرده است ^(۲).

روزی یاران بزرگوار حضرت پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله باهم گفتند که جز از خود رسول خدا صلی الله علیه و آله دیگر هیچکس برای قریش قرآن را نخوانده است، از میان ما کسی حاضر است که داوطلبانه این کار را انجام بدهد؟ حضرت عبدالله بن مسعود رضی الله عنه گفت: من حاضریم، صحابه کرام فرمودند: ما برای تو از ناحیه قریش احساس خطر می کنیم که ممکن است تو را آزاری برسانند، ما می خواهیم شخصی برای این کار آماده شود که دارای قبیله ای و عصبیتی باشد تا به هنگام ضرورت بتواند او را از ظلم و ستم قریش نجات دهد.

(۱)- طبقات، ص ۵۹، ج ۴.

(۲)- صفة الصفوة، ترجمه حضرت عبدالله بن مسعود رضی الله عنه.

حضرت عبدالله بن مسعود رضی الله عنه فرمود: «دَعُونِي فَإِنَّ اللَّهَ سَيَمْنَعُنِي مِنْهُمْ» بگذارید تا من بروم پس همانا خداوند متعال عنقریب مرا از شر آن‌ها نجات خواهد داد - و سپس در وقت نیم روز رفت و در یک مکانی عام سوره رحمن را با صدای بلند شروع به خواندن کرد، چون مردم قریش شنیدند بر وی حمله کردند.

«یضربون وجهه وقد أدمت قریش وجهه».

و بر چهره و صورت وی زدند، و صورتش را خون‌آلود کرده، پوست چهره‌اش را کردند. ولی حضرت عبدالله بن مسعود رضی الله عنه به قرائت خود ادامه می‌داد تا این که اکثر سوره را تلاوت فرمود، و سپس به نزد دوستان خود رفت آن‌ها حال وی را مشاهده کرده گفتند: ما از همین کارها احساس خطر می‌کردیم، حضرت ابن مسعود رضی الله عنه گفت:

«والله ما رأيت أعداء الله أهون على مثل اليوم ولو شئتم لأتيتهم بمثلها غداً قالوا لا قد أسمعهم ما يكرهون»^(۱).

به خدا قسم؛ من گاهی این دشمنان خدا را نسبت به خود کم آزارتر از امروز ندیده‌ام و اگر شما دوست دارید فردا نیز به نزد آن‌ها خواهم رفت، گفتند: خیر آنچه را که آنان خوش نداشتند به گوش‌شان رسانیدی.

علامه شبلی این واقعه را از طبری (جلد ۳، ص ۱۱۸۸) نقل کرده است^(۲).

الله اکبر: اینجا پس از سزای شود ذوق جرم بیشتر!

چه عشق صادق و ایمان کاملی است که هرچند جور و ستم بدانها می‌رسید و هرچه بیشتر هدف تعذیب و عقوبت قرار می‌گرفتند، به همان نسبت نیروی جاذبه دینی و جوش و خروج آن‌ها افزون‌تر می‌شد، سرمستی عشق به مثابه‌ای است که کفار ناهنجار می‌زنند و پوست صورت را می‌کنند و حلیه چهره را متغیر می‌سازند اما باده‌نوشان عشق و محبت آن را اصلاً

(۱) - سیره حلبیه، ۳۳۲، ج ۱. ابن هشام، ص ۳۳۶، ج ۱.

(۲) - سیره النبی، ص ۲۳۴، ج ۱.

به خاطر نمی‌آورند. الله، الله، وقتی که عشق صادق باشد در عین حالت ایذا و تکلیف و درد و اذیت به جای کرب و اذیت، لذت و حلاوت محسوس می‌شود، همچنین از فرمایش حضرت ابن مسعود^{رضی الله عنه} این واقعیت نیز به دست می‌آید که آن جفاپیشگان ستمکار از این اندازه هم بیشتر و شدیدتر ظلم و ستم روا می‌داشتند، و به اندازه‌ای اذیت‌های شاقه و بسیار شدید می‌رسانیدند که ظلم و ستم و زد و کوب این نوبت در مقابل نوبت‌های گذشته ناچیز و حقیر و اهون به نظر می‌آمد.

۲۸- حضرت سعید بن زید^{رضی الله عنه}:

وی نیز خیلی قدیم الاسلام است و در زمرهٔ عشرهٔ مبشره داخل است.
 (الف) حضرت ابن سعد^{رضی الله عنه} از حضرت انس بن مالک^{رضی الله عنه} روایت می‌کند که حضرت عمر^{رضی الله عنه} به خواهر و داماد خود گفت: شاید شما هردو از دین آباء خود برگشته اید؟ دامادش حضرت سعید به وی گفت: عمر؛ حق در غیر از دین تو در اسلام است.
 آنگاه عمر بر روی دامادش پرید و او را شدیداً لگدمال و پایمال نمود.
 همشیره‌اش (فاطمه) آمد و او را از بالای شوهر خود دور کرد.
 «فنفحها بیده نفحة فدمي وجهها فقالت وهي غضبي، يا عمران كان الحق في غير دينك أشهد أن لا إله إلا الله وأشهد أن محمداً رسول الله فلما يئس عمر... الخ»
 پسر حضرت عمر^{رضی الله عنه} به خواهر خود چنان سیلی زد که فوارهٔ خون از سرش به صورت وی جاری شد، پس وی در حالی که غضبناک بود گفت: ای عمر اگرچه حق در غیر از دین تو باشد (بازهم ما را می‌زنی) من شهادت می‌دهم که جز خدا معبودی نیست و شهادت می‌دهم که حضرت محمد رسول خداست، پس چون عمر مأیوس شد گفت: کتابی که نزد شما است به من بدهید تا آن را بخوانم^(۱).

(۱) - طبقات، ص ۲۶۸، ج ۳.

الله اکبر: ضارب بعد از زدن خسته شد، زد و کوب را انجام داده مایوس شد اما مضروب (زده شده) خون‌آلود، یک ذره هم از جاده حق و صداقت متزلزل نشد بالاخره مظلومیت خواهر اثر خود را نمودار ساخت، و خونابه فشانی خواهر قلب سنگین برادر را موم کرده برای پذیرفتن دین حق اسلام مایل کرد و رو به روی خواهر مظلوم و مضروب و خون‌آلود به اقرار کلمه شهادت آماده شد.

(ب) حضرت سعید بن زید رضی الله عنه در مسجد کوفه گفت:

«وَاللَّهِ لَقَدْ رَأَيْتُنِي وَإِنَّ عُمَرَ لَمُوثِقِي عَلَى الْإِسْلَامِ قَبْلَ أَنْ يُسْلِمَ عُمَرُ»^(۱).

«به خدا سوگند! عمر قبل از مسلمان شدنش، مرا به جرم مسلمان شدنم می‌بست».

(ج) حضرت مولانا شبلی نعمانی در ضمن بیان واقعه اسلام عمر رضی الله عنه می‌نویسد: عمر رضی الله عنه با داماد دست‌بگریبان شد و چون همشیره‌اش برای نجات شوهر خود جلو آمد به حساب او هم رسید و به جان‌ش افتاد تا حدی که بدنش خون‌آلود گشت، اما محبت اسلام بیشتر از هر چیزی در دلش افزون‌تر بود، گفت: ای عمر رضی الله عنه هر چه می‌توانی بکن، ولی دیگر اسلام از قلب ما خارج نخواهد شد، این کلمات بر قلب حضرت عمر رضی الله عنه خیلی مؤثر واقع شدند با نگاه محبت به جانب خواهر خود نظر انداخت خون از بدنش جاری شده بود از این صحنه رقتی در دلش به وجود آمد و گفت: آنچه را که شما می‌خواندید برای من نیز بخوانید، فاطمه اجزا قرآن مجید را آورد و جلوی وی قرار داد.....

با شنیدن هر جمله‌ای بر قلبش رعب و هیبت، بر قلبش طاری می‌گشت.

تا به این آیه رسید که ﴿عَامِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ﴾ یعنی خدا و رسول او ایمان بیاورند «آنگاه بی‌اراده فریاد برآورد که «أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ» این زمانی بود که رسول الله صلی الله علیه و آله در خانه ارقم که نزدیک کوه صفا واقع بود پناه‌گزين شده بود.

(۱) - صحیح بخاری باب اسلام سعید بن زید.

حضرت عمر رضی الله عنه بر آستانه مقدس حاضر شده در زد چون شمشیر به کف داشت اصحاب متردد شدند، اما حضرت حمزه رضی الله عنه گفت: بگذارید بیاید اگر با خلوص نیت آمده است بهتر! و الا با شمشیر خود او سرش را از تن جدا خواهم کرد.

حضرت عمر رضی الله عنه وارد منزل شد، انگاه خود رسول اکرم صلی الله علیه و آله شخصاً جلو رفت و دامنش را به دست گرفته فرمود: «عمر رضی الله عنه به چه منظور آمده‌ای؟» صدای پرجلال نبوت وی را بلرزه درآورد، با کمال خضوع عرض نمود: «برای مسلمان شدن و ایمان آوردن آمده‌ام» انگاه رسول اکرم صلی الله علیه و آله تکبیر گفت، و همه صحابه نیز دسته جمعی با صدائی چنان بلند الله اکبر گفتند که کوه‌های مکه به صدا درآمدند^(۱).

۲۹- حضرت عثمان بن مظعون رضی الله عنه:

او هم جزو سابقین اولین است و چهاردهمین نفری است که مسلمان شده است^(۲). امام ابن اسحاق روایت کرده است که حضرت عثمان بن مظعون رضی الله عنه در حمایت و پناه ولید بن مغیره بود، وقتی او مشاهده کرد اصحاب رسول صلی الله علیه و آله در ابتلا و مصائب مبتلا هستند و خود او تحت الحمایه ولید به امن و آسایش بسر می‌برد، گفت: به خدا سوگند من تحت الحمایه مشرکی آسوده خاطر زندگی می‌کنم.

«وأصحابي وأهل ديني يلقون من البلاء والأذى في الله ما لا يصيبني لنقص كثير في نفسي».

و دوستان و اهل دین من در راه خدا با انواع اذیت و آزارها دست و پنجه نرم می‌کنند که من به سبب ضعف زیاد نفسانی از آن محروم هستم.

(۱)- سیرت النبی، ص ۲۲۵، ج ۱. بحواله انساب الاشراف و بلاذری و طبقات ابن سعد، اسدالغابه، و بن عساکر، کامل ابن اثیر.

(۲)- اصابه.

سپس پیش ولید بن مغیره رفته حمایت و پناه وی را مسترد نمود، او به وی گفت که ای برادرزاده این کار را نکن، مبدا کسی از قوم من به تو آزاری برساند، ولی او در جواب گفت: خیر من به حمایت و حفاظت خداوند راضی هستم و غیر از او حمایت هیچکسی را نمی‌خواهم، خبر برگشت و استرداد این حمایت در حرم کعبه اعلان و به اطلاع مردم رسید، چون حضرت عثمان رضی الله عنه از آن جا بازگشت به یکی از مجالس قریش رسید که آنجا لبید بن ربیعۀ شاعر برای مردم اشعار می‌خواند، حضرت عثمان نیز در آنجا نشست، لبید گفت: «أَلَا كُلُّ شَيْءٍ مَا خَلَا اللَّهَ بَاطِلٌ» یعنی آگاه باشید هرچیز غیر از خداوند متعال باطل (فانی و ناپایدار) است حضرت عثمان رضی الله عنه فرمود: «صدقت» راست گفتی، لبید قافیۀ دوم را خواند که «وَكُلُّ نَعِيمٍ لَا مَحَالَةَ زَائِلٌ» یعنی و هر نعمتی یقیناً زوال‌پذیر است، حضرت عثمان رضی الله عنه فرمود: «كَذَبْتَ نَعِيمُ الْجَنَّةِ لَا يَزُولُ» این گفته تو دروغ است، زیرا نعمت‌های بهشت زوال‌پذیر نیست. لبید گفت: ای گروه قریش قبل از این همنشین شما را (مرا) هیچ آزاری نرسیده است، اما اینک امروز در حضور شما نسبت به من آزار و رنج و بی‌احترامی روا داشته شد.

شخصی از اهل مجلس گفت: این یکی از جمله احمقانی است که با محمد (صلی الله علیه وسلم) همداستان شده‌اند، لذا از سخن این مرد تو ناراحت نباش، حضرت عثمان رضی الله عنه حرف این شخص را تردید کرد تا این که سخن به درازا کشید و آن مرد بلند شده چشم حضرت عثمان رضی الله عنه را مشت زد که در اثر آن ضربه، چشم حضرت عثمان رضی الله عنه سیاه و خراب شد، ولید بن مغیره حاضر بود و جریان را مشاهده می‌کرد، آنگاه به حضرت عثمان رضی الله عنه گفت: ای برادرزاده قسم به خدا! با این تکلیفی که به چشم تو رسید چشمت از کار افتاد، و تو تحت حمایت من از این نوع آزارها در امان بودی، حضرت عثمان رضی الله عنه در جواب وی گفت:

«بَلِّ وَاللَّهِ إِنَّ عَيْنِي الصَّحِيحَةَ لَفَقِيرَةٌ إِلَى مِثْلِ مَا أَصَابَ أُخْتَهَا فِي اللَّهِ».

قسم به پروردگار چشم سالم من نیز آرزومند چیزی است که برای چشم از کار افتاده در راه خدا پیش آمده است.

و ای ابو عبد شمس! یقیناً من تحت حمایت ذاتی هستم که از تو خیلی باعزت تر و قادرتر می‌باشد - ولید گفت: ای برادرزاده من! بیا تا باز تحت الحمایه من باشی، حضرت عثمان فرمود: خیر.

نظر من این است که این روایت خیلی ایمان‌افروز است و در آن فوائد متعددی وجود دارد (که فشرده‌ای از آن درج ذیل است مترجم).

۱- در قلوب صحابه کرام علیهم‌السلام از اعمال این ابتلا و آزمایشات و از بلیات و مصیبت‌ها ذره‌ای خوف و هراس و اضطراب وجود نداشت، بلکه آن‌ها به سبب عشق صحیح و محبت صادقه‌ای که با خداوند متعال و رسولش داشتند بلا و مصیبت را در رابطه با دین دوست داشتند و به آن محبت می‌ورزیدند، و از جان و دل در جستجو و تلاش آن بیرون می‌آمدند، الله اکبر! عشق بمثابه‌ای است که چون یک چشم به نام خدا معیوب و از کار می‌افتاد به جای این که بر آن اظهار تأسف و نگرانی شود، تمنا و آرزو می‌کند که باید چشم دوم نیز فی سبیل الله با همین صدمه و باهم چنین وضعی مواجه شود.

طالب راحت و نفع و مفاد و آسودگی، هوس و مکاری است، عشق نه تنها این است که در راه طلب وصال محبوب هرنوع مصیبت و بلا تحمل شود، حتی باید در آن راه مصیبت را راحت، بلا را رحمت دانسته در حین ابتلا و امتحان قلب سکون و راحت و لذت را احساس کند.

۲- (باید توجه داشته باشیم - مترجم) که اصحاب کرام علیهم‌السلام بر ذات پاک خداوند متعال چنان اعتماد و توکل داشتند که با کمال فراخ دلی و گشاده روئی به استقبال مصائب جانگداز و آلام طاقت‌فرسا می‌رفتند، ولی خدا را رها کردن و به جوار و حمایت غیر خدا در آمدن و پناهندگی به غیر او را تحمل نکرده و آن کاری شایسته نمی‌دانستند.

۳- در قلوب آن‌ها اگر ترسی بود، فقط ترس خدا بود، خوف غیر خدا به دل‌های آن‌ها اصلاً خطور نمی‌کرد، اینک جلسه و کنفرانس اعدا دین و دشمنان اسلام دایر است، مردم قریش همه اجتماع کرده‌اند و جلسه سراسر پر از مخالفان است، ولی باز هم یک بنده خدا به

تنهائی بلند شده در اعلاء و اعلان کلمه حق ذره‌ای تأمل و تردید را به خود راه نمی‌دهد، و به بانگ دهل حرف غلط آن‌ها را رد می‌کند، و از این تصور که معلوم نیست در جمع شوریده کفار از سوی همه آن‌ها بر یک جان چه خواهد گذشت هیچ واهمه‌ای به ذهن خود راه نمی‌دهد و بازهم از آنچه در پاداش اعلا کلمه الحق از جان حزنش می‌گذرد هیچ باکی ندارد، بلکه اگر آرزو و تمنائی ممکن است داشته باشد فقط این است که بر چشم دیگرش نیز باید همان مصیبت وارد آید که بر چشم اولی وارد آمده است، سبحان الله!

چنان مزه داد بی‌قراری که به دل تمنا کردم ای کاش در دو پهلوی دل بی‌قراری بودی این روایت ایمان‌افروز در سیره حلیه، ابونعیم، البدایه و طبرانی نیز موجود است^(۱).

داستان اسارت و زندانی صحابه کرام قدیم الاسلام

شهر زاغ و زغن در بند قید و صید نیست این سعادت قسمت شهباز و شاهین کرده‌اند ستمگران مکه برای سزادادن صحابه کرام^{علیهم‌السلام} قدیم الاسلام در قبال جرم مسلمان شدن‌شان از انواع ستم‌های موجود، آخرین پله، حبس بود.

کفار و مشرکان ده‌ها نفر بیگانه را از یاران رسول^{صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم} مظلومانه روانه زندان و پای‌بند سلاسل کردند، و آن جفاکش‌ان اسلام و بلاچشان محبت قرآن سال‌ها صعوبت‌ها و مشقت‌های قید و بند را تحمل می‌فرمودند.

۳۰- حضرت عیاش بن ابی ربه:

حضرت عیاش^{رضی‌الله‌عنہ} از طرف مادر برادر ابوجهل و خیلی قدیم الاسلام است. به جرم مسلمانی، برادران مادری وی ابوجهل و حارث، فرزندان هشام او را با ریسمان بسته محبوس و مقید ساختند «فأوثقاه وحبساه»^(۲).

(۱)- حیاة الصحابة، ص ۳۱۸، ج ۳.

(۲)- طبقات ابن سعد، ص ۱۲۹، ج ۴.

شیخ الاسلام ابن حجر نقل می کند که حضرت عیاش بن ابی ربیعه رضی الله عنه در هنگام هجرت حضرت عمر رضی الله عنه به جانب مدینه هجرت کرد، آنگاه برادران مادری وی ابوجهل و حارث فرزندان هشام در مدینه نزد وی رفته و به وی گفتند که مادرت قسم یاد کرده است که: «لا یدخل رأسها دهن ولا تستظل حتی تراها فرجع معهما فأوثقاه رباطاً وحبساه بمكة». تا تو را نبیند نه سرش را روغن می مالند و نه زیر سایه می نشیند، پس وی با آنها مراجعت کرد آنگاه آنها او را بستند در مکه زندانی و حبس کردند.

رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم برای رستگاری و نجاتش مرتباً دعا می فرمود ^(۱).

۳۱- سلمه بن هشام رضی الله عنه:

امام ابن سعد می نویسد که وی خیلی قدیم الاسلام بود، طبق روایتی که محمد بن اسحاق و محمد بن عمر نقل کرده اند او به سوی حبشه هجرت کرد، و چون به مکه باز آمد، «فحبسه أبو جهل وضربه وأجاعه وعطشه» ^(۲).

ابوجهل او را زندانی کرد، و کتکش زد و او را گرسنه و تشنه نگهداشت علامه ابن عبدالبر می نویسد که حضرت سلمه بن هشام از مهاجرین حبشه است.

«وكان رضي الله عنه من خيار الصحابة».

و ایشان از خیار صحابه رضی الله عنه و از فضلائشان بود.

آنان پنج برادر بودند، ابوجهل، عاص که هردو در بدر به حالت کفر کشته شدند، خالد رضی الله عنه که در غزوۀ بدر اسیر شد و فدیۀ ادا کرده آزاد شد.

و به حالت کفر مرد، حارث و سلمه رحمتهما مسلمان شدند، و از برگزیدگان و خیار مسلمانان محسوب می شدند و به خصوص حضرت سلمه که قدیم الاسلام بود.

«واحتبس بمكة وعذب في الله عز وجل».

(۱)- استیعاب ذکر حضرت عیاش.

(۲)- طبقات ابن سعد، ص ۱۳۰، ج ۴.

در مکه محبوس شد و در راه خداوند متعال با شکنجه و آزار روبرو شد.
رسول اکرم ﷺ در حین نماز در دعا قنوت برای او و برای بقیه مستضعفین مکه دعا می‌فرمود^(۱).

۳۲- حضرت ولید بن ولید بن مغیره:

برادر حضرت خالد بن الولید است، در غزوه بدر در سپاه مشرکان بود، و به دست مسلمانان اسیر شد، و با دادن فدیة آزادی یافت، و مسلمان شده به مکه رفت.
«فوثب علیه قومه فحبسوه مع عیاش ابن ابی ربیعه وسلمه بن هشام»^(۲).
پس قوم او بر وی شورید و او را گرفته با عیاش ابن ابی ربیعه و سلمه بن هشام یکجا زندان کردند.

از حضرت ابوهریره رضی الله عنه روایت شده است که رسول اکرم ﷺ بعد از هر نماز اینگونه دعا می‌فرمود: خداوندا! سلمه بن هشام و عیاش بن ربیعه و ولید بن ولید و مسلمانان مستضعفی را که استطاعت هجرت را ندارند (از جور و ستم مشرکین مکه) نجات عطا بفرما^(۳).
بعد از غزوه بدر تا سه سال پیامبر گرامی ﷺ برای این سه شخص دعا می‌فرمود^(۴).
اما حضرت ولید بن ولید به نحوی از زندان فرار کرده خود را به مدینه رساند، رسول خدا ﷺ در باره حضرت عیاش و حضرت سلمه رضی الله عنهما از وی پرسید، گفت:
«ترکتها فی ضیق وشدۀ وهما فی وثاق، رجل أحدهما مع رجل صاحبه».
من از آن هردو در حالی جدا شدم که آن‌ها در نهایت تنگنای و شدت بسر می‌بردند و پای‌های هردو باهم محکم بسته شده‌اند.

(۱)- استیعاب باب ذکر سلمه بن هشام.

(۲)- طبقات، ص ۱۳۱، ج ۴.

(۳)- طبقات، ص ۱۳۰، ج ۴.

(۴)- طبقات، ص ۱۳۲.

رسول خدا ﷺ به وی دستور داد که تو به مکه برو و به بطور مخفی در منزل فلان آهنگر که مسلمان شده است بمان، و مترصد فرصتی باش چون فرصتی به دست آمد به نحوی خود را به نزد عیاش و سلمه برسان و به آنان بگو که رسول الله ﷺ به شما دستور داده است که به سوی مدینه حرکت کنید.

حضرت ولیدؓ می گوید که من به همین نحو عمل کردم و آن هردو را با خود همراه کرده به سوی مدینه راه افتادم، و از ترس این که مبادا به دنبال ما کسی فرستاده شود با نهایت سرعت خود را به مدینه رساندیم^(۱).

از حارث بن هشام روایت شده است که چون ولید بن ولید، عیاش بن ابی ربیع و سلمه بن هشامؓ را همراه خود کرده به سوی مدینه به راه افتاد مردان قریش از قضیه اطلاع یافتند، خالد بن ولید گروهی از قوم خود را با خود همراه و بسیج کرده به تعقیب آنها پرداخت و تا عسفان رفته از آنان خبری نیافتند با نومیدي برگشتند، وقتی که حضرت ولیدؓ و همراهانش به سرزمین سنگلاخ مدینه رسیدند حضرت ولیدؓ به زمین افتاد و انگشتی از پایش شکست و خون از آن جاری شد حضرت ولیدؓ آن را بست و خطاب کرده گفت:

«هَلْ أَنْتَ إِلَّا إِصْبَعٌ دُمِيتَ، وَفِي سَبِيلِ اللَّهِ مَا لَقِيتَ».

تو نیستی جز انگشتی که از آن خون جاری شده است، چیزی دیگر نیستی و آن چه بدان دچار شده‌ای در راه خدا پیش آمده است.

تصمیم قریش در باره قتل آن هرسه حضراتؓ

از سیره ابن هشام معلوم می شود که مردم قریش به جرم پذیرفتن اسلام تصمیم کشتن آن هرسه نفر، حضرت ولید بن ولید، حضرت عیاش، حضرت سلمهؓ را گرفته بودند - ابن اسحاقؓ روایت می کند که چون حضرت ولید بن ولید مسلمان شد چند تن از مردان بنو مخزوم به نزد برادر وی هشام بن ولید رفتند و آن‌ها متفقاً تصمیم گرفته بودند که این چند

(۱) - طبقات، ص ۱۳۲، ج ۴.

نفری که از میان جوانان بنی مخزوم مسلمان شده‌اند، یعنی: سلمه بن هشام و عیاش بن ابی ربیع و ولید آن‌ها را بگیرند و به قتل برسانند، زیرا آن‌ها از ناحیه ایشان ترس و بیم ایجاد فتنه و شر را داشتند (یعنی آن‌ها سایر جوانان را تبلیغ کرده به سوی دین اسلام می‌کشاند)، از این جهت نزد هشام بن ولید رفته مشورت کردند و گفتند که ما تصمیم گرفته ایم که این نوجوانانی که دین جدید را پذیرفته‌اند آن‌ها را سرزنش کنیم، زیرا ما از این جریان بر دیگران احساس خطر می‌کنیم. هشام جواب داد که اشکالی ندارد، اما بر شما لازم است که تنها او را عتاب و سرزنش کنید و از این که به ذات وی خطر وارد کنید پرهیز کرده و مواظب این نکته باشید.

«أَلَا لَا يُقْتَلَنَّ أَخِي عُيَيْشٌ، فَيَبْقَى بَيْنَنَا أَبَدًا تَلَا حِي».

که برادرم کشته نشود و الا بین ما و شما همیشه مخالفت و کینه و جنگ ادامه خواهد یافت.

من بنام خدا سوگند یاد می‌کنم که:

«لَئِنْ قَتَلْتُمُوهُ لَا قُتْلَنَّ أَشْرَفَكُمْ رَجُلًا».

اگر شما او را بکشید هرآینه من شریف‌ترین و معززترین فردی از شما را خواهم کشت. آنگاه آنان گفتند: پروردگارا بر او لعنت کن که می‌تواند در عوض او جان خود را به مخاطره اندازند، به خدا سوگند اگر این مرد از دست ما کشته شود، در عوضش از میان ما مردی از همه بزرگتر و معززتر بقتل خواهد رسید. و بدین نحو بنو مخزوم از حضرت ولید دست کشیدند، و خداوند متعال مکرو توطئه دشمنان را دفع فرمود^(۱).

۳۳- حضرت مصعب بن عمیر رضی الله عنه:

(۱)- سیره ابن هشام، ص ۳۴۳، ج ۱.

وی از جمله کسانی است که در اوایل بعثت پیامبر ﷺ، اسلام آورده است. امام ابن سعد می‌نویسد که مصعب بن عمیر در دار ارقم مسلمان شد، و از ترس مادر و قوم خود اسلام خود را پنهان کرد و مخفیانه با رسول الله ﷺ ملاقات می‌کرد، روزی عثمان بن طلحه دید که او نماز می‌خواند، رفت مادرش و قومش را خبر داد.

«فأخذوه فحبسوه فلم يزل محبوساً حتى خرج إلى أرض الحبشة».

آنها او را دستگیر کرده و به زندان سپردند، از آن پس در زندان به سر می‌برد، تا این که به سوی حبشه هجرت کرد^(۱).

۳۴- حضرت هشام بن عاص:

برادر کوچک حضرت عمرو بن العاص، فاتح آفریقا است.

(الف) پس از قبول اسلام با کاروان مهاجران به حبشه رفت، بعد از چند روز خبر هجرت پیامبر اکرم ﷺ قبيله‌اش او را زندان و مقید ساختند، چند سال در زندان ماند، بعد از غزوه خندق [که در سال پنجم هجری رخ داد] - فرصت به دست آورده به مدینه رفت^(۲).

(ب) شیخ الاسلام رحمه الله می‌نویسد که قدیم الاسلام است، به ملک حبشه مهاجرت کرد، ابن السکن به سند صحیح از حضرت عمر روایت می‌کند که فرمود: من و عیاش بن ابی ربیعه و هشام بن عاص وقتی که آماده هجرت شدیم من و عیاش صبح زود براه افتادیم. «وحبس هشام وفتن فافتتن»^(۳).

و هشام به زندان سپرده شد و مبتلای امتحان شدیدی قرار داده شد.

(۱)- سیره ابن هشام، ص ۳۴۳، ج ۱.

(۲)- مهاجرین، ص ۲۸۷، ج ۲. بحواله مستدرک حاکم، ص ۲۴۰، ج ۳.

(۳)- اصابه، ۵۷۲، ج ۳.

(ج) علامه ابن عبدالبر می‌نویسد که حضرت هشام بن عاص از مسلمانان نخستین است، در مکه مشرف به اسلام شده و به سوی حبشه هجرت فرمود، هنگامی که خبر هجرت رسول اکرم ﷺ به گوش وی رسید، از حبشه به مکه باز گشت.

«فحبسه أبوه وقومه بمكة حتى قدم بعد الخندق على النبي صلى الله عليه وسلم»^(۱).

«پس پدر و افراد قبیله وی او را در مکه زندان کردند تا جنگ خندق در زندان به سر برد و پس از جنگ خندق به خدمت رسول خدا ﷺ در مدینه حاضر گردید».

یک واقعه‌ای ایمان‌افروز و آموزنده

شیخ الاسلام و حضرت علامه ابن عبدالبر رحمهما الله تعالی در ضمن بیان شهادت ایشان واقعه ایمان‌افروزی نقل کرده‌اند.

در روز جنگ اجنادین (که در زمان خلافت حضرت ابوبکر صدیق رضی الله عنه در سال سیزدهم هجری بین مسلمانان و رومیان به فرماندهی خالد بن ولید رخ داد - مترجم) چون لشکر رومیان شکست خورده، عقب‌نشینی کرد آنگاه در موضعی گرد آمدند که راهش خیلی تنگ و باریک بود و به جز یک نفر نمی‌توانست کسی دیگر از آنجا گذر نماید، و رومیان در همان جا به جنگ ادامه دادند، در همان نقطه تنها حضرت هشام بن عاص رضی الله عنه پیش روی کرد و به جنگ با رومیان ادامه داد تا به شهادت رسید، و جسدش در وسط همان دره باریک و تنگ افتاد، و راه را به روی سایر مجاهدان اسلام مسدود کرد، وقتی که مجاهدان به آنجا رسیدند جز با گذشتن از روی جسد او و پایمال کردنش چاره‌ای دیگر نبود، آنگاه مجاهدان اسلام از این که با سُم اسب‌ها جنازه این شهید را پایمال کرده از روی آن به طرف دشمن گذر نمایند تحاشی و اجتناب کردند، (برادر بزرگ حضرت هشام) حضرت عمرو بن العاص به مردم خطاب کرده چنین فرمود:

(۱) - استیعاب.

«أَيُّهَا النَّاسُ! إِنَّ اللَّهَ قَدْ أَسْتَشْهَدُهُ وَرَفَعَ رُوحَهُ وَإِنَّمَا هِيَ جِثَّةٌ فَأَوْطِئُوهُ الْخَيْلَ ثُمَّ أَوَّطِئُوهُ هُوَ ثُمَّ تَبِعَهُ النَّاسُ حَتَّى قَطَعُوهُ فَلَمَّا انْتَهَتْ الْهَزِيمَةُ وَرَجَعَ الْمُسْلِمُونَ إِلَى الْعَسْكَرِ كَرَّ إِلَيْهِ عَمْرُو فَجَعَلَ يَجْمَعُ لَحْمَهُ وَأَعْضَاؤَهُ وَعِظَامَهُ ثُمَّ حَمَلَهُ فِي نَطْعٍ فَوَارَاهُ»^(۱).

ای مردم! همانا خداوند به وی شهادت ارزانی داشت و روحش را (بملاً اعلی برد) و آنچه اینجا افتاده است جثه‌ای بیش نیست، لذا شما آن را پایمال کرده، و از روی وی اسب‌ها را به جلو بتازید، سپس خودش از همه جلوتر جسد برادر را پایمال کرده از آنجا گذر نمود و پس از وی سایر مسلمانان به دنبالش حرکت کردند و از روی جسد حضرت هشام با اسب‌ها گذر نمودند تا این که جسدش تکه تکه شد، پس چون کافران کاملاً شکست خوردند و مسلمانان به لشکرگاه قبلی برگشتند حضرت عمرو رضی الله عنه به سوی جسد برادرش شتافت و به جمع کردن تکه‌های گوشت بدن و اعضا از هم جدا شده و استخوان‌های منتشر شده‌اش پرداخت و سپس همه آن‌ها را در پوستینه‌ای پیچیده مدفون ساخت.

الله، الله، چقدر منظره‌ای دردناک و صبر آزماست که برادر کوچک شهید شده است و لاشه مجروحش در خاک و خون غلطیده در برابر چشمانش افتاده است، ولی از زبان برادر بزرگ نه آه و فغان و نه ناله و شیون بیرون می‌آید!

تا لشکر اسلام، لاشه این شهید را پایمال نکند و با سُم اسب‌های لشکر جسد شهید پاره پاره نگردد و هر مفصل از بدنش جدا و هر عضوی از اعضا جسمش منقطع نشود، و گوشت و پوست او ریزه ریزه نگردند و قلب و جگر وی ذره ذره نشود، فتح اسلام بر کفر میسر نمی‌شود و غلبه اسلام متصور نیست و در غیر این صورت آئین حیات بخش قرآن و نظام راستین اسلام نمی‌تواند کار آید و مقصد تنزیل قرآن و بعثت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم امکان ندارد که حاصل شود.

(۱) - استیعاب و اسبه» ص ۵۷۲، ج ۳ - تذکره هشام.

روشن‌ترین کردار نمونه در تاریخ

در چنین موقعیت کردار و عملکرد روشن، تابنده، و تابناک و درخشنده یک مرد مسلمان، مجاهد عظیم و صحابی جلیل رسول ﷺ را ملاحظه فرمائید - تمام لشکر در باره پایمال کردن جسم اطهر یک شهید فی سبیل الله را در زیر سُم اسب‌های جهاد به تأمل و تردد افتاده و حیران است که برای پیش روی به سوی دشمن چه تدبیری اتخاذ نماید تا حرمت این جسد مطهر نیز رعایت شود.

ولی برادر بزرگ حضرت هشام شهید، حضرت عمرو بن العاص رضی الله عنه برای یک ثانیه هم تردد و تأمل را به قلب خود راه نمی‌دهد و بلافاصله کنار لاشه مجروح و شهیدشده برادر کوچک خود ایستاده، تمام لشکر زیر فرماندهی خود را دستور داده خطاب می‌کند:

روح برادر شهید به اعلی علین پرواز کرده است، این جثه و لاشه‌ای بیش نیست، لذا ای دلاوران اسلام! با پاهای اسبان خود او را لگدمال کرده حرکت و پیشروی نموده، بر دشمنان دین حمله کرده و آنان را نابود کنید. و از آن پس جلوتر از همه خودش اسب خود را نهیب داده به پیش می‌تازد و با سُم‌های اسب خود لاشه برادر عزیز و کوچک و شهید خود را پایمال کنان پیش روی می‌کند، و سپس تمام افراد لشکر از فرمانده شیر دل و بهادر خود اطاعت نموده بر روی جسد آن شهید نازنین پا گذاشته به جلو حرکت می‌کنند و در یک لحظه جسد پاک شهید فی سبیل الله تکه تکه می‌شود.

چون کافران از سپاه اسلام شکست فاحش و سنگینی خوردند و سپاه اسلام با پیروزی کامل باز گشت، مرد غازی مجاهد اکبر، حضرت عمرو بن العاص رضی الله عنه جسد و استخوان‌های و اعضای از هم‌پاشیده برادر کوچک خود را جمع کرده و در چادری قرار داده بر آن گره زده به خاک سپرد.

بنا کردند خوش‌رسمی، بخاک و خون غلیظیدند خدا رحمت کند این عاشقان پاک طینت را واقعیت این است که هرگاه اسلام برای آدمی محبوب باشد و مصالح اسلام و مسلمانان مورد نظر و ملحوظ و مطلوب باشد ظاهر است که انسان زیرک برای تحصیل و تکمیل چنین

مقصد ارفع و اعلائی، و برای رسیدن به چنین هدفی والا مصالح ذاتی و اغراض شخصی خود را بیدریغ قربانی می‌سازد.

چون آن‌روح عقابی می‌شود بیدار درقلب شباب ما نظر می‌آیدش منزلگه خود برتر از جمله سموات تا زمانی که جوان، اغراض ذاتی و منافع نفسانی را فدای مصالح و منافع اعلائی دین و ملت نسازد به منازل بلند و بالای آسمان مانند دست نخواهد یافت، پس تا هنگامی که او بت اغراض ذاتی را پرستش می‌کند و در بند هوا و هوس است نمی‌تواند برای دین و ملت اسلامی خدمت شایسته‌ای انجام دهد، این همان مبارزان دین و مجاهدان نستوه بودند که توانستند دین و ملت را زنده، غالب و سرافراز نگهدارند و بت منافع شخصی خود را ریزه ریزه کرده به یک سو انداختند. مجاهدان اسلام به خصوص صحابه کرام رضی الله عنهم منافع شخصی خود را نثار منافع ملی نمودند، اعزه و اقارب اهل و عیال، اموال و املاک، ملک و وطن همه را رها کرده، حتی از جان خود در راه خدا نیز گذشتند آنگاه اسلام در دنیا غالب و چیره گردید در وهله اول افراد فی سبیل الله شهید و قربانی شدند آنگاه قوم و ملت کامیاب و سرخ‌رو گردید.

مجازی‌دان وجود فرد حقیقی‌دان وجود قوم فدا تو بهر ملت شو، بسوزان این مجازی بت پس این عمل تابنده و درخشنده فاتح مصر، حضرت عمرو بن عاص رضی الله عنه یک گونه «آتش‌زنی بت مجازی» است و حلقه‌ای است از زنجیره دراز فداکاری افراد برای منافع قوم و ملت، و سلسله‌ای طلائی و زرینی است.

این نوعی فداکاری عجیب و شگفت‌انگیز و جان‌نثاری بسیار عظیمی است که از بیان و تصورش هم انسان لرزه بر اندام می‌شود.

و در واقع اسلام عزیز بعد از پرداخت عزامت این چینی و با صدها فداکاری لرزه بر اندام کننده، بر کفر چیره شده، تاریخ را دگرگون ساخته و مسیرش را تغییر داد.

بالعکس کسانی که از این مقصد ارفع بطور کلی بیگانه و ناآشنا هستند و هنوز از پرستش بت‌های منافع شخصی و اغراض پست ذاتی خود فارغ و رها نشده‌اند نمی‌توانند برای دین و

قوم و ملت فداکاری کنند، حتی نمی‌توانند به فداکاری و جان‌نثاری‌های جانبازان و جان‌نثاران دین در صدر اسلام ارج نهاده و آن‌ها را با نگاه عظمت و قدردانی نظر کنند، و عوض این که از آن قطرات خون شهدا فی سبیل الله که با کمال شهادت و مردانگی و جرأت و شجاعت و بهادری، بمنظور حفاظت و حمایت و پشتیبانی حق، و سرکوبی باطل درس و سبق فداکاری و جان‌نثاری و شهادت را بیاموزند مأتم و سینه‌زنی کرده و مجالس عزای بر گزار می‌نمایند - فالی الله المشتکی.

۳۵-۳۶- حضرت عبدالله بن سهیل و حضرت ابو جندل بن سهیل:

(الف) مؤلف فاضل و دانشمند سیر الصحابه می‌نویسد که سهیل از رؤسای قریش بود به همین جهت همانند سایر رؤسای قریش از شدیدترین دشمنان اسلام و از دشمنان بانی اسلامی علیه السلام بود؛ ولی کرشمه‌سازی قدرت الهی را باید دید که در خانه همین دشمن سرسخت اسلام، جان‌نثاری برای اسلام مانند: حضرت عبدالله بن سهیل و حضرت ابو جندل بن سهیل رضی الله عنهما به وجود آمدند، این هردو در آغاز دعوت اسلام مشرف به اسلام شدند؛ و به جرم مسلمان‌بودن از دست پدر خود دشواری‌های گوناگونی را متحمل شدند، عبدالله رضی الله عنه فرصت به دست آورده به سوی حبشه هجرت نمود، ولی در هنگام بازگشت از آنجا دوباره در پنجه ظلم پدر ظالم اسیر شد، و در مواقع جنگ بدر رهائی یافت - و برادر دیگر یعنی ابو جندل رضی الله عنه تا هنگام صلح حدیبیه تحت ظلم و ستم قرار گرفت در موقع صلح حدیبیه، نمایندگی نوشتن قرار داد مصالحت از طرف قریش با سهیل بود یکی از جمله شرایطی که سهیل پیشنهاد کرد این بود که اگر شخصی از قریش ولو این که مسلمان باشد فرار کرده به نزد مسلمانان پناهنده شود، مسلمانان موظفند که او را به سوی قریش باز گردانند، مسلمانان گفتند: ما هرگز چنین شرطی را نمی‌توانیم بپذیریم که مسلمانی به دست مشرکان تحویل داده شود، هنوز این گفتگو جریان داشت که ابو جندل فرزند سهیل که به نزد پدر اسیر بود به نحوی موفق به فرار شده و خود را به اردوگاه مسلمانان رساند، و زنجیرها تا به حال در پاهایش بسته بود.

چون سهیل او را دید به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله گفت: ای محمد! این اولین مرحله عمل کردن بر این شرایط است، پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله فرمودند که تا به حال این فقره از قرارداد به تصویب نرسیده است و ما آن را هنوز قبول نکرده ایم، سهیل گفت: اگر شما ابو جندل را به ما تحویل نمی دهید ما با هیچ شرطی صلح نخواهیم کرد، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله خیلی اصرار فرمود، اما سهیل به هیچ عنوان حاضر نشد بپذیرد، و اصحاب کرام نیز در مورد بازگرداندن و به کفار تحویل دادن ابو جندل بسیار مخالفت کردند، ولی چون این صلح در واقع به منزله مقدمه ای بود برای موفقیت ها و کامیابی های آینده اسلام و مسلمانان، از این جهت رسول اکرم صلی الله علیه و آله شرط سهیل را قبول کرد و ابو جندل دوباره پا به زنجیر باز فرستاده شد و پیمان صلح به امضاء رسید^(۱).

(ب) علامه شبلی نعمانی مرقوم می فرماید که در عین زمانی که صلح نامه در حال نوشته شدن بود، پسر سهیل حضرت ابو جندل که مسلمان شده بود، و کفار وی را در مکه مقید ساخته بودند و انواع اذیت و آزار به وی می رسانیدند به نحوی فرار کرده پا به زنجیر به خدمت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و مسلمانان آمد و در جلو همه افتاد هسیل گفت: ای محمد! این اولین لحظه ای است که باید به مفاد و بندهای معاهده صلح عمل شود، لذا طبق شرایط صلح او را به من تحویل دهید. پیامبر بزرگوار صلی الله علیه وسلم فرمود: هنوز صلح نامه نوشته و امضاء نشده است، سهیل گفت: پس ما به این ترتیب صلح را قبول نداریم، پیامبر صلی الله علیه و آله چندین مرتبه اصرار کرد، ولی سهیل اصلاً رضایت نداد، رسول اکرم صلی الله علیه و آله مجبوراً و با دل ناخواسته آن را قبول فرمود.

کافران ابو جندل رضی الله عنه را به اندازه ای زده بودند که آثار ضرب بر روی جسمش تا هنوز باقی بود، او در میان جمع مسلمانان زخم های خود را ظاهر کرده به آنان نشان داد، و گفت: ای برادران مسلمان! آیا باز هم دوست دارید مرا در چنین وضعی قرار دهید، من مسلمان شده ام

(۱) - سیر الصحابه، ص ۹۷ تا ۹۹، ج ۷، ملخصاً بلفظه مأخوذ از بخاری. کتاب الشروط فی الجهاد و المصالحه مع اهل الحرب.

آیا دوباره مرا به دست کفار می‌سپارید؟ از این سخن‌های وی تمام مسلمانان به هیجان درآمدند، رسول اکرم ﷺ به سوی ابو جندل نگاه کرد و به وی چنین گفت:

«يَا أَبَا جَنْدَلٍ اصْبِرْ وَاحْتَسِبْ فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ جَاعِلٌ لَكَ وَلِمَنْ مَعَكَ مِنَ الْمُسْتَضْعَفِينَ فَرْجًا وَمَخْرَجًا» ای ابو جندل صبر کن و منتظر اجر و ثواب باش، همانا خداوند برای تو و برای سایر مظلومان چاره و راه نجاتی پیدا خواهد کرد.

خلاصه حضرت ابو جندل رضی الله عنه ناچار شد که دوباره پا به زنجیر برگردد^(۱).

(ج) در صحیح بخاری چنین ذکر شده است که حضرت ابو جندل خطاب به مسلمانان گفت:

«أَيُّ مَعْشَرِ الْمُسْلِمِينَ، أُرِدُّ إِلَى الْمُشْرِكِينَ وَقَدْ جِئْتُ مُسْلِمًا إِلَّا تَرَوْنَ مَا قَدْ لَقِيتُ وَكَانَ قَدْ عَذَّبَ عَذَابًا شَدِيدًا فِي اللَّهِ»^(۲).

ای جماعت مسلمان! آیا پس از این که مسلمان شده به نزد شما آمده‌ام دوباره به سوی مشرکان برگردانده خواهم شد؟ مگر شما آثار اذیت‌هایی را که من از دست آن‌ها چشیده‌ام نمی‌بینید؟ و به وی در راه خدا عذاب شدیدی رسیده بود.

(د) و در سیرت ابن هشام چنین آمده است:

ابو جندل رضی الله عنه در حالی که زنجیر آهنین در پا داشت آمد و رسید چون سهیل او را دید از جای برخاست و گریبان او را گرفته و به صورت و دهان وی می‌زد، گریبان‌ش را با نهایت سختی گرفته و با زور و قوت می‌کشید تا او را باز گرداند.

«وَجَعَلَ أَبُو جَنْدَلٍ يَصْرُخُ بِأَعْلَى صَوْتِهِ يَا مَعْشَرَ الْمُسْلِمِينَ أُرِدُّ إِلَى الْمُشْرِكِينَ يَفْتِنُونِي فِي دِينِي»^(۳).

(۱) - سیرت النبی، ص ۴۵۶، ج ۱.

(۲) - صحیح بخاری، باب الشروط فی الجهاد و المصالحه.

(۳) - سیره ابن هشام، ص ۳۳۲، ج ۳.

و حضرت ابو جندل رضی الله عنه با آواز بلند فریاد برمی آورد که ای گروه مسلمانان، آیا من باز به سوی مشرکان برگردانده شوم تا در مورد دین، مرا به فتنه وادارند؟
(ه) امام ابن سعد چنین می نویسد: طبق روایت محمد بن اسحاق، و محمد بن عمر حضرت عبدالله بن سهیل به سوی کشور حبشه (در هجرت دوم) هجرت کرد، و چون از آنجا به مکه باز آمد:

«فأخذہ أبوہ فأوثقہ عندہ وفتنہ فی دینہ»^(۱).

پدرش (سهیل) او را گرفتار ساخت و او را بسته نزد خود اسیر نمود و در باره دین او را به ابتلا و آزمایش شدید مبتلا ساخت.

۳۷- حضرت ابو بصیر رضی الله عنه:

نامش عتبہ بن اسید است، از شخصیت های معروف اسلام است، امام بخاری در کتاب صحیح خود از وی سخن به میان آورده است، و امام ابن اسحاق، در مورد ایشان واقعه ای بسیار طویل و عجیب بیان کرده است، به خاطر قبول اسلام با شدائد و سختی های قید و بند و اسارت روبرو شد، امام ابن اسحاق می گوید:

«كَانَ مِمَّنْ حُبِسَ بِمَكَّةَ»^(۲) از جمله کسانی بود که در مکه زندانی شدند. (۳۷ تا ۱۰۶ حکایت بیش از هفتاد نفر صحابی).

از نوشته امام ابن اسحاق روشن می شود که تعداد صحابه مظلوم رضی الله عنهم و ستم دیده ای که در اسارت مشرکان مکه به سر می بردند بیش از هفتاد تن بودند، و وی چنین نوشته است:
«از میان مسلمانان زندانی در مکه حدود هفتاد نفر موفق شدند از زندان بگریزند، و نزد ابو بصیر گرد آیند»^(۳).

(۱)- طبقات، ص ۴۰۶، ج ۳.

(۲)- سیره ابن هشام، ص ۳۳۷، ج ۳.

(۳)- سیره ابن هشام، ص ۳۳۸، ج ۳.

هرگاه از میان محبوسان و اسیران حدود هفتاد نفر به نحوی موفق به فرار شده به نزد حضرت ابو بصیر^(ع) گرد آمدند: معلوم شد که جمع کل تعداد اسیران بیشتر از هفتاد نفر بوده است.

۱۰۷- حضرت طلیب بن عمیر:

ایشان از جمله کسانی‌اند که در آغاز بعثت اسلام آوردند و طبق روایت حاکم در دار ارقم مسلمان شده ابولهب دائی وی بود^(۱). ولی مع الوصف طبق نوشته بلاذری چون مشرکان، مسلمانان را در شعب ابی طالب محصور کردند، حضرت طلیب^(ع) (دائی خود) ابولهب را زد و مجروح کرد.

«فأخذوا طليباً فأوثقوه»^(۲).

آنگاه مشرکان طلیب را گرفته و محکم بستند.

این بود داستان (پردرد) اسارت اسیران جفاکش اسلام، ولی خیلی ناتمام و مختصر، زیرا این اثر مختصر، گنجایش بعثت این داستان‌های مفصل را ندارد. مصرع: تو خود حدیث مفصل بخوان ازین مجمل -

رضي الله تعالى عنهم أجمعين وعنا بفضلہ وكرمه المين أمين (نقل از مترجم).

عریانی و تشنگی صحابه^(ع) به خاطر اسلام

تحت این عنوان واقعاتی را ملاحظه خواهید فرمود که چگونه صحابه^(ع) کرام^(ع)، سزای عریانی و تشنگی را به خاطر اسلام با جان و دل می‌خريدند.

(۱)- اصابه، ص ۲۲۵، ج ۲.

(۲)- اصابه، ص ۳۳۰، ج ۲. ذکر حضرت عبدالله.

۱۰۸- حضرت عبدالله ذوالبجادرین:

شیخ الاسلام امام ابن حجر رحمته از ابن اسحاق روایت می کند که عبدالله مزنی یتیمی بود که در آغوش عموی خود پرورش یافت و عمویش نسبت به وی کمال لطف و کرم را داشت، ولی چون متوجه شد که وی مسلمان شده است.

«فزع منه كل شيء أعطاه حتى جرده من ثوبه».

هر چیزی را که به وی داده بود باز پس گرفت حتی لباس هایش را نیز از تن درآورد - بعد از آن به نزد مادر خود آمد مادرش چادری داشت آن را دو تکه کرده به حضرت عبدالله داد وی یک تکه اش را ازار و تکه دیگر را ردأ کرده به تن خود پوشید و صبح زود به خدمت حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله حاضر شد، آن حضرت صلی الله علیه و آله فرمود: تو عبدالله ذوالبجادرین (صاحب دو چادر) هستی، تو بر دم دووازه من باش - از آن پس حضرت عبدالله رضی الله عنه بر باب نبوی اقامت گزید.

روایت این موضوع را علامه ابن جوزی به نقل از ابن سعد، و علامه ابن عبدالبر به نقل از ابن هشام، و شاه معین الدین ندوی به نقل از اسدالغابه نیز در کتب خود آورده اند ^(۱).

۱۰۹- حضرت ابوامامه باهلی:

نام نامی اش صدی بن عجلان است، پس از قبول اسلام، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله او را برای تبلیغ دین و دعوت به اسلام نزد قبیله خودش فرستاد، وی به نزد مردم قبیله خود زمانی رسید که آنان پس از آب دادن شتران خود مشغول دوشیدن و نوشیدن شیر آن ها بودند، چون او را دیدند گفتند: «مرحبا بالصدی بن عجلان» یعنی خدمت تو خیر مقدم عرض می کنیم ای صدی بن عجلان، و به استقبال وی درآمدند و پس از انجام مراسم استقبال اولین سؤالی که از وی کردند این بود که طبق اطلاع واصله تو هم با آن مرد (رسول خدا صلی الله علیه و آله) بی دین شده ای؟

(۱)- صفة الصفوة، ص ۲۸۱، ج ۱، استیعاب ذکر حضرت عبدالله، سیرالصحابه، جلد هفتم حالات حضرت عبدالله.

ابوامامه علیه السلام در پاسخ گفت: خیر! بی‌دین نشده‌ام، البته به خدا و رسول او ایمان آورده‌ام، و رسول الله صلی الله علیه و آله مرا ماموریت داده به نزد شما فرستاده است تا شما را به اسلام دعوت کنم، و سپس تبلیغ را آغاز کرد و از طرف قوم خود با جواب منفی روبرو شد و آن‌ها انکار کردند، در اثنای سخن، ابوامامه احساس تشنگی کرده از آن‌ها چند جرعه آب خواست، ولی چون تمام افراد قبیله به سبب مسلمانی وی با او دشمن شده بودند به وی یک جرعه آب هم ندادند، و همان اشخاصی که چند لحظه قبل به وی خیر مقدم و مرحبا گفته با احترام به استقبالش رفته بودند در موقع تقاضای آب خوردن به وی گفتند که با لب خشک و تشنه بمیر، ما یک قطره آب به تو نخواهیم داد، این جواب مایوس‌کننده را شنیده حضرت ابوامامه بر روی ریگ‌های پرتیش و گرم دراز کشید و چون خواب رفت در عالم رؤیا به امر الهی سیراب شد. چون بیدار شد دید که مردم قبیله بر بد اخلاقی خود همدیگر را دارند مذمت و ملامت می‌کنند و می‌گویند که سرداری از سرداران شما به نزد شما آمد، شما حتی شیر و خرما به وی تعارف ننمودید، بعد از ندامت و انفعال مقداری خرما و شیر به نزد وی آوردند، ولی حضرت امامه علیه السلام از قبول کردنش سرباز زده انکار کرد، و گفت خداوند مرا سیراب فرمود^(۱).

الحمد لله که سرمستان باده توحید در ردیف اذیت و آزارهای دیگر آزار عریانی و گرسنگی و تشنگی را نیز تحمل فرمودند، و در ردیف انواع فداکاری‌های دیگر لباس و پوشاک و خورد و نوش را نیز فدای راه خدا کردند، رضی الله تعالی عنهم اجمعین.

۱۱۰- حضرت ابو رافع رضی الله عنه:

وی غلام حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله بود، ولی بدین جهت در ردیف غلامان مظلوم تذکره‌اش قبلاً بیان نشد که وی داخل گروه سابقش اولین از بردگانی که هدف تعذیب قرار داده شدند نیست، ابن سعد می‌نویسد: قبلاً وی غلام حضرت عباس بود و آن را به رسول

(۱)- اصابه، ص ۱۷۵، ج ۲.

اکرم رضی الله عنه به طور هبه داده بود، وقتی حضرت عباس مسلمان شد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به مناسبت این خوشحالی او را آزاد کرد^(۱).

امام ابن سعد از او روایت می کند که گفت:

من آدم ناتوانی بودم کنار چاه زمزم نشسته تیر می ساختم، روزی در همانجا مشغول ساختن تیر بودم، ابولهب و ابوسفیان بن حارث آمدند، ابولهب بر چهره من با دست خود شدیداً زد، من به سبب آن خشم شدم و چون ضعیف و ناتوان بودم ابولهب مرا بر زمین انداخت و بر بالای سینه من نشسته مرا مورد ضرب قرار داد^(۲).

داستان ناتمام

این بود داستان غم پروانگان شمع رسالت محمدی صلی الله علیه و آله و رویداد بلای شان، اما این داستان ابتلای هنوز ناتمام است، زیرا واقعات جانکاهی و دلسوزی یاران رسول و در خاک و خون غلطیدن و در آتش سوختن اصحاب نبی صلی الله علیه و آله، لا اقل از لحاظ سرمایه علمی در خور بیان بی بضاعت و تهی دستی مانند من نمی باشد.

بیان مظلومیت صحابه کرام رضی الله عنهم در قرآن مجید

همانطوری که واضح است: دامن گسترده سیرت و تاریخ از واقعات و حکایات مظلومیت دردانگیز صحابه کرام رضی الله عنهم مملو است، ولی صرف نظر از آن در قرآن مجید هم تذکره مظلومیت و ابتلا آنان وجود دارد قبل از مورخان اسلامی و سیرت نویسان، خود خداوند متعال به ذکر و بیان آن پرداخته است؛ لذا الان باید مظلومیت یاران رسول الله صلی الله علیه و آله را از کتاب الله و قرآن عظیم گوش کنیم که می فرماید:

۱- ﴿وَأَذْكُرُوا إِذْ أَنْتُمْ قَلِيلٌ مُسْتَضْعَفُونَ فِي الْأَرْضِ تَخَافُونَ أَنْ يَتَخَطَّفَكُمُ النَّاسُ﴾

[الأنفال: 26].

(۱) - طبقات، ص ۷۳، ج ۴.

(۲) - ایضاً، ص ۷۳، تا ۷۴.

«و بیاد آرید زمانی را که شما در سرزمین مکه عده بسیار قلیل و مستضعف^(۱) بودید، هر زمان از این که مبدا کفار شما را برابند (و نابود کنند) احساس خطر می‌کردید.»

«مبدا کفار شما را برابند» این الفاظ، بی‌کسی و بیچارگی و نهایت مظلومیت و بلاکشی صحابه کرام را اظهار می‌نمایند، و آدم با بصیرت می‌تواند قیاس و استنباط کند که یاران پیامبر گرامی صلوات الله وسلامه علیه در سرزمین مکه ایام زندگی را با چه انواع مصائب بسر برده‌اند.

۲- ﴿وَمَا لَكُمْ لَا تُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانِ الَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا أَخْرِجْنَا مِنْ هَذِهِ الْقَرْيَةِ الظَّالِمِ أَهْلُهَا﴾ [النساء: 75].

«و شما را چه شده است که در راه خدا و به خاطر مستضعفان از مردان و زنان و کودکانی که می‌گویند: پروردگارا! ما را از این قریه‌ای که مردمش ستمکارند بیرون کن، جهاد نمی‌کنید.»

ظلم و ستم و جلادی و سفاکی، جور و جفای مشرکان مکه بیش از این دیگر چه باشد که در قرآن به آن‌ها لقب «ظالم» داده شده است، صحابه کرام از ظلم و جور آن‌ها به تنگ آمده هجرت کردند، ولی بازهم عده زیادی از مردان و زنان و کودکان ناتوان و ضعیف که یا به علت بی‌سر و سامانی و نداشتن امکانات، یا به علت جلوگیری کفار هنوز در مکه مانده بودند و موفق به مهاجرت نشده بودند، این گروه مستضعفان را از مسلمانان، کافران قریش بی‌نهایت اذیت می‌کردند و آن‌ها آه و ناله مظلومانه به بارگاه الهی سر می‌دادند و دعا می‌کردند که پروردگارا! برای رستگاری ما از چنگال جبر و تشدد این ستمکاران، راه چاره‌ای پیدا کن کما این که آخر الامر خداوند متعال دعا آنان را اجابت فرمود.

بدین نحو که آن دسته از صحابه کرام را که در مدینه ساکن بودند به منظور نجات دادن صحابه‌ای که مبتلای عذاب بودند ترغیب و به سوی جهاد تشویق فرمود.

(۱) - کسی که مردم او را خوار بدارند و ناچیز و ضعیف انگارند.

۳- ﴿وَالَّذِينَ هَاجَرُوا فِي اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مَا ظَلَمُوا لَنُبَوِّئَنَّهُمْ فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَلَا جَزَاءَ الْآخِرَةِ أَكْبَرُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ﴾ [النحل: 41].

«و کسانی که در راه خدا هجرت کردند، پس از آن که بر آن‌ها ظلم شد، هر آینه آن‌ها را در دنیا جای خوب می‌دهیم؛ و همانا مزد آخرت از آن هم بزرگتر است، اگر آن‌ها یعنی: (دشمنان صحابه) می‌دانستند.

۴- ﴿ثُمَّ إِنَّ رَبَّكَ لِلَّذِينَ هَاجَرُوا مِنْ بَعْدِ مَا فُتِنُوا ثُمَّ جَاهَدُوا وَصَبَرُوا إِنَّ رَبَّكَ مِنْ بَعْدِهَا لَغَفُورٌ رَحِيمٌ﴾ [النحل: 110].

«سپس یقیناً پروردگار تو نسبت به کسانی که پس از مبتلا شدن به مصیبت‌ها هجرت کردند و سپس جهاد کرده (و در مقابل شدائد) صبر نمودند همانا پروردگار تو بعد از آن حتماً بخشاینده و مهربان است».

علت اساسی هجرت، مظلومیت صحابه است

از این ارشادهای خداوندی این واقعیت نیز روشن گردید که اساس هجرت بر مظلومیت صحابه است، وقتی فتنه‌انگیزی و ستم‌کاری و جلادی و سفاکی، خونریزی و خون آشامی مشرکان مکه به اوج و به مرحله ارتقا خود رسید، و قهر و غضب ابتلا و آزمایش، تعذیب و تکلیف، ظلم و ستم و شدت و اذیت نسبت به صحابه کرام از حد گذشت، آنگاه اجازه هجرت به آنان داده شد، لذا اساس هجرت مظلومیت و مقهوریت صحابه کرام می‌باشد،

۵- ﴿أُذِنَ لِلَّذِينَ يُقْتَلُونَ بِإِثْمِهِمْ ظُلُمًا إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ نَصْرِهِمْ لَقَدِيرٌ﴾ [الحج: 39-40].

«اجازه جهاد داده شد به کسانی که از طرف کفار با آن‌ها جنگ کرده می‌شود، زیرا نسبت به آن‌ها ظلم شده است، و همانا خداوند بر نصر آن‌ها یقیناً توانا است، کسانی که از شهرهای خود به ناحق فقط به این جهت اخراج شدند که می‌گویند: پروردگار ما الله است».

علت اساسی جهاد نیز مظلومیت صحابه رضی الله عنهم است

قبلاً بیان شد که اساس هجرت بر مظلومیت صحابه قائم است. در اینجا علت مشروعیت جهاد نیز مظلومیت صحابه قرار داده شد، و گناه و تقصیر صحابه کرام فقط این عنوان شده است که آن‌ها تنها خداوند یکتا را پروردگار خود می‌دانند و غیر از این هیچ گناهی ندارند. به خاطر عقیده توحید مشرکان مکه مشتعل و خشمگین شده، صحابه کرام را هدف ظلم و شذائد قرار دادند و تا حدی آنان را آماج و نشانه جور و جفا قرار دادند که آن مظلومان مجبور به ترک وطن گشتند، ولی چون در آنجا نیز مشرکان مکه نگذاشتند که آرام بنشینند و به آسودگی به سر برند و بر مدینه شورش کردند تا اسلام و مسلمانان را نابود کنند، آنگاه جهاد با کافران فرض قرار گرفت. یک نکته مهم:

در بیان مظلومیت صحابه کرام رضی الله عنهم بطور ضمنی این واقعیت نیز مشخص و مبرهن شد که جمیع حضرات مهاجرین رضی الله عنهم به ناحق و بیگناه از خانه‌هایشان اخراج گردیدند، یگانه جرم و تقصیر غیر قابل گذشت آنان (از نظر دشمنان دین) فقط این بود که ایمان و اسلام و ربوبیت و وحدانیت خدای یکتا را قبول و اعلان و اظهار کردند، چقدر غلط‌اندیش و اشتباه‌کارند کسانی که نابکارانه و سعی ناپاک بر این دارند که دامن ایمان و عمل صحابه کرام رضی الله عنهم بخصوص حضرات مهاجران رضی الله عنهم را داغدار جلوه دهند؛ و شخصیت عظیم آنان را هدف طعن و تشنیع قرار داده ^(۱).

کاش آن‌ها به کتاب الله، قرآن مجید ایمان می‌آوردند که شاهد عادل و گواه طهارت نفس، پاکدامنی، بی‌آلایشی و بی‌گناهی تمام حضرات مهاجرین است.

(این امر از عجائب درد‌آمیز تاریخ است - مترجم) که سلسله جور و ستم و تعدی مشرکان مکه نسبت به صحابه رضی الله عنهم پایان یافت، اما سلسله ظلم و ستم دشمنان صحابه رضی الله عنهم (که در واقع کافرانی مسلمان نما هستند - مترجم) نسبت به آنان پس از گذشت قرن‌ها هنوز هم ادامه

(۱) - تصریحات قرآن مجید نسبت به بیان عظمت و شخصیت بی‌مثال آنان را نادیده می‌گیرند - مترجم.

دارد. (در نتیجه آشکار است - مترجم) که مظلومیت صحابه کرام غیر مختتم است^(۱) در تواتر و تسلسل آن تفاوت و فرقی ایجاد نشده است - رضی الله عنهم اجمعین.

۶- ﴿فَالَّذِينَ هَاجَرُوا وَأُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَأُودُوا فِي سَبِيلِي وَقَتَلُوا وَقُتِلُوا لَأُكَفِّرَنَّ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَلَأُدْخِلَنَّهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ ثَوَابًا مِمَّنْ عِنْدِ اللَّهِ وَاللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الثَّوَابِ﴾ [آل عمران: ۱۹۵].

«پس کسانی که هجرت کردند و از خانه‌ها بیرون رانده شدند، و در راه من به آنان آزار رسانیده شد و جهاد کردند و کشته شدند، حتماً خطاهای آنان را می‌بخشم و آنان را حتماً داخل باغ‌هایی خواهم کرد که در میان آن‌ها نهرها جریان دارد، این مزدی است از جانب الله و نزد خداوند مزد بسیار خوب موجود است.

اذیت شدن در راه خدا

شهادت زنده و جاوید نصوص قرآنی وجود دارد که آزار و تکالیفی که به حضرات مهاجران رضی الله عنهم داده می‌شد محض و خالص در راه خدا و به خاطر خدا بود؛ و در عوض آن از جانب خداوند متعال به آنان بهشت اعطا شد، و حسن ثواب و مزد نیکو به نزدیک پروردگار موجود است.

و گرنه، از طرف مردم به آنان در راه خدا چیزی دیگری جز آزار و اذیت رسانده نشد و از خانه‌هایشان بیرون رانده شدند و در عوض خدمات ارزنده اسلامی‌شان، طعن و تشنیع، مذمت و ملامت، سب و شتم عایدشان شد. بدیهی است که این بدترین عوضی است که از جانب بدترین اشخاص دنیا به آنان داده می‌شود، خداوند آنان را هدایت فرماید، به هر حال از آیات عیدیه قرآن‌کریم، مظلومیت صحابه کرام رضی الله عنهم واضح و ثابت است - همچنین از این ارشادات ربانی ﴿وَالَّذِينَ هَاجَرُوا فِي اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مَا ظَلَمُوا﴾ و ﴿لِلَّذِينَ هَاجَرُوا مِنْ بَعْدِ مَا فُتِنُوا﴾ و غیره این واقعیت هم مبرهن و آشکار شد که هجرت بدنبال ظلم و ستم و فتنه و ابتلا به عمل

(۱)- پس از گذشت سده‌ها - مترجم.

آمد، چون فتنه‌جویی و جفاکاری، ستم‌کاری و خونخواری به اوج خود رسید آنگاه دستور و اجازه هجرت فرا رسید.

در زیر به شرح مواردی در باب هجرت می‌پردازیم:

هجرت به حبشه

چون مظالم و شدائد قریش به اوج رسیدند و سرزمین مکه با وجود وسعت خود بر صحابه کرام علیهم‌السلام تنگ شد، رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم بلاکشان محبت و پروانگان شمع رسالت را اجازه داد تا به سوی حبشه هجرت کنند - خود هجرت دلیل ثبوت این واقعیت است که خون‌آشامی و سفاکی و ستمکاری و جفاکاری مشرکان به حدی رسیده بود که دیگر غیر قابل تحمل شده بود به همین جهت جان‌نثاران اسلام وطن عزیز خود را ترک داده غربت و دوری از وطن را اختیار کردند.

(الف) حافظ ابن عساکر از حضرت ام سلمه روایت می‌کند:

«لما ضاقت مكة وأوذى أصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم وفتنوا ورأوا ما يصيبهم من البلاء والفتنة في دينهم وأن رسول الله صلى الله عليه وسلم لا يستطيع دفع ذلك عنهم...».

چون سرزمین مکه تنگ شد و یاران رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم آزار داده شدند و در آزمایشات و ابتلاها انداخته شدند، و آنچه که از بلا و فتنه و مصیبت به آنها می‌رسید دیدند و متوجه شدند که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم برای دور کردن آنها و دفاع از آنها قادر نیست: از این جهت رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم به آنها دستور مهاجرت به سوی کشور حبشه را داد^(۱).

(ب) امام ابن سعد از امام زهری رحمهما الله روایت می‌کند که چون تعداد مسلمین افزایش یافت و ایمان و اسلام خود را اعلان و اظهار کردند بسیاری از کفار و مشرکان بر مؤمنان قبیله و فامیل خود شوریدند.

(۱) - البدایه والنهایه، ص ۷۲، ج ۳.

«فَعَذَّبُوهُمْ وَسَجَنَوْهُمْ وَأَرَادُوا فِتْنَتَهُمْ عَنْ دِينِهِمْ».

و آنها را به عذاب و اذیت مبتلا می کردند، و به زندان انداختند و خواستند که آنها را از دین منحرف سازند.

به همین سبب رسول خدا ﷺ به آنها اجازه هجرت به سوی حبشه را داد و پیش از همه یازده مرد و چهار زن هجرت کرد - مردان قریش تا ساحل دریا برای تعیب آنها حرکت کردند، ولی آنها قبل از رسیدن مردان قریش در کشتی سوار شده رفته بودند^(۱).

(ج) امام ابن سعد و ابن هشام رحمهما الله فهرست کامیابی را از این پانزده مهاجر مرد و زن ﷺ در کتاب‌های خود درج کرده‌اند که در آن نام حضرت عثمان بن عفان و همسرش رقیه دختر رسول الله ﷺ در سر فهرست قرار دارد، و شامل اسمای گرامی حضرت زبیر و حضرت عبدالرحمن بن عوف و حضرت عثمان بن مظعون، و حضرت عبدالله بن مسعود و حضرت مصعب بن عمیر رضی الله عنهم نیز هست^(۲).

(د) ابن اسحاق می‌گوید: سپس حضرت جعفر بن ابی طالب هجرت کرد و پشت سر وی سایر مسلمانان هجرت کردند^(۳).

(ه) علامه شبلی نعمانی می‌نویسد: عموم مورخان بر این تصور هستند که تنها کسانی هجرت کردند که هیچگونه پشتیبان و مددکاری نداشتند، ولی در لیست مهاجران افراد هر طبقه‌ای دیده می‌شوند، به همین دلیل این امر قویاً قرین قیاس می‌باشد که ظلم و تعدی قریش تنها به کسانی که پشتیبان نداشتند، محدود نبود؛ حتی افراد خانواده‌های بزرگ نیز از دست ظلم و ستم آنها در امان نبودند، این مطلب خیلی شگفت‌انگیز است که افرادی که بیش از همه مظلوم بودند و بر روی اخگرها خوابنده می‌شدند یعنی حضرت بلال، عمار، یاسر رضی الله عنهم و غیره نام‌هایشان در لیست مهاجرین حبشه به نظر نمی‌رسد، علت آن غیر از این دو امر چیز

(۱) - طبقات، ص ۲۰۳، ج ۳.

(۲) - طبقات، ص ۲۰۴، ج ۱.

(۳) - سیره ابن هشام، ص ۳۴۵، ج ۱.

دیگر نمی‌تواند باشد، یا بی‌سر و سامانی و ناتوانی آن‌ها به حدی رسیده بود که سفر کردن و مهاجرت برایشان ناممکن بود، و یا این که از درد و الم شکنجه‌های کفار لذت می‌بردند و نمی‌خواستند که آن را رها کنند^(۱).

(و) علامه شبلی نعمانی رحمته الله می‌نویسد: در سایه شفقت و مهربانی نجاشی، مسلمانان در حبشه با امن و امان چند روزی را به سر بردند، ولی قریش این خبرها را شنیده و از ناراحتی و حسد بر خود می‌پیچیدند، آخر الامر تصمیم بر این گرفتند که هیئتی مرکب از چند تن را به نمایندگی از خود به عنوان سفارت به نزد نجاشی بفرستند و آنان رفته به وی بگویند که افراد مجرم کشور ما را که از آنجا فرار کرده به کشور تو پناهنده شده‌اند از کشور خود بیرون کن. عبدالله بن ربیع و عمرو بن العاص جهت انجام این مأموریت از طرف قریش انتخاب شدند، اینها تحفه‌ها و سوغات‌هایی گرانبها برای خود نجاشی و اهل دربارش تهیه کرده و با همه ساز و برگ این هیئت به سوی حبشه (اتیوپی) براه افتاد، این هیئت در دربار نجاشی حاضر شد و تقاضایش را مطرح نمود که مجرمان فراری ما باید به تحویل داده شوند و اهل دربار نیز این مطلب را تأیید کردند، و از پیشنهاد هیئت قریش پشتیبانی نمودند، آنگاه نجاشی مسلمانان را احضار کرد (و گفتگو آغاز شد) حضرت جعفر رضی الله عنه سخن را چنین آغاز نمود:

ای شاه! ما مردمی جاهل، بت‌پرست بودیم، گوشت مردار را می‌خوردیم، مرتکب فحشا می‌شدیم... از میان ما چنین شخصی پیدا شد... او ما را به اسلام دعوت کرد... ما به او ایمان آورده، شریک و بت‌پرستی را رها کردیم، و از کلیه اعمال بد دست برداشتیم در اثر همین اقدام، قوم و قبیله ما دشمن جان ما شده است و ما را اجبار می‌کند که به سوی همان گمراهی سابق برگردیم.

(۱) - سیره النبی، ص ۲۱۹ تا ۲۲۰، ج ۱.

نجاشی به هیئت نمایندگی قریش گفت: شما برگردید و من این مظلومان را هرگز برنمی گردانم، تمام این واقعات در مسند ابن حنبل، جلد ۱ - ص ۲۰۲ ذکر شده است، ابن هشام نیز آن را با تفصیل بیان کرده است^(۱).

(ز) طبق نوشته ابن هشام، حضرت جعفر داستان جور و ستم قریش را به این الفاظ عنوان کرد:

«فَلَمَّا قَهَرُونَا وَظَلَمُونَا وَصَيَّقُوا عَلَيْنَا، وَحَالُوا بَيْنَنَا وَبَيْنَ دِينِنَا، خَرَجْنَا إِلَى بِلَادِكِ»^(۲).

وقتی که ما را مقهور ساختند و بر ما ستم روا داشتند و راه زندگی را بر ما تنگ کردند، و میان ما و دین ما حائل شدند از آنجا بیرون رفته به سوی منطقه تو هجرت کردیم.

(ح) در سیرت النبی موجود است که ۸۳ نفر از مسلمانان به حبشه هجرت کرده رفتند، چند روزی آنجا به آسودگی به سر بردند که ناگهان این شایعه انتشار یافت که کافران قریش اسلام را پذیرفته اند به محض شنیدن این خبر اکثر صحابه رضی الله عنه به سوی مکه حرکت کردند، اما چون نزدیک شهر رسیدند متوجه شدند که این خبر دروغی بوده است، لذا بعضی ها از همان جا که رسیده بودند دوباره باز گشتند، و اکثر آن ها به حالت پنهانی وارد شهر مکه شدند^(۳).

هجرت دوم

(الف) کسانی که از حبشه به مکه باز آمده بودند، این بار اهل مکه بیشتر آن ها را تحت ظلم و ستم و اذیت قرار دادند، و تا حدی به آن ها آزار رساندند که دوباره ناچار به هجرت و ترک مکه شدند، اما این بار هجرت کردن کار آسانی نبود، زیرا کافران شدیداً به مزاحمت

(۱) - سیره النبی، ص ۲۲۰ تا ۲۲۲ ملخصاً.

(۲) - سیره ابن هشام، ص ۳۶۰، ج ۱.

(۳) - سیره النبی، ص ۲۲۳، ج ۱.

آنان پرداختند، ولی بازهم به نحوی که ممکن بود عده‌ای از صحابه که تعدادشان بالغ به یکصد نفر بود از مکه خارج شده و در حبشه اقامت اختیار نمودند^(۱).

(ب) امام ابن سعد روایت کرده است که چون اصحاب النبی ﷺ از هجرت اولی دوباره به مکه برگشتند.

«اشتد علیهم قومهم ولقوا منهم أذى شديداً».

قوم‌شان بر آن‌ها خیلی شدت و سختی روا داشت و مسلمانان از دست آن‌ها اذیت‌های بسیار سختی دیدند که در نتیجه آن رسول خدا ﷺ دوباره به آن‌ها دستور هجرت به حبشه را داد.

«فكانت خرجتهم الآخرة أعظمها مشقة ولقوا من قریش تعنيفاً شديداً ونالوهم بالأذى واشتد علیهم ما بلغهم عن النجاشي من حسن جواره لهم»^(۲).

این هجرت دوم به اعتبار مشقت خیلی عظیم‌تر از هجرت اولی بود، و مسلمانان از دست کافران قریش شکنجه و آزار زیاد و شدیدی دیدند و آنچه از حسن جوار و رفتارهای نیک نجاشی نسبت به مسلمانان به گوش کافران رسیده بود آن‌ها را علیه مسلمانان بیشتر کینه‌ور ساخته بود.

تعداد مهاجران و هجرت دوم

امام بن سعد نوشته است که در این هجرت ۸۳ نفر مرد و یازده زن قریشیه و هفت زن غیر قریشیه شرکت نمودند^(۳) یعنی حتماً تعداد آنان یکصد و یک نفر بود.

هجرت به مدینه

امام ابن سعد روایت می‌کند که:

(۱) - سیره النبی، ص ۲۲۳، ج ۱.

(۲) - طبقات، ص ۲۰۷، ج ۱، ذکر الهجرة الثانية إلى ارض الحبشه.

(۳) - حواله فوق.

«لما جعل البلاء يشد على المسلمين من المشركين فضيقوا على أصحابه وتعبشوا بهم ونالوا منهم ما لم يكونوا ينالون من الشتم والأذى».

چون ابتلاً و سختی‌های مشرکان بر علیه مسلمانان شدت و اوج گرفت و آنان مسلمانان را در تنگنای قرار داده و دست به اهانت آن‌ها زدند، و از دست کافران آزار روحی، مانند: دشنام و آزار جسمی به اندازه زیادی چشیدند که قبلاً هیچ وقت اینطور نچشیده بودند.

آنگاه اصحاب رسول خدا به خدمت آن حضرت ﷺ شکایت کردند و تقاضای اجازه هجرت نمودند که در نتیجه رسول اکرم ﷺ به آنان اجازه هجرت به سوی مدینه داد، و صحابه هجرت را آغاز کردند^(۱).

بیان هجرت در قرآن

هجرت عبارت است از آخرین نقطه انتهای شدائد و مظالم و آخرین سرحد دردها و مصائب که به خاطر خدا به بنده صادق وارد می‌شود. چون مشرکان مکه در حالت نهایت غیظ و چشم درآمده، و در ابتلاً و آزمایش و جور و جفا، ظلم و ستم، شدت و تنگی، ایذاء و تکی، تعذیب و عقوبت نسبت به اصحاب کرام اوج گرفتند، و صحابه کرام از بس که آن همه را تحمل نموده بودند بالاخر پیمانه صبرشان لبریز شد، و احساس کردند که در سرزمین مکه نام خدا را بر زبان بردن برایشان مشکل شده است یاران رسول الله ﷺ با اجازه آن حضرت به مدینه طیه هجرت کردند.

اهل و عیال، عزیزان و اقارب، دوست و احباب، مال و ثروت، خانه و کاشانه، و هر متاع عزیز را رها کرده و از وطن، بی‌وطن شدند و محض رضای خداوند متعال و به خاطر دین اسلام هجرت فرمودند.

این همان فضل و شرف اختصاصی حضرات مهاجران رضوان الله علیهم اجمعین است که تاریخ بشریت هرگز نمی‌تواند نظیر آن را ارائه دهد، و این بزرگواران هرچند بر این فضل و

(۱) - طبقات، ص ۲۲۶، ج ۱.

شرف افتخار کنند باز هم کم است، خداوند ذوالجلال در مقامات متعددی از قرآن‌کریم این فضل و شرف حضرات مهاجرین علیهم‌السلام را با کمال تحسین و تعریف و تجلیل ذکر فرموده است. (ما ذیلاً نمونه‌ای از اینگونه آیات را که در آن‌ها از مهاجران و هجرت آنان تعریف و

قدردانی به عمل آمده است، درج خواهیم کرد - مترجم)

۱- ﴿إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَالَّذِينَ هَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أُولَٰئِكَ يَرْجُونَ رَحْمَتَ اللَّهِ

وَاللَّهُ غَفُورٌ رَّحِيمٌ ﴿۲۸﴾ [البقرة: 218].

«هرآئینه کسانی که ایمان آورده و در راه خدا هجرت و جهاد کردند، کسانی هستند که امیدوار رحمت خدا هستند و خداوند بخشاینده و مهربان است».

و از آیه زیر معلوم می‌شود که حضرات مهاجران نه تنها امیدوار رحمت خدا هستند، بلکه آن‌ها مستحق و لایق و شایسته آن نیز می‌باشند و در آخرت بنا به لطف و رحمت الهی در جایگاه و مقامات مخصوصه و مورد پسند خود داخل شده و از رزق حسن بهره می‌برند.

۲- ﴿وَالَّذِينَ هَاجَرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ ثُمَّ قُتِلُوا أَوْ مَاتُوا لَيَرْزُقَنَّهُمُ اللَّهُ رِزْقًا حَسَنًا وَإِنَّ اللَّهَ

لَهُوَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ ﴿۵۸﴾ لَيُدْخِلَنَّهُمْ مُدْخَلًا يَرْضَوْنَهُ وَإِنَّ اللَّهَ لَعَلِيمٌ حَلِيمٌ ﴿۵۹﴾ [الحج: 58-59].

«و آن‌هایی که در راه خداوند هجرت نمودند، سپس به شهادت رسیدند یا به موت عادی وفات کردند حتماً خداوند متعال بتهترین انواع رزق را به آنان می‌دهد به تحقیق خداوند بهترین روزی‌رسان است، یقیناً آن‌ها را در جایی که آن‌ها دوست دارند و پسندش می‌کنند داخل می‌کند و همانا خداوند دانا و بردبار است».

حالا باید دید که آن مقام و مدخل پسندیده کدام است تفصیل این اجمال از آیه ذیل معلوم خواهد شد.

۳- ﴿الَّذِينَ ءَامَنُوا وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ أَكْثَرُ دَرَجَةً عِنْدَ

اللَّهِ وَأُولَٰئِكَ هُمُ الْفَائِزُونَ ﴿۲۰﴾ يُبَشِّرُهُمْ رَبُّهُمْ بِرَحْمَةٍ مِّنْهُ وَرِضْوَانٍ وَجَنَّاتٍ لَّهُمْ فِيهَا نَعِيمٌ مُّقِيمٌ ﴿۲۱﴾ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ أَجْرٌ عَظِيمٌ ﴿۲۲﴾ [التوبة: 20-22].

«کسانی که ایمان آوردند و هجرت و جهاد کردند در راه خدا با صرف مال و جان خود به اعتبار رتبه و درجه نزد خداوند بزرگتر هستند و همانا هستند گروه کامیابان، خوش خبری می‌دهد به آنان پروردگار آنان در مورد رحمت و رضامندی و خوشنودی خود و در مورد باغ‌های بهشتی که در آن برای آنان نعمت‌های جاودانی موجود است، همیشه و تا ابد در آن نعمت‌ها خواهند ماند، و همانا نزد خداوند مزد بزرگ وجود دارد».

سبحان الله: «أَعْظَمُ دَرَجَةً عِنْدَ اللَّهِ» یعنی بزرگترین رتبه و اعلی‌ترین منزلت به بارگاه خداوند از آن حضرات مهاجرین و مجاهدین فی سبیل الله است، و آن‌ها کامیاب هستند، و خداوند متعال به آن‌ها خوش‌خبری رضامندی و خوشنودی خود را در مقابل اعمال شایسته‌شان می‌دهد، و به آن‌ها وعده نعمت‌های جاودانی و غیر متناهی بهشت برین را داده خوشحال‌شان می‌کند.

۴- ﴿لِلْفُقَرَاءِ الْمُهَاجِرِينَ الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَأَمْوَالِهِمْ يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِّنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا وَيَنْصُرُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ﴾ [الحشر: 8].

«(مال غنیمت) به آن دسته از فقرا مهاجران نیز تعلق می‌گیرد که به خاطر طلب و تلاش رضای خداوند، و به خاطر طلب فضل و بزرگواری او، و به خاطر نصرت و یاری خدا و رسول از شهرهای خود و از اموال خود بیرون رانده شدند، آنان گروه صادقان و راستان و راستگویان در دعوی ایمان می‌باشند».

از این آیه مبرهن و واضح شد که حضرات مهاجران رضوان الله علیهم اجمعین، نه فقط از خانه‌ها اخراج شده بودند، بلکه از اموال و املاک نیز محروم کرده شدند، لذا این زعم گمان باطلی است که تصور شود شاید آنان به منظور طلب مال و احراز مقام و پست متحمل این چنین مصائب گشتند، زیرا آن‌ها برعکس مال و املاک را رها کرده به راه خدا درآمدند. آری، آن‌ها طالب مال و مقام و پست و شخصیت، آن قدسی صفتان همه چیز خود را رها کرده و هرچیز را نثار نمودند و خدا و رسول او را یاری و نصرت نمودند، و در دعوی مسلمانی و ایمان‌داری و دیانت، ایشان صادق و مخلص و پخته هستند - کسانی که سعی

می‌کنند تا اخلاص و صداقت آن‌ها را داغدار و معیوب جلوه دهند در واقع خود آن‌ها در ایمان و مسلمانی صادق و و دارای خلوص نیستند، بلکه منافق می‌باشند.

بی‌ادبی و بی‌باکی از حد گذشته است که آدم منافق از همه دنیا صرف نظر می‌کند و فقط در حق کسانی ایراد گرفته و شک و شبه ایجاد می‌نماید و حتی طعنه‌زنی و اعتراض می‌کند که خداوند، عالم الغیب و الشهاده آن‌ها یعنی حضرات مهاجرین را صادق و مخلص گفته است رضی الله عنهم اجمعین.

حالا در ذیل همراه با حضرات مهاجران، نگاهی به مقام رفیع حضرات انصار[ؓ]، یعنی یاران و مددکاران مهاجران بیندازیم که بر نقش قدم‌های حضرات مهاجران[ؓ] رفتار نموده از آنان تبعیت و پیروی نمودند.

۵- ﴿وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ وَأَعَدَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ﴾ [التوبة: 100].

«و آن مهاجران و انصاری که در ایمان آوردن از همه پیشی و سبقت گرفتند و (از بقیه امت) کسانی که به خوبی پیروی آن‌ها را کردند، خداوند از آن همه راضی شده است و آن‌ها نیز از خداوند راضی شده‌اند و خداوند برای آن‌ها باغ‌های بهشت را که در میان آن نهرها و جوی‌ها جاری است آماده فرموده است، آن‌ها همیشه و جاودانه در آن خواهند بود، این کامیابی بزرگی است.»

از تدبیر در مفهوم آیه فوق روشن است که مجد و شرف و فضل حضرات مهاجرین و اعزاز آنان به نقطه عروج و اوج کمال رسیده است، زیرا می‌فرماید که نه تنها از خود آنها، بلکه از انصاری که با آن‌ها مدد و نصرت کردند و از اشخاصی که تا قیامت در دنیا آمده در عقیده و عمل مخلصانه از آن‌ها اتباع و پیروی کنند خداوند متعال راضی و خوشنود است و برای همه آنان باغ‌ها آماده و مهیا کرده است. کسانی که از متبعان و پیروان با اخلاص‌شان

باشند خداوند از آنها راضی است و از پیروی مخلصانه‌شان بهشت و جنت به انسان می‌رسد، بدیهی است که مقام و منزلت و رتبه خود آنها خیلی فراتر و بالاتر خواهد بود.

قیاس کن ز گلستان من بهار مرا

فضائل و مناقب حضرات مهاجران ﷺ

- از آیات مندرجۀ فوق قرآنی، این فضائل عالیہ و اوصاف حمیدہ کہ در ذیل درج خواهد شد برای حضرات مهاجران به ثبوت رسیده است:
- (۱) آنان امیدوار رحمت خداوندی می باشند.
- (۲) هجرت همه آنان بدون استثنا فی سبیل اللہ، یعنی در راه خدا و به منظور رضای خداوند بود.
- (۳) چه آنان کہ شهید شدند، و چه آن دسته کہ به موت طبیعی مردند برای همه آنها خداوند رزق حسن و مقام و منزلت مورد پسند عنایت خواهد فرمود.
- (۴) آنان به نزد خداوند متعال دارای «اعظم درجہ» یعنی مراتب و منزلت برتر هستند.
- (۵) همه آنها فائز المرام و کامیاب هستند.
- (۶) خداوند به آنان وعده و رحمت و رضای خود، و نوید بهشت فناشدنی و جاودانی را داده است کہ آنها همیشه در آنجا خواهند بود.
- (۷) آنها به خاطر خدا نہ تنها از ملک و وطن اخراج گردیدند، حتی از اموال و املاک نیز محروم قرار داده شدند.
- (۸) هدف آنها از تحمل این همه رنج و بلا صرفاً طلب فضل و کرم اللہ و رضامندی و خوشنودی او بود.
- (۹) آنها ناصران و مددکاران اللہ و رسول اللہ ﷺ بودند.
- (۱۰) همه آنها در دین و ایمان مخلص، صادق، و بی ریا، و بی نفاق بودند.
- (۱۱) خداوند از آنها و از پیروان مخلص و از یاوران آنها راضی و خوشنود است و آنها نیز از وی راضی هستند.

(۱۲) خداوند برای همه آنها باغ‌هایی را که آنان همیشه در آنها زندگی خواهند کرد آماده و مهیا ساخته است.

علاوه از حضرات انبیاء علیهم الصلوٰۃ والسلام در تمام جامعه انسانی، دیگر چه کسی است که بتواند با حضرات مهاجران در محاسن و محامد اختصاصی‌شان شریک و سهم شود یا مثل و نظیر آنان باشد؟

و این امر واقعیت بدون اغراقی است که حضرات مهاجران رضی الله عنهم اجمعین در فضائل و کمالات خود یکتا و منفرد هستند، آنها در راه رضا جوئی الله و در توقع و امید فضل و رحمت او را به خاطر مدد و نصرت خدا و رسول خدا ملک و وطن را ترک داده، از اموال و املاک صرف نظر کردند، و خداوند در ازای آن کامیابی و فلاح هردو جهان و رضامندی و خوشنودی خود را در دار آخرت جنت و نعمت‌های ابدی آن را به آنها عنایت فرمود.

مقام ارفع و اعلی

و از همه اعلی‌ترین پاداشی که به آنها عنایت فرمود این است که فوز و فلاح و نجات تمام جامعه بشریت را بعد از آنها تا قیام قیامت با قدم‌های آنان وابسته ساخت، زیرا اعلان فرمود که او از کسانی راضی خواهد شد که از آنان تبعیت کنند و جنت را به کسانی عطا خواهد فرمود که با اخلاص و احسان از آنان تقلید و اتباع به عمل آوردند، یعنی آن بدنصیبانی که از اتباع حضرات مهاجران علیهم السلام و از سعادت پیروی آنها محروم شوند، آنها از رضای الهی و از جنت و نعمت‌های جنت نیز محروم هستند، و بهشت برین نصیب چنین کسانی نخواهد شد - این رتبه و منزلت و مقام رفیع در واقع جز پیامبران علیهم السلام نصیب هیچکسی دیگر نشد، و اگر بعد از انبیاء علیهم السلام این منصب نصیب کسانی شده است آنها فقط و منحصرأ حضرات صحابه کرام از مهاجران و انصار هستند و لا غیر. رضی الله عنهم اجمعین.

تذکر:

از این بحث بطور نتیجه استنباط استخراج چند مورد و حقایق را به حسب زیر ملاحظه فرمائید:

(۱) این امر بدیهی است که عموماً جهان اسلام به وسیله جهاد تحت پرچم اسلام درآمده است، و جهاد بنا به مظلومیت صحابه کرام علیهم السلام مشروع شده است (و به الفاظ دیگر مشروعیت جهاد مبنی بر مظلومیت صحابه علیهم السلام است چنانکه در این آیه کریمه به آن تصریح شده است - مترجم) ﴿أُذِنَ لِلَّذِينَ يُقْتُلُونَ بِأَنَّهُمْ ظَلَمُوا﴾.

(۲) رضای خدا و دخول جنت، این هردو امر منحصر است به پیروی مخلصانه و اتباع کامل حضرات مهاجران و انصار، (چنانکه در آیه کریمه) ﴿وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَنٍ﴾ (ذکر شده است).

(۳) و همانند جهاد بنیاد و اساس هجرت هم بر پایه مظلومیت و جفاکشی صحابه کرام قائم و استوار است (چنانکه در این آیه می فرماید) ﴿وَالَّذِينَ هَاجَرُوا فِي اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مَا ظَلَمُوا﴾.

پس از بیان این سه مقدمه مسلم و اصول موضوعه و اتخاذ این نتیجه هیچ مشکلی در پیش نیست و هیچ خفائی وجود ندارد که دنیا را اسلام نصیب شده و مسلمین را دین و ایمان، و عزت و سربلندی دنیا و نجات و فلاح آخرت، و بهشت و خلود در آن هرچه حاصل شده است، همه به طفیل مظلومیت ها و مقهوریت های دردناک و تعذیب ها و اذیت های جانگداز و بلاکشی ها و مصیبت های صبر آزمائی صحابه علیهم السلام مظلوم و ستم دیده حاصل شده است که آن ها را با کمال فراخ دلی و سعه صدر تحمل نمودند - و امروز حتی از تصور و تذکره آن هم بدن های ما به لرزه درمی آیند و قلب های امثال ما از ترس می گیرد و دچار حالت خفقان و سگته می شود.

همانطور که ذکر و بیان گوشه ای از آن تکالیف و مصائب که موضوع بحث این تألیف است از نظر شما خوانندگان عزیز گذشت.

نکته ای بسیار مهم!!

هرگاه روشن و ثابت شد که ایمان و اسلام فقط به طفیل تحمل تعذیب و مظلومیت و ابتلا و مصیبت مهاجران نصیب جهان اسلام و مردم جهان شده است، باید دانست کسانی که با حضرات مهاجران رضی الله عنهم بخصوص با سابقان اولین بغض و کینه و عداوت قلبی دارند که می‌توانند که از دین و ایمان و اسلام بهره ببرند؟ هرگز چنین چیزی ممکن نیست^(۱).

ضمیمه:

کتاب «مصائب الصحابه» تکمیل شده بود که ناگاه در واقعه چنان ایمان‌افروز به مطالعه رسید که از آن‌ها چشم پوشیدن حیف بود، لذا آن‌ها را در همین جا هدیه‌خوانندگان خواهیم کرد، از این دو واقعه واضح خواهد شد که صحابه کرام رضی الله عنهم، بها و قیمت ایمان و اسلام را به صورت فداکردن نقدی جان نیز پرداخت کرده‌اند، و یاران پاک رسول خدا صلی الله علیه و آله در مراحل که جان عزیزشان نثار می‌شد نیز متاع ارزنده ایمان را از دست ندادند، آن مردان خدا تبسم کنان آماده بودند که بر دار آویخته شوند، تیزی شمشیر را می‌بوسیدند و در شعله‌های آتش سوزان می‌پریدند، اما حاضر نبودند که بعد از پذیرفتن اسلام حتی یک لحظه تصور و خیال ترکش را به ذهن خود راه بدهند، و همچنین طمع اقتدار و حتی پیشنهاد پست‌هائی چون سلطنت نمی‌توانست قدم‌هایشان را از جاده حق متزلزل سازد، چقدر این اسوه حسنه و روش زندگی و طرز عمل اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله روح آفرین و ایمان‌افروز، و چقدر عبرت‌انگیز و آموزنده است و در این کتاب اسوه و عمل چندین ابواب درخشنده و پندآموز و موعظت و عصاره چندین درس بصیرت، وجود دارد رضی الله عنهم اجمعین.

فداکاری و نثار جان در راه دین

(۱) - (تذکر: باید دانست که تعداد زیادی از صحابه در ردیف جهان و سابقان اولین هستند که از آن جمله حضرت ابوبکر، حضرت عمر، حضرت عثمان، حضرت علی، حضرت طلحه، حضرت زبیر، حضرت سعد بن ابی وقاص، حضرت سعید بن زید، حضرت عبدالرحمن بن عوف، حضرت ابو عبیده بن جراح که به لقب عشره مبشره رضی الله عنهم اجمعین، یعنی ده تا بهشتی ملقب می‌باشند، نیز هستند - مترجم).

این عنوان از طرف مترجم اضافه شده است که در اصل کتاب نیست و تحت این عنوان همان دو واقعه که تحت عنوان فوق از طرف مؤلف به آن اشاره شده است ذکر خواهد شد.

۱- حضرت عروه بن مسعود:

حضرت عروه بن مسعود ثقفی رضی الله عنه سردار طائف و رئیس قوم بود، در تفسیر آیه کریمه ﴿وَقَالُوا لَوْلَا نُزِّلَ هَذَا الْقُرْآنُ عَلَى رَجُلٍ مِّنَ الْقَرْيَتَيْنِ عَظِيمٍ﴾ (یعنی کافران می گفتند که چرا این قرآن بر شخص عظمی از بزرگ مردان این دو شهر فرستاده نشد؟) حضرت قتاده می گوید که منظورشان از «قریتین» مکه و طائف است و از رجل عظیم در مکه ولید بن مغیره و در طائف عروه بن مسعود ثقفی منظورشان بود^(۱).

الف- امام ابن سعد روایت می کند که عروه بن مسعود در ماه ربیع الاول سال (۹ هـ) در مدینه به خدمت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم رسید و مسلمان شد «فَسَرَّ رسول الله صلى الله عليه وسلم بإسلامه» رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم از مسلمان شدن وی خوشحال شد.

بعد از چند روز حضرت عروه از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم اجازه خواست تا به نزد قوم خود برگردد و آن ها را به سوی اسلام دعوت و تبلیغ نماید، آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم به وی گفت: چون تو آن ها را به سوی اسلام دعوت کنی آن ها تو را به قتل می رسانند - حضرت عروه رضی الله عنه گفت: (آن ها تا اندازه ای به من احترام می گذارند و از من تعظیم و توقیر به عمل می آورند) که اگر من خوابیده باشم آن ها مرا بیدار نخواهند کرد، و از مدینه حرکت کرده و در وقت عشا به طائف رسید و در خانه خود وارد شد، مردان قبیله ثقیف برای عرض سلام به خدمت سردار خود حاضر شدند، و بر حسب مراسم زمان جاهلیت به وی سلام کردند، حضرت عروه رضی الله عنه آن ها را از این نحو سلام گفتن منع کرد و گفت طبق سلام اهل بهشت سلام بکنید (یعنی السلام علیکم ورحمة الله وبرکاته بگوئید) آنگاه قوم علیه وی شوریدند و او را شدیداً مورد ایداً و تکلیف قرار دادند، اما حضرت عروه رضی الله عنه صبر و تحمل را پیش گرفت، مردم از نزد وی بلند

(۱)- استیعاب و اصابه، ترجمه حضرت عروه بن مسعود رضی الله عنه.

شده رفتند و در باره‌اش به مشورت پرداختند، تا این که همان جا برای نماز فجر اذان گفت: «فخرجت إلیه ثقیف من کل ناحیه» قبیله ثقیف بر وی شوریده و از هرسو به طرف وی حرکت کرده بر او تیراندازی کردند و حضرت عروه به درجه رفیع شهادت نائل شد، چون اطلاع این جریان به بارگاه حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله رسید فرمود: «مثل عروة مثل صاحب یاسین دعا قومه إلى الله فقتلوه» یعنی عروه بمانند شخصی است که ذکرش در سوره یاسین شده است که او قوم خود را به سوی خدا دعوت کرد، و قوم او را به شهادت رساند^(۱).

ب- طبرانی و حاکم نیز همین مطلب را در کتاب‌های خود روایت کرده اند^(۲).

ج- علامه ابن عبدالبر از امام ابن اسحاق نقل می‌کند که حضرت عروه در میان قوم خود محبوب و مطاع بود، به منظور دعوت قوم به سوی اسلام از مدینه به طائف آمد و به این توقع که «ان لا یخالفوه لمنزلته فیهم» شاید مردم به خاطر منزلت و احترامی که در میان قوم دارد با او مخالفت نمی‌کنند دین خود را اظهار و آشکار نمود، چون به نزد قوم آمده.

«وقد دعاهم إلى دینه رموه بالنبل من کل وجه فأصابه سهم فقتله»^(۳).

و آن‌ها را به دین اسلام دعوت نمود - از هر سو او را هدف تیرها قرار داند پس تیری به وی اصابت کرده وی را کشت.

۲- حضرت عبدالله بن حذافه رضی الله عنه:

حضرت عبدالله بن حذافه سهمی رضی الله عنه از سابقان اولین است، در هجرت دوم به سوی حبشه همراه بود، مصائبی که به خاطر اسلام برایشان وارد شده است، تصور آن‌ها هم آدم مسلمان را لرزه بر اندام می‌سازد.

(۱)- طبقات، ص ۵۰۳، ج ۵ واصله ذکر حضرت عروه.

(۲)- حیات الصحابه اردو، ص ۲۰۳، ج ۱.

(۳)- استیعاب ذکر حضرت عروه.

حضرت ابو رافع می‌فرماید که حضرت عمر بن خطاب رضی الله عنه لشکری را به کشور روم فرستاد، حضرت عبدالله بن حذافه رضی الله عنه هم در میان آن لشکر بود از قضا رومیان او را اسیر کرده به پیش پادشاه خود بردند و به یو گفتند که این مرد صحابی محمد صلی الله علیه و آله است، پادشاه به وی گفت: اگر تو نصرانی شوی، من تو را در پادشاهی و سلطنت خود شریک خواهم کرد، حضرت عبدالله رضی الله عنه در پاسخ وی گفت: اگر تو پادشاهی تمام مملکت خود و تمام بلاد عرب را هم به من واگذار نمائی و از من بخواهی که به مدت یک لحظه از دین محمد صلی الله علیه و آله منصرف شو، هرگز چنین کاری را نخواهم کرد، او گفت: پس من تو را به قتل می‌رسانم، حضرت عبد الله رضی الله عنه گفت: اختیار داری، چنانچه او دستور داد و حضرت عبدالله رضی الله عنه بر دار آویخته شد و تیراندازی به سوی وی آغاز گردیده، اما آه و ناله نکرد «فأمر به فصلب وأمر برمیه بالسهم فلم یجزع» حضرت عبدالله رضی الله عنه در همین حال هم انکار می‌کرد، سپس پادشاه دستور داد تا او را از بالای دار پائین بیارند، و دیگری را آورده پر آب کردند و بر آتش قرار داده آن را خوب جوشانند، و اسیر مسلمانی را آورده در آن دیگ انداختند وقتی او جوشید (و گوشت و پوستش پخته شد) استخوان‌های بدنش ظاهر شد، پادشاه گفت: اگر این مرد نصرانی نشود او را نیز در دیگ بیندازید، ولی حضرت عبدالله رضی الله عنه مرتب انکار می‌کرد، پادشاه دستور داد: تا او را نیز در دیگ بیندازند، چون او را نزدیک دیگ بردند به گریه درآمد، پادشاه گفت: او را پیش من بیارید، او را به نزد پادشاه بردند وی باز نصرانیت را به وی پیشنهاد کرد او باز هم انکار نمود، آنگاه پادشاه پرسید که پس چرا گریه کردی؟ در پاسخ گفت: به این خاطر که تصور کردم تو در این وقت مرا داخل دیگ انداخته می‌کشی و من نابود خواهم شد، و من بیش از یک جان ندارم و آن از بین خواهد رفت من آرزو دارم که کاش عوض هر تار موئی که بر بدن موجود است من یک جانی می‌داشتم و امروز همه آن‌ها به خاطر خدا در این دیگ انداخته می‌شدند - پادشاه روم گفت: تو سر مرا ببوس آنگاه من تو را آزاد می‌کنم، حضرت عبدالله رضی الله عنه گفت: تکلیف سایر اسیران مسلمان چه خواهد بود؟

پادشاه گفت: همه آن‌ها را آزاد می‌کنم - آنگاه حضرت عبدالله رضی الله عنه سر وی را بوسید و او همه اسیران را آزاد کرد.

حضرت عبدالله همه را همراه کرده، به خدمت حضرت عمر حاضر شد و تمام سرگذشت را بیان داشت حضرت عمر به مسلمانان گفت: بر هر مسلمانی لازم است که سر عبدالله بن حذافه را ببوسد و پیش از همه من خودم آغاز خواهم کرد، و سپس از جای خود برخاسته بلند شد و سرش را بوسید^(۱).

(۱) - حیات الصحابه، ص ۳۱۰، ج ۲ بحواله کنز العمال، ص ۶۲، ج ۷ به روایت بیهقی و ابن عساکر، در اصابه نیز این روایت از بیهقی منقول است، اما مختصر است من چند جمله از آن را داخل عبارت حیات الصحابه رضی الله عنه قرار داده‌ام و در الفاظ خود حیات الصحابه نیز کمی تغییر داده‌ام (بخاری).

دعاء

دعای ما این است که خداوند متعال در زندگی دنیا، محبت و الفت و عقیدت و مودت، اتباع و اطاعت، این عاشقان پاک طینت، و کشتگان خنجر تسلیم و توحید، و پروانه‌های شمع رسالت و نبوت، و بلاکشان محبت، و سوختگان آتش، و غلطیدگان در خاک و خون را نصیب ما فرماید - آمین برحمتک یا أرحم الراحمین. وصل علی حبیبک ونبیک سیدنا ومولانا محمد وآله واصحبه أجمعین خصوصاً علی السابقین الأولین من المهاجرین الذین هاجروا فی الله من بعد ما ظلموا -

ساعت ۱۱ شب دوشنبه تاریخ ۱۱ ماه ربیع الاول سنه ۱۴۰۳ / ۱۰ / ۶۱ در چابهار از ترجمه اش فارغ شدم
والحمد لله أولاً وأخراً وصلى الله على سيدنا محمد وآله وصحبه وسلم.

عبدالرحمن سربازی

پایان